

NAWAB MIR LAIK ALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR K. C. I. E.

شانہ
ہو اندر

وقائع مسافرت نواب سیطانی

اشرف ارفع والامير لائق عليجان عماد السلاطه

سریلا دھبک کے سی امی ای صوب

بسی و ایتها مقلد الاجاب من اج محمد شکر ملک الکتاب
در دوار الحکومت محمدی بزقور طبع در آید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1781

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هرگونه ترقی که درین عصر از خود دست میدهند شوق مسافرت مملکت دور و دراز است مخد
اشخاصی که پیشانیان شده است در هر که رعایای دولت سیه کلیس اشقام یا بناد و
فایده عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بگردید که گذر کنیم علاوه بر نمائشای اماکن خوش نما
و مناظر باصفای سببیم همه در تحت تصرف خودمان است اعلام ظفر فرجام ما همه تجاوز کرد
برپا است پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایا
علیا حضرت بلکه مظهر اسهل و انفع است این است که مادر مسافرت و سیاحت کوئی سبقت
از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علای از علل از وزارت مملکت حیدرآباد دکن استعفا نمودم فراغتی حاصل شد
که یکدفعه دیگر از دیدار فرنگستان خطی بسبب رم پنجبال مال قبل قریب سن نوزده سالگی چند ماهی
در انگلستان بسر بردم چون حالا چند سال از آن زمان گذشته و بر تجارب و آزمائش من

افزوده شده بیشتر قدر اخیر را که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظه حال
و حرکات پلنکیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشته امور معظمه در کف کفایتشان است بکلیت خود بصیرت و معرفت شخص و معلوم
آن علمی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صیحتی است که درین زمان
متصل راجع اش میباشم حدود شمال غربی هندوستان میرسد

تیر ملاحظه دستی کردن در تحت ملل غریبه مخصوصاً در ممالک جرمی و فرانسه و انگلستان
در حالیکه احتمال دارد تغییرات ثانی بزرگ روی دهد خالی از اندوه و علم نیست آیا این تبدلات
بتری حاصل شود یا بتری و آیا این تغییرات که لابد بر محمولات می افزاید و بهم خارج عما که
رکاب راز یا میکند و عوض باعث نیست و آسایش رعیت میشود و املاک مردم سالم و محفوظ
میانند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون شود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان تحت
علوم غریبه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال اربابان
سیاست شود و هم یونانیان به اضطراب محکومین بفرزاید پس بهر پیشتر وضع بسیار دست
نخورد و بی تغییر ماند و آن جاه طلبی با که در ممالک بارده سایر و ساری است از میان مردم
بیشتر دور باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی که در حقیقت مثل عالم ثانوی شده
برای ما همان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد معدوم و حدود
و ثغور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت باشد بلکه
پیوسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکلمه ناخود پس آیا
در تفحص حکمت های پلنکیه غریبه باید در اماکن خراب مسافرت نمایم آیا باید در تحسین قواعدی برایم

که تقریباً خلیج الفارند و جلوشان را نمیتوان گرفت و تبعیت جمهور را نمیتوان سختی اغلب
علم خود سری برپا میدهند و این سه والات خیلی بهتیت دارند و بیم سر مطلب چون هند و بنگال
و انگلستان مال ببال بیکدیگر بواسطه کشتی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و هر سال
این دو قوه با بهتیت و کمال میرسنند اهل بی قرار ملکیتین برای جتوی و تلاش ترقی هر سال از
دیدار یکدیگر بجهه مندی میشوند و هندوستان بواسطه اراده کائنات هم مقامان دولت در نظر دارند
مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسله مانتفق اند که
مخصوصاً برای عواقب امور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از گوش خود می شنویم
که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه بسر زمین مابینند خصوصیت مذہبی را کنار
اختلاف ادیان را پشت پا زنند و افکار ملی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
تا مملکت ترقی نماید از طرفی نیز سیاستا خان معتبر فرنگ بدستی و راستی را اینیقن می نمایند
که حکومت نتیجه که در فرنگستان است چنین نیامد که ضرر شش افشش است و هم فائزگیه
دارند و بزوال و انهدام است و اگر بالفرض خود اجزا باقی بمانند بلا شائبه ریب و شکی رشته
معاشرت و مناظر نشان از هم کیختمه خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون تفریری
جمهور متصل در تزیاید است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت ندارند
عزم خود را جزم کرده اند که بجهت سیکه که ممکن باشد بچیزهای بهتر دست اندازی نمایند حتی
در صورت لزوم خرج از کلبه بمسایه و هم خاکشان جسم باشد اطمینان شمس است که هندو
محتاج است درین نکات طمینان کلی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
استعداد و نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بنا علی هذا چند ماهی در فرنگستان

بسر بردن امید کل مراد چندان است نه فقط برای فایده ذاتی بلکه چون بدرخت کل رسم دامنی بر
 بدیهه پوطمان خود پراکنل کنم اگر سؤال کنند ترقی روز افزون غیرتین بهتر است یا قناعت
 شرفستین میگویم اولی برای عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و تیز اراده من این است
 که قبل از مراجعت بکات خود در اقیانوس املاتیکت مغرور و ده آن مملکت جمهور وسیع را که
 یکنی دنیا باشد بینم چه کویا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بقیاری دائمی اهل فرنگ شده
 باشد و چون آن عالم فتنه غری نقطه کرده ارض واقع شده بقاعده باید برای شرفستین خالی از فایده
 و علم نباشد بنظر می آید که این ترقی کثیر درین زمان قلیل کلیت انبیا یدعاری از علت و مناسبت
 باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوه عقلیه توام خواب بود امید
 وارم تمام این چیز باراد ضمن مسافرت به بینم انشاء الله تعالی

پس من تاکید کرد که چنانچه در چهارشنبه دهم شهر شعبان ^{۱۳۱۰} از منزل کوه شریف ساعت پنج نیم
 بجیدرآباد دجنت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت مختار
 مستطاب مالک - قاب حضور پر نور پادشاه مملکت عظیمه دکن ادام الله دولته و شوکتش شده
 حسب الرسم ادای نذر کرده استرخاص حاصل نمودم بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
 خویشاوندان و پیوندان را وداع نموده ساعت یازده شب بجل توقف کالسه بخار رفتم جمعیت
 زیادی از اعیان و اشرف شهر بشایعت آمده بودند با تمام آتخاف فرد فرد تعارف بعضی محمول
 آمده ساعت یازده و نیم کالسه بخار حرکت نمود اسامی بمرابان از انبقرار است میسر از لطف علی
 بیک خان میرجهاندار علی خان میرزا امینعلی خان میرزا علی خان و چند نفر لازم شب او کمال
 استراحت خواهم هوا گرم بود نزد یک صبح قدری خنک شد

روز پشنبه یازدهم شمس فوق

ساعت نهم کالسکه بخار بنزل کلبه که رسید نواب یا جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان
نظامی و علمی کلبه که تا دم توقف کاه کالسکه بخار باستقبال آمده بودند بامه تعارف و می شدند چون
بشدت گرم است امروزه درین جا اطاق نموده طرف عصر سمیت بیستی حرکت خواهم نمود
انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه یثرب با وقایع که رخ میدهد در طی مسافرت بجز و بزرگم
بیان خواهم آورد و در عمارت حکومتی همان اگرام الله خان بهادر نواب یا جنگ
بودم غذای مفصل و خوبی صرف شد پس از نماز قدری استراحت کردم از یک ساعت بعد از
ظهر الی ساعت سه بجای خفته و گرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت
چهار و نیم سوار کالسکه شده به توقف کالسکه بخار رفتم امروزه از وقت معموله کالسکه مسیت
دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بکالسکه نشسته رفتم درین راه شب قدری باران
به واسطه شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرایض معموله بجا
آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز بر راه افتادیم

جمعه دوازدهم

یک ساعت ظهر مانده وارد می شدم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودم باز
جمعی از پارسیان باستقبال آمده بودند در شکلهای دو اسبه حاضر بودند سوار شده بهمانجا
دستن رفتم این عمارت تماش از آبن و کنجایش صد و شش نفر مسافر را دارد و بسیار مرتفع
خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سرسبزینهار رفتم هر چند اشتیاقی
نبود باز قدری بجهای کردم بعد از غذا با طاق مخصوص خود رفتم بعضی نوشته جات لازمه را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر گذشته با همراهمان و جمعی از مشایخین کنار دریا آمده سوار
قایق دودی شده راندم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود لیاقت علی ایوبی جزو همراهانیکه
بفرنگستان می آیند شد این کشتی مونوم است به پیشا و بطوش ۳۹۵ عرض ۲۲ و اورد
الطاعش ۳۵ پا است و روشن ۳۹ تن و قوت ۱۰ غاسب دارد ساعت هشت مشغول شام
خوردن بودیم که کشتی حرکت کرد و یخزن و همراهان من که سازده نفر بودند نواب نفع خبک بها
که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میر و کاپتان تیس کلارک
و راجه میری و راجه مولی نیز جزو مسافین بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود علما
بر این باد مخالف بهم میوزید لهذا بسرعتی که میبایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد بهم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده گفتم بسر در عرشه
کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله بمرکت این عید سعید درین مفصلیحات مدن باستانی
بدن تمام خواب بود و دست یکه از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای عرشه رفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه زنگ بجهار
زدند رفتم به پناه پس از صرف غذا باز بالا رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهمان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از حمام و صرف چای در عرشه کشته رفتم نشستم میرزا اسمعیل خان تاج خیات تر و کلید را

که شمس و مبدع استیلائی انگلیس شد بر بند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند که قلم آورده
 تقدیر خاندنم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از آنکه بخانه
 زدنم عرض رفتم پس از هزار بار و وجه کا پیمان کاراک که از رود کشتی تاکنون بیمار است
 صحبت کردم میگفت هیچ خدا نخواست ام گرفت در پی حیرت خیلی تا سفت خوردم بعد باز
 بالا رفتم راه رفتم امروز بهم باد مخالف مثل دیروز درو زدن است کشتی تا امروز ظهر رسید و
 میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد البته قدری ابر بود بعد کم کم مهتاب شده هوا
 مثل دیروز روشن شد کم کم آسمان بود چرخ کشته آب را بشدنی بلیکافت
 که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدا شد با بکله شب باز در عرشه کشتی بستر
 انداخته **دوشنبه پانزدهم** خوابیدم

صبح را مثل روزهای گذشته بستر بدم بعد از نماز عصر کشتی رفتم میرزا امینعلی خان از
 هند کشتی که شخصی بود کو تا ه قدورش توپی جو کند می داشت خواهش کرده بود که چرخ
 بخار را تماشا کنند میرزا جبار علی خان و میرزا علی خان را همراه برده تماشا کردند میگفتند
 جای که چرخ بخار است نود و چهار درجه و جای که کوره است صد و سی درجه حرارت
 دارد ارتفاع دو کشتی ششاد پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پازیر است
 تا امروز ظهر سیصد و یک میل مسافت طی شد شش میل کمتر از دیروز زیرا که در شب او
 شب دریا قدری متلاطم شد بخیره باران کلا بته بود که مباد آب و هجرات بریزد امروز هم باد
 مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و بموار نیست اما بجز الله نه مرا و نه هیچکس از
 بمر امان را دریا گرفت فقط قدری در سمر میرزا الفیعلی بیکت خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد بتدریج ابر شد صبح و عصر که هوا خشک است
ماهیمای پرنده در سطح آب مثل طنز و پیرندولی منتهای پریشان چندان است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خشک بود

شبه شنبه شانزدهم

صبح از خواب برخاستم پس از کارهای لازمه منداوله در عرشه رفته قدری راه رفتم تعبیه
جواهری که همراه بود چیزی در آن نچراستم به نیم چون در انبار گذاشته بودند به کاپتان پیغام داد
حکم بدید روشن بیاورند پس از آنکه آوردند کاپتان از جانب دو نفر خوانین که در حجره وی
بودند خواستش کرد در محرمی را باز کرده جواهرات را بنمایم خواستش ایشان را قبول کرده نمود
پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سه میز رفتم پس از صرف غذا در عرشه کشتی رفته قدری با
همراهان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته با دکمتر میوزد و دریا قدری آرام تر است
باین جهت تا امروز نهر سیصد و ده میل مسافت طی شد بهشت میلیش از دیروز و دیروز رفت
هوا همانطور گرم است چون بی چوبه ساحلی دیده میشود و هر روز شبیه یکدیگر است تازه
که قابل نگارش باشد نیست لکه ای ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلوه آفتاب را
میگرفتند از ظهر بعد قدری باد خنک وزیدن گرفت از ساعت چهار بعد ظاهراً
دریا زیاد شد از پنجره با درجرات میخکویت دریا رسد و گردندگان کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بیشتر تا ساعت شش همین طور متحرک بود بعد از آنکه آرام شد

چهارشنبه هفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بسیار

محسوس نمیشود و فردا انشاء الله تعالی باید بشهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است
 برسیم سه چهار مرغ دیده شد شیر دیدند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
 پانصد میل مسافت دارد هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹۷ میل هست
 طی شده است چون دیروز عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از عدن
 معموله کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یکت چهار جنگی کوچک که دوازده عراده
 توپ داشت از پهلوی با گذشت معلوم شد به بندر بمبئی میروند و یکت کبوتر ظرف
 ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از اهل جاز از ابا قنک زد و شب بعد
 از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشتند گفتند فردا بجا پارخانه عدن برسانند بعد
 در عرض کشتی پنجمین بندم رفتیم خوابیدیم

صبح زود از خواب برخاسته دیدم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی انگلیزانه
 فوراً جای خورده لباس پوشیده رفتم بمساحل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و
 چندان هم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و همانخانه مرغوبی بود
 در یکی از دکانین رفتم قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم همانخانه برای نهار بمرابان همه
 بودند کشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت اینجایم ایستاده بود
 شهر عدن بر که ایست بسیار قدیم میگویند در عهد رومن ساخته شده ولی این قیاسی است
 زیرا که هیچ تاریخ یاسندی در دست نیست جمعیت شهر قریب سی هزار نفر است
 ده هزار نفرشان عرب و باقی اهل مختلفه اند میوه بسیار گلیاب و هوایش بسیار گرم است
 بعد از نهار برگشته کشتی آمدیم مردم از بالای جاز پول قوی دریامی انداختند ظن

بهشت نه ساله فوراً زیر آب رفته پول را در می آوردند معلوم میشود اهل اینجا در شناوری
 بسیار تر دست انداز اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا میروند و از شاخ و بن شاخ میجدا ز طناب
 کشتی بالامی آمدند چیزی از مسافرن بکیر نذاجزای جعبه از با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
 داشتند هر چه میگرد و غصب این اطفال میدیدند که بکیر نشان مکن نبود در کمال عسرت
 ازین قایق بقایق دیگر میرفتند و قیقه میدیدند چاره منحصر است و عقرب کر قمار میخواندند و در
 بدریامی انداختند خیلی مضحک و یا تا شایو و خلاصه بهوا کرم است در یابم آرام و صفا
 کشتی تا امروز صبح ساعت هفت که بلنکر کاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر رسید بهوا کرم شد که نزدیک بود غش کنم تا شب
 بهین طور کرم بود نزدیک فجر خبری شنیدم خنکی و زید بامین بجزر بند و بحر احمر شکایت موموم بیاب
 المنذب چون اینجا زیاده سنگلاخ است کشتی را خیلی بواش و بتانی میریزد کمال حسیاط لایق
 که مبادا بسنگی یا تپه بخورد الحمد لله بی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست زده
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره میریم که صد میلی عدن است دولت انگلیس در این جا
 قلعه مستحکم ساخته همیشه یک سته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب باد و عراده و
 درین قلعه ساخلوند چون هوای کرم و تب انگلیس دارد هر دو ماه یک دفعه مأمورین عوض
 میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره افریقا محبوب میشود ازین جزیره بعد بحر احمر است و جهت تپه اش را بطورای
 مختلف بیان میکنند بعضی میگویند بواسطه جبال جول و خوش است که هنگام مغرب
 سرخ رنگت بظنر میآید برخی برانند که چون سواحلش خاک سرخ است باین نام منسوب

معروف شده تا ظاهر این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب به اهل
میر و بند و روی آب می آیند باین جهت احمد میس نامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل نظراً گفتند اینجا
ساحل عربستان محسوب می شود و مرغ بسیار بزرگ شبیه بلاش خوراک آنرا کردن کلفت کوتاهی داشتند
در سطح آب برای گرفتن ماهی پروانه می خوردند نوعی از طیور ماهی خوارند تا امروزه نظر گشتی بواسطه کمالات
هوا و دریا ۳۷ میل طی کرد امروز نماین متعدد از پهلوی جیب از آن گذشت شب را چون لیا

گذشته شنبه بیستم

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا متعوش است معلوم شد از نصف شب دُش
شروع بظلام کرده امواج چون تلال بلند میشدند و در کشتی میخیتند از دور آب مثل کوه
بلند میشد و کف میگرد مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از برف است
اما خالی از نظر بود میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوز گشتی با قریب ظهر گشتی
دیگری که پیش از آن از بطنی حرکت کرده بود بر خور و از آن رد شد تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف میوز خیلی بیشتر میرفت جواد سینک را جله میری
که برای تبریک بیست سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میرفت امروز روز ولادت
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جانتوانسته بود تمام
مسافین را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه متوج
مثل صحرائی پراز تپه و ماهور نظرمی آید از قرار یک می گفتند تا فردا همین طوری متعوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کافی السابق بسر بردم
یکشنبه شبیت و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم طلاطم دریا زدیر و زخیلی شیرست بنوعیکه گاه کما
ترشح آب عرشه کشی تیرسید کاپتان نیکیفت روز خنک خوبی است اگر این طور با دینویز
که ما زیاد ازیت میگرد خلاصه مکان کشی لقبی زیاد شد که اغلب مسافین سرشان بنا کرد
یکج خوردن هر یک بکوشه افتادند و معدودی را استغراق دست داد و بعضی با که دریا
و گرم و سرد و روزگار چسبیده بودند تا نیری به چوچه بخرد هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی مرد و بار
رفتن و سیما کشیدن و کتاب خواندن و هفت انجیاطی کردن و جواب یافتن و اطفال
بنازی کردن و قش علی هذا این قطعه بگرم مسرفت و امر و زلفا چنان سر دشد که مسافین
لباس کلفت شمی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از شتاد و بهشت و نو نشد
امروز از هفتاد و چهار بالا رفت تا امروز ظهر شتاد و چهار میل مسافت طی شد با وجودیکه
بهشت میوزید باز خوب مسافنی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه موسوم است به اخین درین نقطه دو تل بزرگ واقعست
شهادت برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چسراغی افروزند که از ده پانزده میلی سیاحت
و کشی بیدایت چسراغ بمسافت زیاد از پهلوی شپه های مزبور میکزد و از این جاناسوس
دو بیت و چل و هفت میل است و از ده در عرشه رفته چون شبهای گذشته خوابیم
تزو یک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه شبیت و دوم شهر شعبان

کوچک شکسته دارند و روی هم رفته قصیر الخلقه هستند که چه ای شهرت است و معوج کشف
 است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود و سواریشان مختصر است به الاغ چند کاری بارگشی دیده شده
 که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند

ساعت نه پس از صرف نهار بوقت کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم انتظار کالسکه بخار متجا
 از بیفت یا پشت نبودیم که کوچک و کثیف و ناراحت گویا در دنیا کالسکه بخار باین بدی
 پیدا نشود از سویس الی اسمعیلیه طرین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
 بود که نزدیک بود هلاک شوم ساعت دو و بیست و نه زناکان زکیت چاشت پاکیزه فی حرف
 شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که انحنای عجیبی کرم و غصه بود پیاده
 شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به دفتر دژیل که یکی از مهمانخانه های بسیار خوب مصر است
 یکم میخواستیم یکم اعیانیت آسایش و راحت مسافران اول و مقدم است تمام اسباب
 مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است و شجره متنا
 ایطالیائی هستند همه لطیف و مذهب شب بعد از شام زیاد نشستیم چه گمان کاری پس
 زیاد حسته ام کرده بود زده و خوابیدم قبل از رفتن به بستر رفته بخواب نتراولین برینک
 سفید کبر و دست بهیمه نگه میس که بخواب قبل بخیر آبا و آمده بود و خبر و در خود را نوشته
 در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم بلا قات می آیم جواب فرستادند و در شام
 مزبور منتظر روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود

حسب الوعد ساعت ده و نیم بدیدن جناب مغزی الیه رفتم بسیار آدم مذهب قان
 دانی هستند و فرائض خوب حرف میزنند پس از احوال پرسیدم و قدری صحبت پرسیدند میل

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتیم البته اینجا که عیان است چه حاجت
 به بیان است فوراً بنشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدید پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضرند
 لهذا رفتیم بعد از نمانه به چایبایان خیابانهای عربی و طویل و مستقیم و با صفا گذشتیم قاهره بسیار
 شهر آباد و خوبی است تمام کوچه و برزن نیز و نظیف اند فلک چهار راه با باغچه با صفا و خوش
 بای فواره دارد و در خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حبیبی اظهار محبت نمودند و تعریف
 بنظر شخصت ساله میآیند نهایت بهوشمند و پولتیک دان و ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه مفیدین و جرم و جنایت مجرمین بکشید دیدم قانون شریعت و مذنب مسلمانان
 بحد و ترک بر یک و طهره است یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه نمیکنند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام
 عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکی نیست
 که حقوق متنازع فیه فیما بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانون دان
 باشد با جمله صحبت از اینیه قدیمه مصر و ساجده مستبره و مدارس و غیره شد معلوم میشود مصرین
 در این عصر در رواج علوم خارجی کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سال
 مدارس جدید برای این سه مملکت و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من بشیر بطرف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا را
 اداره تعلیمات از اسکت دریه میآیند با و خواهیم گفت که شمارا به یونیورسیتی و کتاخانه
 میرند تا شما نمایندگی اظهار استعنان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید وقت
 جدا فاطمی تا درب اطاق شایعت آمده مراجعت نمودند از دم درم با جناب سروا لید برکت

دست داده منزل آدم ایشان هم بیکان خود فرستند نار حاضر بود صرف شد بعد مشغول بعضی
 نوشته جات لازم شد و در ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای چنان
 نور پاشا بفرستم و فیکه آوردند همه ملک زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده چند
 بسیار کم بود و نخواستم قیمت خود را بر گردانم لهذا همان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نمود
 و دستمانه قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه بیازد و شریف خواهند آورد و میرزا
 اسمعیل خان بملاقات جناب ایشان رفته از وضع کریم و تعظیم جناب معظم له تجدی تشریف یکرد
 که بقلم منسوب آن آورده گفتم البته از فرط نبالت و نجابت خودشان است آثار بزرگ نشی
 و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را شمه خود قرار داده اند
 تواضع زکردن نیست از آن نکوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که به
 خنک شد بدکا که چون معماخانه برای تماشای تمام مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
 و غیره قدری برای سوقات خریدار و دست مبسزل شد هوای شب بهتر از روز است
 ولی شیشه های بزرگ دارد که با وجود شیشه بند باز از چنگشان نمیشود ربائی یافت

روزی شنبه بیت و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بظهر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف الا
 توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بظهر مانده جناب سداولین برینک هم برسم باز
 و هم برای سراجی شریف آوردند پس از صرف سیکارت و قهوه و قدری صحبتای
 مختصه بملاقات حضرت خدیو رفتم داخل جنس که میشوند و بر پله میخورد بیکت دالان با آینه
 که طرفین حراست مفروش آراسته دارد و از آنجا پله میخورد بتالار وسیع و پاکیزه که طرفین

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را با قالیهای پاکیزه ایرانی فرش
 کرده بودند بعضی ورودیهای از پیشینتها جلورفته اطلاع دادند نزدیک اطاق خود که
 رسیدیم خودشان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلیکی بیکان و میرزا اسمعیل خان که
 همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتای مختلف نمودیم از ملتیکت هیچ سخن
 نراندند مستأجران بنظر آمدند بسیار عذب و صورت متوری دارند تمام آثار بزرگی در
 ایشان جمع است لباس ساده بسیاری در برداشتند زبان انگلیسی کم میدانند اما زبان
 فرانسه خوب میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
 با زبان فرانسه خیلی تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانم اما چون بدقت رجوع
 نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم به بطوریکه چند
 سال قبل میدانستم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر پنجانهای قهوه خوری طلا و نیکله
 چین بود مال خودشان دانههای الماس داشت وسط اطاق میزدند و سطل و اطراف همه
 صندوقهای طلا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوار کو بهای پاکیزه به جز را
 نصب بود پس از صحبت بسیار برخواستند خدا حافظی کردم حضرت خدیو اطاق بیرون
 تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً و اوع کرده بیرون آمدم جناب سفیرها بجا
 ماندند من با همراهان مثل آمدیم و چنان خوردیم بعد از تها قدری کتاب خوانده و صحبت
 با همراهان کردم و قسمیکه با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم عکسشان را که
 بهترین یادگار است بخواهم لهذا کتباً خواش نمودم ایشان هم فراموش بیکس بسیار خوب
 فرستاده عکس مرا هم خواستند منم یکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم یازده قشرف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است با سکندر میر میر و بعد از شریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یکفرنگیگری که از آمدن بنورط میسر جوسف زک قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته
 بودم وارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت نامش میتر مورتن فردن و بهم زلف
 لهر و رانده چوپیل است بنقدراحوال پری زوی شد چون خسته بود گفتم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیست و ششم

صبح قدری با میتر فردن صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از غذا قدری خوابیدم طرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم تماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع شجر پاک فلی
 کرد و خاک گذاشتیم تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نما هستند واقعا شهیدیت که اگر شخص تا
 مدتی بماند دولت نکند بخشد و طول شهر در است و رود نیل که در طرف جنوب جاریست
 واقعتا عرض منتهای میل و محقق از بهشت الی پانزده فرسنگ بل ده چشمه دارد در چهار
 نوا و پیل چهار جز قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی میل از چدن نصب
 کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصر ولی کو فرعون و کونوسی بس
 نامور بریز زمین دفن کرده اند که بتیش بر روی زمین یک نشان مانند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانچی های دولتی و در هر یک از آنها بنوبه هر روزی نوازند
 چراغ کا زانیم میله شهر شب روشن است در یکی از قوه خانها که خیلی با صفا و در قوه

قهوه صرف شد بعد منزل مساودت کردم

روز شنبه بیست و هفتم

امروز حضرت خدیو برای سیاق با سگندریه میروند و سه ماه توقف خواهند فرمود
 هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای آنجا که جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
 سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم
 رفته رسیدم که یک ساعت از ظهر گذشته بنشیند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
 تشریف میآورند اتفاقا مقارن آمدن ایشان عالم پریشان شد نوعی که نتوانستم ایشان را
 پذیرائی بنمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذر خواهی نموده مقرر شد
 روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش آبا با کسالت میسر بروم

روز یکشنبه بیست و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای کسب در امان بروم کاپیتان کلارک و زوجه اش نیز موعود بودند
 چون نقابست ویروز عصر مانعی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان
 رفتم این جا را دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بیشتر فرون و میرزا اسمعیل خان
 و جهاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپیتان کلارک و زوجه اش همراهی نمائید
 اتفاقا کلارک صاحب بهم فرمایش برهم خورده زرفت بر امان را هر کسی میداند چه قدر بنا
 قدیم و متحکم و عجیبی است اما افسوس احجار مرمر و نفیسه آنجا را گذاشته برده اند معبدی پهلوی
 هفینکس است میار بزرگ تختی سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر برآورده و بنوعی در زبندی
 کرده اند که عقل حیران است در آمدن زمان آلات بخار و مخفیاتی مثل این زمان ترقی نداشت

معلوم نیست چه کرده اند و خدای چند و زمین جاها بود که مرده اند تا بوی تنهای سنگی گذاشته در اینجا
 بنهادند همه را فرنگیان شکافته و بوزنه های ولایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته سه
 ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قراریکه میگویند در سابق ایام آب رو و ذیل خلیه
 طینان میکرد و فصل بهار و سلاطین معتبر محض اینکه مقابرشان را مباد آب بسرد و باز زمین
 یکسان شود باین نوع میخواستند که از آب محفوظ باشد خدا میداند خراج هر برم چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یک با انجام رسیده

روز دوشنبه شب و عظم

صبح در حمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارتین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی بکتابخانه
 و یونیورسیتی آمده اند چون بنا بود با هم صبح را خورده بعد برویم ایشان بواسطه علامت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند بکتابخانه و قرار شد بعد از نهار من بروم لنداپس از
 صرف غذا با فاصله دقتیم طرف کتابخانه تا مسافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
 داخل شهر قدیم شدیم کوچه با سیم تنگ و کثیف بود و تمام دکانها کهنه و چاک و بدنام اگر اجیان
 دو کالسه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پیروی یکدیگر میکشیدند خلاصه عجب
 طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد قرآنهای کهنه خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و جسنی با سیمه در این کتابخانه موجود است
 لاشه بعضی از کتبی که عمر حکم بحر فشان نمود در این جایافت میشود کتاب شاهنامه خطی مصور
 نشان داده گفتند اعلی حضرت اقدس بایون ناصر الدین شاه شاهنشاه ایران پانزده
 سال قبل برسم هدیه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نفرو نادری بود و قسمیکه

خوایم بیرون بیایم از من خواستش کردند اسم خود را در دفتری که مخصوص اسامی
 متخنین است که اینجامی آیند بنویسیم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتیم بیست و نه فرون معتد و میرزا اسماعیل
 خان مدد کار معتد نیز نام خود را برای یاد کار نوشته بیرون آمدیم و فقیه بطرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در حلقه هجری بنا شده قریب ده هزار طلبا مشغول علوم
 ادبیه بودند معلوم در وسط نشسته شاگردان دور وی حلقه زدند و بدین پس از استماع سخن معلم
 کاهی مناظره میکردند و گاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالیس
 میگفت بعضی با حرف در حرف آوردند و هر دو دست انداخته و کلامی میان میآوردند
 چون تمام طلبا بود اگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
 بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم غلث و فقط عربی است و بس خود مدرسه
 چهارصد تن مرمود دارند و نزدیک مغل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفتند در سال ۷۱۳ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کهنگی کدیم خراب
 شد حسب احکام دولت بمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحتی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جا بکار بردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شد شش ساعت از ظهر گذشته خبرال و یکی سپهسالار افواج انگلیس
 ساخلوقا هره بدیدن آمده قهوه و سیگار فی تصرف شد طرف عصر خراب یعقوب پاشا
 منزل من آمده با اتفاق ایشان بدیدن نواب عالییه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت هدایو عالییه است رفتم تا هزاره خانم بیامدند و خلیقی هستند
 زبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند چای و سیگار فی تصرف شد بمنزل معاودت

شد امر و صبح کا پتیاں کلا رک و زوجه اش و داع کرده بفرنگستان فرستند

روز سه شنبه غره شهر رمضان

چون بخر و زد بکرا انشاء الله با سکن در میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت
روزه نکرده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پیوسته مزاجه می است عظیم اما امروز بدتر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سواری پیاده و توپخانه و مسیdan بیدولی که جلو
عمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون توانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فرج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاک و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند
برابری نمایند اول دسته موزیکان چنان گذشتند از جلوانیان کیت بر سفیدی را با جل قرمز بفر
آدم که چاق نقره بدست داشت می کشید طرفین می میزد و نفر چاق بدست میفرستاد این رسم
افواج کال است که از قدیم مانده بلبش بطور یقین معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اجزای توپ را از زمین کرده بار قاطر کرده بودند همان
زنبورکی است که حال در ایران روی شتر میرند آنها عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که هنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر واسطه و صاف باشد عرابه و صرخ را بنویسند
نصب کرده قاطرهای کشند و اگر گوه و تپه باشد بار همان قاطرهای کشند خلاصه اول
آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کسالت خودم نتوانستم میدان
بروم اما در حین رفتن و مراجعت از جلوه ها متحانه گذشتند دیدم تمام البسیه بسیار خوب و آبسک
مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام فرست
بعد به نماز رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که عالم هنوز همان کسالت دوسه روز قبل بمانی بود بعد

نهار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز آه رخ نمود ساعت سه یازدید حیرال و یکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارد
مرجعت کردم ساعت نه و نیم شب بدیدن جناب مستطاب حقایق آب آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف پیشخ الایباب رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر دیو نیورستی مظهر من بود
السته قرار بود آرزو را بتاشای دیو نیورستی بروم هم کالت مزاج مانع شد و هم من
اطلاع نداشتم که ایشان مظهر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه مظهر بودم عرض کردم که
بکلی ناستحضر بودم و آلا با وجود نقابست مزاج حکما خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت بنایا
عربی شد قدری بتوسط ترجم و قدری بی واسطه بعد قهقهه خورده مندل آدم امروز دکتر
دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم الشاء الله بی اثر نخواهد بود جناب
شیخ نصیر القاسم و قطورند روی بسیار متوری دارند در علوم ادبیه بسیار ما بر و قابل اند در نظر
عموم خلق محترم و فی الحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوال هم درست نبود در منزل ماندم نزد بکت مغرب سوار کالاسکه شده قدری کروش
کردم بجز طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع مشجودیده میشود انصافا تمام کوچه و
بازار با صفا و تمیز است نزد بکت همانخانه که منزل کرده بودم همانخانه جدید دیگری بود خیلی
با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای انجا افزوده بود خبر کرده بودم شام برای من و همراهم

انجا حاضر نمایند از گردش که بر کشیم بجا منقیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی
 پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود و در همانخانه که منزل کرده بودم
 خیلی با سلیقه غذا ترتیب میداد پس از صرف شام رفتم باغ خانه از جانب دولت ایام بخندید و
 دو شنبه یکت و سه روز بیکان چای با موزند از ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
 باغ ساخته اند بنوازند جمعیت کثیری از زن و مرد بودند بعضی راه فرستند و برخی جود جود رو
 سند بسیار داشتند صحبت میکردند قهوه میخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکرویه هم میخورد
 در کمال آزادی صدای اهدی بلند میشد و قریب نیم ساعت نشسته قهوه خورده بر کشیم منزل دراز
 کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقامت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفتم
 خدای در آب گرم نشستم هوای اینجا خیلی متقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد
 از شدت گرما و کثرت پشه خوابش منیسیر و اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزدیک فخر هوای
 گرم مبدل به هوای سرد شده آدم سر را میخورد این است که درین فصل اغلب مردم
 به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
 اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده دیدار
 الطبع روزنامه ابرام را بهم براه آورده بودند معنی نکند قدری صحبت شد چون هله
 کرده بودم بدین نواب حالیه نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
 شد و فیکه مراجعت کردم وقت شام بود تعنیر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

غذا در ایوانی که جلو همانخانه است نشسته قدری با همراهم صحبت شد ساعت دوازده
 در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفته خوابیدم
 در شب هم راحت نخوابیدم هنوز کسالت باقی است وقت نماز با وجودیکه شام نخورده
 بودم هیچ اشتیاقی نداشتم همراهم را کفتم بروند نماز بخوانند شب چند نفر شام معهودند ازین
 کاپیتان کلارک و مس کلارک و غیره وقت شام تمام مهمانان آمدند من حالتی نداشتم
 طوعاً و کرهاً ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منم
 دراز کشیدم بی خوابی دو شب قبل کچم کرده بودم فوراً خوابم در بود
 روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم آنقدر تند فی الجمله تفاوتی در مزاج پیدا شده
 شکر خف آیرا چای آورده یک پالیه چای صرف کرده رفتم حمام از پشت و شوی بدن
 که خلاص شدم جواهری سنگهای خوب آورده بود بعضی باخیلی قابل بود ولی تمام لباسها
 جدید بودند مگر یک بنجانی که صورت خوشه پر وین بود اما سببهای کهنه سفید خوب
 داشت قیمتش را زیاده از حد کران میکفت بدین لحاظ نخریدم از وقتیکه لباسهای تازه پیدا
 شده اند از قیمت لباس صد پانزده الی صد سبب کاسته شده اما سبب قدیم همان قیمت
 بلکه کران تراست زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک
 قطعه عکس بالباس رسمی ایستاده بکی نشسته و یکی بالباس معمولی با همراهم انداختم
 خیلی خوب افتاد عکاس وعده کرد یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بفرستد قریب
 سه ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یک از ظهر گذشته منزل آمده نماز خواندم

بعد از نصف اسیترالین منتهی داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد و وضعی که بهیچ وجه بنظر من پسندیده و تقیید این است
که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و مواست برای هر اداره
مبطلقی معین است کاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سوانح داخله یک اداره فاضل می آید
و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگر نمی آوردن این نوع خرج
و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومت غراب می کنند این غرابی خود شست و پای
اجرا چسبیده شده و این وضع سقیمی که مصر در این زمان دارد تا جاسیکه عقل من میرسد می دانم
بپایه عدل و میزان نیاید الاضافاً با مهوریت انگلیس های معروف بریاست ادارات
مختلفه بنظری آید چنانچه من پسندیده است زیرا که این ملک بکلی بی نظم و در هم برهم بوده و
آدم انگلیس بمصر استقاع کلی حاصل شده حال ادارات محکمه بکسرشی عال و کارگذاران
بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و متق از پیش میرود خدمات عمده سردار و لین برینک
در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری متحسن بود که سایه افکن هر ملکی شد که گریل اسکف
مشکلیست با امور امنیتی است و آن این است در فصل پاییز که آب رود نیل طغیان میکند
و خیره کردن و تقسیم نمودنش بعیده وی است با مهوریت انگلیس با بمصر علاوه بر
اینکه آنجا را دولتی کرده منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سیندر شده
و تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که گمته میشود بصورت بی نظم اولی عود کنند
خلاصه پس از صحبت های مختلف که تا یک ساعت طول کشید ایشان رفتند بنهم منزل خود و منم بقدر
در کشیدم چونکه کسالت و نقاست بطوریکه باید و شاید بنموز رفع نشده

روز دوشنبه بیستم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کسالت
 هنوز باقی بود زنت هم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
 متعدد و دکانهای قهباکو و سیگار فروش در هر کدو هر محله است در تمام قهوه خانها
 انواع مشروبات و قهوه و سیگار و بستی همیشه حاضر است در بعضی ابراهیم اغذیه سرد
 یافت میشود امروز صبح چند نفر از بهرامان رفته بودند بتماشای بازار مصر می گفتند در
 دکان یکت قالی فروشی یکت تخته قالی دیده شد مال چهار صد و بیستاد سال قبل نکش
 بهمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند اگر دوستان ایران آورده اند آنکه
 بعد از ظهر جناب مستطاب نو بر پاشا و وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
 شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا و فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
 آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خلوت و با صفا بود
 روی هم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
 پشه با بکند از دباری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله می خواهم با سگندریه بروم که با کالسکه بخار تندرو سه ساعت و
 نیم راه است بمحافت صدوی میل قبل از محاف برای وداع رفتم منندل جناب
 سفیر انگلیس از آنجا برگشته نماز خورده قدری دراز کشیدم ساعت پنج و نیم بوقف کالسکه
 بخار رفتم جناب سفیر بمشایعت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دوسه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه را ندیم این قطار کالسکه هم بسم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه بالنصب کرده اند از قراریکه سیفتند دو سال قبل خریده
اما بواسطه عدم توجه کمترین نظریات که راه افتادیم تدری کرم بود بعد خنک شد
که دو خانک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم با سکندریه و بجز مستقیم فتم
به حمامخانه موسوم به خدیویه این حمامخانه تقریباً محازی سر با خانه انگلیس است حمام یکروزه
از قبیل کرسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود و همیشه بدل
ما بخلی خورده رفته بطاق خود چون خسته بودم یک ساعت بعد از شام خوابیدم بد
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا کرد که در همین ایام انگلیس
معاهده انگلیس و ترک بود سر منری در موند و لف بطوریکه باید و شاید در امور تانکست یکی
خوب از عهده برآید قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلم حضرت سلطان امضا نماید
این شرط اگر اچنانا دولت فرانسه مانع شود نه فقط رشته مودت دولتین عثمانی
و فرانسه کسبیه شود بلکه حرکت تدرین امر انگلیس متخانی نماید تا زمان غیر محودی کانی سابق
مصر را متصرف باشد در معاهده بکفیره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض سه سال تمام احوال و احوال خود را از مصر بیرون ببرد یا بعبادت پادشاهی و ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سخت دماء و شلیک نمودن شهر با
مصر را تصرف در آوردن و تعلیمات شایسته و قانون و مالیات قرار دادن و ملکوت
بایسته منعقد نمودن راضی شود و بنای باین پاکسندگی را که نشان و بهدش حضور بکمر

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواست
 بی اندازد طلبکاران مایه وار و بومی بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای شریل پولی که فیما بین مصر و لندن معا برده شده بود سرکشی نمایند قرض
 ملتی متجاوز از یکصد ملیان پیره انگلیس است و انظر من ائیس است که مصر از عده ادای شریل
 آن نیست و اندک پیش بر آید لکن لشکر داخله سرکشی میکند و پیش قیام در ادای شریل بر بند
 و این چنین لشکر را عسکر خارجه که همان قوت باشد باید مقابله کند و چون دولت
 انگلیس بجایابی جا چند ملیان پول محو و لداران را صرف عمل نظامی نمود باین راه داده که چنین
 ملیان پول را که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید تا تصور نمود که ویرانگن است
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بجای معدوم خواهد
 شد که شش زن اگر انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی وزیر ابله صرف در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکه بشام خود خود یونیرا یکجه شرف و شاد خواهد رسید بیاری از صاحبان مصری خارج
 شدند که خیلی برای صاحب متصرفان انگلیس و فرانسه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات فرنگی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه ها شده با نوبر
 پاشا دشمن شدند چون نوبر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر حمت و جمعی را قبول
 نماید آیا شرط مروت و صداقت است او را بدست لشکر پر کینه بدهند که خود انگلیس
 او را فدا داشت سپی نماید هم تر این که آیا با قرض ملتی خارجه که بدوشش ملیان
 رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا و بزوال است سنگین
 و صعب الحمل است یا نه بواسطه فقر زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانم چیزی

بنویسیم و جود این قروض ملتی شروط مختلفه زیادی در میان ملل متعدد ایجاد کرده ازین
 قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و بنای
 ابنیه عامه شد شکلی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابنیه و عمارت
 شده باشد البته منجر بقساد خواهد بود و ذکر این فتنه نیز خالی از حسن نیست استعین پاشا
 انبلی را که قرض کرد بیشترش را خرج جوی عظیم سویس کرد اگر چه ظاهر افایده بجا است مصر
 بنحسب چه که هر چه عاید شود باید تریل بدیدین لحاظ مصر را بمستملای تنازعات پولتیکه تفرقه
 نمود و نیز بنا به چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مقروضه را خرج لطافت و پاکیزگی
 قاهره نمود ازین قبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار شمر که
 اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث اینست
 که در فصل زمستان افغانستان از کمیتان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر صرف
 میسازند و اهم کارها اینست که گرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
 عامه میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حال امیش از ده یکت ازین درد
 منینمانند این چیزها را نباید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
 مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونول خبرال بود که بسیار با مدرک و کمال اند
 با من شام خورد و بعد از شام صحبتهای کونا کون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
 نوروی را به بنیم اگر جنوب فرنگ درین عصر مطلع توجه عنونم خلق بود بصورت پلنگیه حالیه
 سود و زروی که ملکی است از حیثیت جغرافیه بی مثل و مانند شفع ترین ایالاتی تصور شد
 برای مسافرتین فرنگت رای قونول خبرال این است که پنج ششم مالیات و خمس جمعیت

این مملکت متعلق به وداست اگر سلطان چشم از زوی پوشد فایده ملکیش متعیر خواهد بود
 اما گفت سلطان که صاحب دودیم است بنیاد یکی را از دست بدید نخواهد دورا
 مالک و متصرف باشد ابل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و ابل زوی بی
 انتظام طلب سلطنت جمهور را قنصل اینست که زوی را باید ترغیب کنند از سود
 مجری شوند و اینکه از سوا شدن مانع نمایند این نه فقط برای اینست که جلوی این آرزو
 بار اینست و ان با منیت و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در تمام قواعد مفید مالک
 بود که متوکل بیشتر است تشجی پیدا خواهد شد و چون ملکاتین مریورین ترغیب ملتی ندارند
 در این مجری پیشی چه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوری را اجازه
 بدینند که امتحان آنچه آرزوی وی است تجربه یکست من جواب دادم دولت جمهور
 برای ملکی که بکلی بی بضاعت نیست خیلی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود و گنت بسیار
 و کفایت بشمار روز بروز روز و زوال و اندام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
 الامر گفتیم که اگر معرفی پیدا کنم و متیقن بشویم بفهمیم که دل غریبی و تنذیر نه فقط اسباب سختی
 ایام آتی ملت است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً کدام یک از سلاطین جرأت
 میکنند بر ارتکاب شایه متکثر شوند اگر جمهور از مخارج تنظیمات نگاهداری بعضی از قروض را
 نهند ملک مصر بنظر خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هند و ستانم اینقدر اغبیه قدیمه متخلفه و با
 شکوه یافت نمیشود بر همه مشغول و معین است که از آمد و شد ملل غریبه بصر نقصان نیاد و
 آمده چرا که ضرر شش بیش از منفعتش است رعایای مصر خیلی فایده و سر برابند مالیاتش
 بسیار کم و طلبانش فقط تحصیل توابع داخلی کنند حال شش سال است بهمان حالت

باقی است فقط عاقلی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین با است واقعا آن غرور و رفو
چه طور از هم پاشید این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال انجیت
چنانچه درخت از خشک شدن ناکزیر است یا در فصل حسدان برک از بخر بختن این تغییرات
هم ناکزیر است در تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
باز خالی از تافت نیست در واصل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
غریب چنانچه زباین رود نیل رسیده هزار سال است متصل از فلاتی بعیده خاک و گل حاصل
خیز بزرگتر فکتمان میرد مصر هیچ ندارد و بزرگیش ملت زارع و وضع عراش نسبت به رقبات
و بطمانی جدید جنسی غرابیت و بلا خطه قروض عظیمی که بخارجه مدیونت ممکن نیست در این
ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحت و رستگاری باشد خلاصه سر رشته دراز است
و وقت چهارشنبه ششم تنگ

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای شایعت آمده بودند
در کاری ایشان نشسته رفیق بطرف دریا شده اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
ساخته اند تمام خیابانها از اجاز سنیه است همه را مربع و مستطع تراشیده و پهلوی یکدیگر
نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رو است از سنگهای مربع سفید فرش شده
تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکا کین جیلی معتبر دارد همه جا ازین
خیابانهای متصفا گذشتیم درین راه از میان میدانی گذشتیم که وسط آن مجسمه محمد
علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجدی محمد علی در مصر که ستونهای
متعدد در مر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولایت بالای

مسجد ابرام از پانزده میل پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریاست
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بکیره این بکیر موسوم است به مدینه اگرچه کشتی
 کوچکست و ورزشش از هزار و سیصد تن غلیظت اما روی هم رفته ظریف است
 اطافای این کشتی وسیع تر از حجرات چهاریت که از نمبئی آیدیم قریب صد نفر غنی
 و فقیر سا فرزند این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میروند ساعت یازده غدا
 صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بالعکس خیلی
 ماکول و پاکیزه بود در یاتا عصر صاف و آرام بود بعد قدری تلاطم شد اما نه چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که باصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز چیشبه دهم هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا چنینیست بیشتر شده بحدیکه بخره ارا بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافرین برهم خورد باد مخالف بهم میوزد
 با این حال از دیروز دو ساعت نظیر مانده تا امروز ساعت ده دویت و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میلست فروایک ساعت به
 ظهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کامپیان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که اینجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کامپستان نسکواست بسیار آدم باهوش
 وزیر کی بنظر آمد میگفت سالهای متادی با کشتی شراعی با غلب ممالک روی زمین از
 قبل هندوستان و چین و سواحل سینک دنیا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صفا

روشن بود در غشه کشتی بترانداختند با سنجایم بسیار خوش گذشت
روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نیم
خنک مفرج میوزید جبال یونان از دور پیدا بود و شب از پهلوی سه چهار جزیره
کوچک که متعلق به یونان اند گذشتیم ساعت شش و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مبت و پنج میلی انطاکیه
جزیره لادر بود واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
میشود و از دور نیز جزایر دیگر نظر آمدند بر جی آباد و بعضی شراب ساعت نه یک چهار
شرعی بزرگ از پهلوی ماندشت چیلی تند میرفت یک ساعت نظر مانده وارد اسکله
پیرمس شدیم کشتی نگرانداخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این ننگرگاه سه چهار
کشتی جنگی و تجاری خارجی هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
سجاریه و دو هم اسبی من و همراهان سوار کالسکه اسبی شده راندم قریب یک ساعت
طول کشید تا به شهر رسیدیم هوا گرم و هوای پراز کرد و خاک بود بعض در و در غنیمت همانخانه
موسوم به آنکلیتر که مشرف به مدانی با صفا و عمارت دولیت است باب این همانخانه
از قبیل نیز و کرسی و نیمکت و دیوار کوب و چیل چراغ و ساعت و کمدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطراف قالیچه ایرانی است پیشین
همه جوانان آنرا بسته و پاکیزه اند خدا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلباکو
درشت خوش مزه اینجا یافت میشود قوت فرنگی هم سرفدا بود اما چندان حلاوت

نداشت طرف عصر حالت من بر جسم خور و نتوانستم از منزل بیرون بروم پس رفروان
 میرزا اسمعیل خان میرحباندار علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده وقت نذر برآ
 تماشای شهر اطراف شهر کردش مفصل کرده بود و گفتند بقبرستانی ختم که مال شده
 سال قبل از حضرت مسیح است اعمده ایچ زمانیکه میسر دانیال مندس جاده فیما بین
 پلاس دلاکنگ و دویس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مر
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بضرب کلنگات
 خور و شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کار و خنجر و نیزه و شمشیر و زینت زنانه
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بهیات
 و اسنادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کا دی بقدر
 کا دی قومی یکل درشت دیده بودند که از دور بینه مثل کا و زنده بنظر می آمد در
 سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را با مجسمه یکی
 از موجودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر پلیس بهم گذاشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمی رسد همه از
 سنگ مرمر و ستونها شبیه یکدیگر است که در کوچه تیره که انطاکیه در دامنه آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نما و قشنگ تراشیده اند معبد رت النوع را نیز دیده بودند
 بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

Antiochia

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری باقی مانده زمانیکه رومیان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان متعصب آنچه مجتبه و تمثال بود شکسته و نهض
 کردند یک مجتبه درست پیدا نمیشود یابی دست است یابی بینی یابی پا مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد من شب را **شنبه دوازدهم** با کمال است بسزایم
 صبح احوال من بجز القه بهتر بود بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدرآباد کردم
 هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالکه شده رفتم تماشای موزه بهرام
 همه بودند اول موزه آرکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میثون طرفین دو مدرسه صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و بنت
 کاری و هر یک سیصد متعلم و بیست و هشت خلیفه است مقابل درپله کان مرمر بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و ستون مرمر بسیار قطور طویل داشت از دست چپ رفته داخل اطاعتی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابا را در این قفسه بازیآینه چیده اند
 در قفسه اول تاجای طلا شکل مثلث اما بسیار نازک دیده شد در قفسه دوم چارده
 سازه طلا بود که هر یک چهار پره داشتند در وسط با یک منج برنجی این چهار
 پره را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف سوراخ
 داری دیده شد که در مصر نیز دیده شده بود و مجتبه زن برهنه بار تقاع و اصبع
 خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرشم بود در قفسه پایله های طلا شبیه به سبد دیده شد
 یک دسته داشتند که های صینی ظرف شکسته و درست بسیار بود در مصر نیز مفرغی

دیده شد بطول پانزده اصبع دو شمشیر مغربی و دو چاقوی طولی مغربی نیز بود
 و متبکی این ها را پیدا کردند یک نکه متقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از فرنی می گفتند متعلق به غلاف پهن است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی شبیه
 به اوراق اشجار که روی هم رفته هفتصد عدد می شد دیده شد همه فرو رفته و فنج
 و متوج بودند در چین کردن زمین ضرب کلنگ و پیل فرو برده یکی از قرصها که
 طولش تقریباً دو اصبع و نیم بود هیچ سوراخ و فرو رفته کی نداشت از قرار
 منقول این زو زو را با مرده دفن میکردند ظروف کلی بی لعاب و استخوان انسان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صند و قهقه مس
 رنگ زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که باهای زیاد هم
 بود و دو سنجاق طلای بلند که سرشان مجتمه کا و آه بود دیده شد در آن زمان
 این سنجاقها را بسیر برای نگه داشتن موصف میکردند حالا مثل همین سنجاقها که در
 میرتندیک زو رود گیر می بود شبیه بکل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک
 بطور برکهای کل پهلوی یکدیگر چسب داده بودند آلات دیگر نیز بود شبیه باهی
 و شب پرک و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جند و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود این که کلی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجر
 بود که مجتمه دو مرد و سه شمشیر شبیه بشیرهای ایران روی آن کار گذاشته بود و دیگر
 با نیزه بطرف شیر حمله کرده بود شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده و در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده شد بعضی آلات دیگر سوراخ دارد که گویا بالسه میدوختند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یک فاخته داشتند شناخته نشد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یک خرگوشی از قرار قول بدیرموزه این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال نهصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخوابیم بنویسیم چه چیزهای
 عجیب و اشیا و غریب دیده شد یک کتاب پدید آمد از این جا فتمیم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت و بیشتر بوسیباب چند از میان آثار و خزانه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق مفسر و انداختند
 بر طرف کلی مجسمه های آهنی و برنجی و چدن مختلف شکل و متفاوت الاوضاع شاخ
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی کچ در بغل گرفته ایستاده و برخی نشسته و
 معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه با صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه حجاری کرده اند در این عصر کمان منیک گنم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از احوال متلونه تراشیده مثل لاک است
 جا ندارد در یک قفسه زردیو مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله و عا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا فتمیم با طاق دیگر که مشتمل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
 قسمی که خاک میکردند نمونه اش را در این اطاق مفسر و انداز اینقرار اولاجده
 روی زمین طاق پنجم و ده اند بالایی آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب حرب و پائین با طرف کلی یا مس اینست که هر مقبره را که می شکافتند

این اشیا پیدا میشد چجه بای چند دیده شد که اغلب پوشیده و خاک شده بودند اما
 و نماهی عالی عیب مانده بود پس از تماشای این موزه ملی که مثل است بر مجسمه های مرمر
 و تایل مجر جای انوس است که مجسمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
 بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بودند مجسمه رجال مکشوف و مجسمه سنا مستور
 بود یعنی قطیفه مانندی از سنگ تراشیده از کمر بپایین پوشیده بود اینقدر خوب
 حجاری کردند که آدم از دیدنشان سیر میشد از آنجا بیرون آمده فرستم تماشای پارلمنت
 که منحصر بود بیک تالار بزرگی و خل که میشود طرفین مدخل و دپله کان است سیس و سیک
 غلام کردش که برای اشخاص خارج از اجزا هست خود اجزا در صحن تالار که به شکل
 دایره بود درجه درجه نشسته بودند قریب شصت نفر حضور داشتند یکی از آنرا که تدعی بود
 اهل مجلس را مخاطب ساخته لطف میکرد و میطر من صاحب تقریر نیامد آن یکا عتی که آنجا
 ماندم متصل او حرف میزد و این زبان جدید که حال در یونان تروج است چندان خطی
 نبردم گفت که در باب پنج ملیان لیره بود که میخواهند از دولت فرانسه قرض کنند
 سهمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
 بعد از شام هوای متعاب روشنی بود فرستم به اگر لیس بالای کوهی بنا کرده اند تماشای از
 کوه سنگهای عظیم مرمر است اما کلی خراب شده فی الجمله آثاری باقی است از نقش و نگار
 در دو پار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را طول مسجد نمود عرض پنجاه و ارتفاعش
 پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بدیندی که استخوانها را بغل
 بگیرند و استخوان هم غیر سدی شش ستون کلیتای باقی مانده بود از صحن مسجد تمام شهر پیدا

پس از تماشای بسیار و اندوه بسیار مر حجت تبرل شد پیش از رفتن به اگر پلیس مستر کرد
و نایب اول سفارت بهیله گلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت علیحضرت بهایون جورج شاه پادشاه یونان برچون
جناب سر بر اس را مبولت سفیر کبیر دولت انگلیس بهان روزیکه من وارد انطاکیه
شدم بمیت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایشان تامل نمود
راتا و رود مستر لاکارد شارژ د'affaires رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار روزیکشینه سیر دهم دوستی محبت کردند

ساعت ده ملاقات جناب مستر ترکیوبی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم و قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات همه فرنگستان
باشوند شباهت تامی پیش بریارک دارند خیلی مستقیم الرای و یکت رز و درست فعل
هستند میخواهند این پنج لیان قرض را رز و گرفته تمام قروض یونان را یکجا بکنند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا دارد است
قویست که آتیه ملک یونان ترقی بگذرشته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
و پیوسته معرض غیبت و کنایست اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید امتحان
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض این که داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان ماتریکیوشن تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالا تر خدمت
بآنها دادن مناسب تر نماید و دیگر آنکه وزیر کار آنها نیست که بیشتر کار بکنند

و خرمت بکند و کوشش کند تا مأمور دولت را بنفس نفیس صورت ید و بلکه هر که کوشش
 کند که زود تر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است بارش کمتر است
 از منصب صاحب منصبان زیرا دست مستقل اگر برای انتخاب شدن وزارت فقط
 مستلزم باشیم با امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد چرا که علم آدم است
 و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فرم
 سر خار دو ساعت از ظهر گذشته میسر کرد و منزل آمده حسب المقرر قیم خدمت علیحضرت
 اقدس همایون جوینچه میسر فرود میرزا علیعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
 همه لباس رسمی پوشیده بودیم و قلیکه از کالسکه پیاده شدیم و دو نفر نایب اجداد با لباس
 رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفیقیم اطاق کوچکی هنوز
 نه نشسته بودیم که خبر آوردند علیحضرت پادشاه شظرند فرستیم اطاق ایشان تا وسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو بکران
 آویخته بودند دست داده نشسته صحنهای مختلف در میان آمد بسبب استغای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقاهت مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت مرتزق
 سؤال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنان زیاد شد فرمودند و جوینچه
 برای تماشای جوینچه و مبارکبادی این چنین سبب بلند تشریف میرزا بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدیم با همراهان سینه دست داده اظهار محبت فرموده چمن
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده دارند که عامه رعایا و برابرا

شب و روز بدعا کوفی وجود و بچود ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضع
و شریف و صغیر و کبر انانیت و ذکور رنوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجی امروز در یونان
بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد اعلیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
به سنده فقط رعیت حق شناسی و دوستخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
به پادشاهان دارند و تئیسکه با اعلیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه
عکس ایشان را خواش نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
ظهر گذشته سیرا میوس حاجی بطر و سس سرتیپ تو نچانه که بهم نایب اجدان است دو
قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
بودند برای یادگار آوردن از قرار گفته سرتیپ مذکور پادشاه و کمتر نام خودشان و عکس
مینویسند و میفرستند که با کسی که واقعا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خوا
بودند چون همراه نداشتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیپ مذکور
از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر حدی دارید
رجوع نمایند اظهار تشکر کرده گفتم عرض کنسید چندان توقیفی این جا نخواهم کرد اگر جزی باشد
البته با اعلیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پرارشن و ریکت و اطراف ملک پرست
از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار ملیان لیره مالیات از یک
جمع میشود بیشتر از کرک شراب و ائمه خارجه جمع میشود و ملکیت حیدرآباد که عزت
و فلاح و معدناتش بیشتر است بالنسبه بیونان از نه ملیان جمعیت ما چهار ملیان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
 ملتی زیاد دارد و بیشتر بخرجه مدیون است دولت یونان مبتی ملیان لیره قرض کرد
 برای استیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کاب اگر جازات فروخته شود و لشکر
 موقوف فقط عارضه که یونان دست میدهند از جلالتش کاسته میشود شایسته یونانیان
 نیست ملاحظه نمایند که محاطت مملکت آنهاست بمسک نظامی آنها نیست بلکه غم جرم و دل
 معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارج محفوظ نماید خلاصه گمان این است که شجاع
 یونانی و موبوماتش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
 این شده است که ملل فرنگ پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید هنوز
 نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باخندان
 متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار ما می آید در تاریخ یونان حکایت جنگهای پی پی در
 پی است که سوابق ایام مکرراً بعضی از حکام غربی ایران روی میداد حکایت و
 شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبره محسوب میشود با وجود تاریخ
 پلنگینه جدید جنگ مرآتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان میخورد و
 مفید نیست و آسایش فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
 عسکر ایرانی را در مرآتان شکست داد که در دلدیس چرا حالا که یونان مبتی هزار لشکر دارد و به
 اسلامبول پورشش منیر و از آنجا یک در تمام مدارس فرنگ تواریخ و کتب یونان خیلی
 اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیکه دارد بخمال کج انداخته
 ابراز این اینکه مدبرین و اربابان سیاست فرنگستان بنوعی قلوبشان بستگی باین

کتاب پیدا کرده بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
تصور نمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتب بشوند برای نجات انسان اتری حاصل
نخواهد بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامه یومیه

روز دوشنبه چهاردهم

تا نهار تازه رخ نمود و بعد از ظهر جناب ترکیو بی صدر اعظم باز دید شریف آوردند چون پنجشنبه
آورده بودند و من لباسم را گنده بودم نتوانستم تا لباس میو شوم ایشان مطلق شوند لکن ما نشانها
که داده معاودت فرمودند شب من و همراهمان در یک مهمانخانه که ده مبل شهری است مان
میتز کردنایب اول سفارت بودیم اول بنا بود با راه آهن برویم چون گفتند با کالسکه ای
بیش از یک ساعت و ربع راه نیست انب آن دانستم با کالسکه اسبی بروم که هم کردش
شده باشد و هم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت شش سوار شده را ندیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قضیه ایست موسوم به کیفیا که چندی قبل
دولت جرمن آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کرده بدین واسطه اهل قضیه تمام زبان
جرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شارل
افر سفارت یونان شده دیر و باز وجه اشش وارد شده بودند آنهم نیز جزو غوغا
بودند در همین ورود با ایشان متعرفی شده من پسند رفتم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط
باغ بود رفتم یک کار بکنم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه قدر
پیانوز و مردان و زنان یونانی قضیه بدخیلی خوش گذشت تا نصف شب اینجا بودیم بعد
بوقوف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار شهر مراجعت کردیم و کالسکه های ایسی را خالی

۲
جناب مستیر دو
من با کار د

بشهر روانه و در میهن میفرود و طفیل علی بیگ خان و میر حبیب الله علی خان در همان خانه ماندند که صبح
بروزید بر آنان یعنی با نجاتیکه بیگ قول داده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را میداد و قبولی
چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را ناپا بود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
وقتیکه از آنجا که بطرف کفیای آمیم جمعیت کثیری دیده شد جوچه جوچه در کاری هاشسته
اطراف خود کل و گیاه فراوان گذاشته نموده کنان و گفت زنان از بی که خارج شدند
و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید ترنیه بود و اهل
شهر عید روز سه شنبه یا نزد هم گرفته بودند

و شب چون دیر بر شستم و کسالت راه هم گنج کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدم
پس از نماز جناب ترکیبونی صدر اعظم عکس خویش را بذریعہ میستر پدربیک که یکی از اجزای
پادشاهت است برای من فرستاده خواش یک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه مذاتم
و عده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراهانیکه بر آنان رفته بودند حسته و کوفته و گرد آلود
مراجعت کردند گفتند چپاعت و قییم و چپاعت بر شتم بجز کرد و غبار پس چیز دیگر ندیدیم
آن تپه های خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جا معدوم شده اند و شب
قبل در فالیر که دی است نزد یک بندیریس شام خوردم هوای خشک خوبی داشت
و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم می شوم خبر کردم شام در همان خانه فالیر حاضر
نمایند جمعی هم موجود بودند از قبیل میستر با کار و شارژ وافر و میستر کرونا و نایب اول
سفارت و غیره ساعت هفت موعودین مسندل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
فالیر اندیم گفتیم بنده و آغروق را فردا از شهر بگذرستیم بپایان شب کی بود بسیار

خوش گذشت اتفاقاً در همان خانه دیگر نزدیک همان خانه مجلس ساز و آواز بود بعد از شام
با همانان و همراهان آنجا فرستیم شخصی کاغذ میزد و دیگری پیانو خیلی آهنگ و خوش مقام
زدند بعد از شام همانان وداع کرده رفتند غم رفتم بالا خانه که مشرف بر ریاست خیمه

روز چهارشنبه شازده شهم شهر رمضان

تا ظهر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته مستر با کار دوز و وجه اش
برای وداع آمدند هفتار با هم صرف شد بعد از نهار قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بندر پیوس روانه شدیم انظار کیه طهرت
شما الاندازه کوچهای وسیع اینجای خوب و همانا نهای پاکینه دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاهها پر از گرد و خاک است کالسکه های دوا بیه و غرابه های
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان متناسب
اخلاقه اند من حیث المجموع پنی های درشت و چهای کلفت دارند اجانب خیلی کم میازند
یافت میشود اغلب قهوه خانها و تمام خیابانها با چراغ کار روشن میشوند روز دین
فصل که تابستان است هوا بیش گرم است شبها عیبی ندارد و ابل ملک تیز هوش
و چالا کند اما خالی از خدعه و مکر نیستند این همانا خانه که ما منزل کرده بودیم خوب
آما مسافرینیکه فصل تابستان می آیند بهتر است در دو میلی شهر در فال که هوا خنک
خوبی دارد منزل کنند هوای انظار کیه بقدری برای ماکه بکرنای هندوستان حادث
داریم گرم بود که ما فوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بندر شده رفتم
یکشتی اطرش امش در ویش است ساعتی نه میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم کت و تخت خوابها از مخمل قرمز است ساعت شش و ربع
 راه افتاد و دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف نشین میوزید اما چندان صدمه نمیزد ساعت
 هشت شام بخوابیدم هوا خشک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه مباد آب
 داخل حجرات بشود و پخته های طاق آنها بپزد بود و نمایان جبهه گرم بود تمام شب هوا برود
 روز پنجشنبه به قندیس

امروز هوا بسیار خشک و تمام روز بار بود و دو ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد ایستاد نیم ساعت بعد شروع باریدن نمود همین طور تا شام که میبارید و کاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد دنا شدیم هم این تنگه از شهر دارد دنا
 مشق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر در دنا قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و دو هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خشک
 بود درخت روز جمعه به جد هم خوابیدم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در طاق شصت و شش و پر دنا شصت درجه بود
 مسافرین همه لباس کلفت پوشیدند و دو ساعت بظلمت ماندند هوا دشوار و مملو از دود
 پیدا شدند ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاوز گشتی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکر که طرفین بسفور مملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
 حالیه میخواستیم بگویم هیچ جایی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یک ساعت بظلمت ماند
 گشتی بلنکر که رسیدیم لنگر انداختیم و همراهان پیاده شدند داخل قایق دودی شده
 بطرف اسکله راندیم از بندر تو بخانه داخل شده و قیام پرانهارا در همانجا نمودیم و بقیه

و انبکته صرف کردیم شحر اسلامبول دو قطعه است یکی قدیم که اهل ملک استنبول میگویند
و دیگری جدید که پراینا منست تمام شحر و محال اسلامبول دودی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با باشکهای قلبیه مفروش است ملک کوچه منوی دیده نشد یا سر اشقیب است
یا سر بالا هوای شحر گرم بوده سه ساعت از ظهر رفته رفتم چون دره که یکی از محال اسلامبول
و باکشی دودی دو ساعت راه است در میان خانه موسوم ببل و وینی خوش منظر
فرود آمد هوای لطیف خلکی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا خیلی باروح اند سفارتخانه
های خارجه در امتداد بنفود نیز است که فضل تابستان از شحر اینجا میآیند

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد در پنج نشود سه ساعت از ظهر گذشته رفتم بدین
لرد و بنور که یکی از اعیان مجلس و برای تعمیر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفتم بدین جناب سر ویلیام دیت وزیر مختار دولتی مجلس مقیم اسلامبول آدم
بابلیه معمری از خیلی باکفایت و درایت صحبتهای متفرقه زیاد در میان آمد از اینجا بالاف
ایشان فرستیم بدین جناب فحاست نصاب حاجی میرزا حسن خان معین الملک وزیر
دولت علیه ایران هذب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبتهای مختلفه زیاد شده
با اتفاق فرستیم دیدن نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خود
مصر اندر اجبت از اینجا رفتم منزل جناب بنیر پاشای مشیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذارده رفتم بدین جناب سرنبری و لف قائم مقام دولت فخریه مجلس که
برای تصفیه گفتگوی مصر با اسلامبول آمده اند از اینجا منزل مراجعت شد میرزا اسمعیل خان

الها را تاسف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیرا که باید پرسش سخنان فاشی میگفت دوست است لهذا ساعت نه شب رفته تهرانی
جناب معین الملک نوشته توسط خودشان روانه کردم از قراریکه می گفت جناب معین الملک
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواستیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند دو
ساعت از ظهر گذشته هوا مغشوش شد باد تنیدی وزیدن گرفته باران هم آمده خیلی
سرد شد ساعت سه و نیم نظر بودم که تلگرافی از جانب ایشان آمدنی بر اینکه هوا کمی متغلب
در مانع است از آمدن و قرار بر روز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ویلیام
دیت باز دید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای حضر
چای در منزل بردند و نور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا فرستیم جناب
سر ویلیام دیت نیز آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و خجتهای مختلفه منزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بخیر لرد و نور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
الغایه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلگرافا و کتبا معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود قبل از آنکه دعوت بکنیم ملتفت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تسکین فرستاده بخواندن بعضی اذیتها شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از صبح هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیر

علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام است و دست بسج امری نمیتوان زد و نزل
مانده مشغول امور محموله و فرائض لازمه که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه شب و دوم

نواب حلیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون عالم خوش نبود خوابیده بودم ایشان
قدری شسته یکبارگی کشیده یا همراهان صحبتی کرده تشریف بردند
روز سه شنبه شب و سوم

امروز تلکرافتی از جانب سرد افراد اندین مترجم و نایب اول سفارت انگلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته با اتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتاب کامل
پاشا صدر اعظم دولت بهیة عثمانی بعد از صرف غذا سوار قالیق دودی شده رفیقیم ششم
تمام همراهان را فرستادیم بهمانخانه میرزا اسمعیل خان و لیاقت علی خان را همراه بردیم
رفیقیم سفارت خانه انگلیس که در پراواقع است از اینجا با اتفاق سرد افراد اندین رفیقیم
به اسلامبول که ششم قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدایخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کوناگون شد
ازین سوال و جواب پلکیه چنانچه با سایر وزراء در میان میآمد اینجا هیچ سخن در میان نیامد
پس از قدری صحبت برخاستیم رفیقیم تا شامی مسجد آیا صوفیه که واقعا یکی از انبیه نفیسه
قدیمه است کنبه بسیار بزرگی دارد قطر شش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی و شانزده ستون سنگ یکپارچه که بهشت ستون سنگ سماق و شش ستون
سنگ شیم است و در این با مال معبدی بودند در زم موسوم به معبد آفتاب که تا نین

از معبد مذکور باین جا حمل کردند و شمع بسیار طویل و قطور طرفین محراب بود هر یک قطره
 پنج شش اصبع و بطول دو ذراع میشد گفتند هر یک از اینها پنجاه میوزد بالای محراب
 شاه نشینی بود که اطرافش حجر طلا بود گفتند اینجا جایی است که سلطان عصر نامی تاج
 و مانوین از باین اقتداحی کنند در محراب مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
 شیرهای متعدد کار گذاشته بودند برای وضو ساختن و غیره در عرض حجر بلبل بود که
 مانع باشد از اینکه مردم دست در میان حوض بزنند چهره مناره طویلی در اطراف
 کعبه بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را تر و تازه نگاهدارند بنود این مسجد کنستانتین
 دوم در سال ۵۳۲ هجری بنام اچیا صوفیا یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ هجری
 جستان یونانی این جا را معبد کردیکت تحت سنگ مرمر سحر جی اینجا بود گفتند این کوه را
 حضرت مسیح است شبهای رمضان قنایل کوکب شیل در این مسجد بقدری میفرورزند که
 تا لی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
 مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
 و کعبه اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در سال ۱۰۲۷ هجری
 بنا کرد و مناره و کعبه بسیار بزرگی دارد که روی چهار شتون کعبه را زده اند هر مسجد
 مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی بانه خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول
 که بالطبع شگفت و خوش منظر است بانگوه و بارونق تر کرده اند عروس مجلس با
 خود همیشه دل میبرد و علی الخصوص که پیرایه پراو بستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
 برگشته به جماعتان فیم از آنجا سایه تر امان را برداشته منزل معاودت شد امر و طرف

عصر جناب معین الملک باز دیدت شریف آورده بودند من بمنزل آن کاغذها نشان را گذارم
مرحبت روز چهارشنبه بیت و چهارم کرده بودند

امروز جنابان سهریزی و دلف و سمرالفره داندیس و لر و دینور بچار رسو خود من بودند
بعد از نماز با ایشان از هر تبیل صحنای مختلفه در میان آمد بیا رخس کزشت از دیروز
کلیم شدت در گرفته نمیدانم سبب حبس کفتم یکفر طبیب حاذق بطلبند چون از
منزل بواسطه درد کلیم بیرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد رخ نمود

روز پنجشنبه بیت و پنجم

بعد از نماز بطور گردش در قایق دودی مخصوص شسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و برگردد خسته نمیشود بلکه گردش مفصل
با صفائی است زیرا که کشتی تماش را از بخلوی عمارات و باغات و تلال و شجر سبز
با روح میگذرد و چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملکی و تجار اهل سیف و قلم در استراحت و
سکونت دارند هر روز با کشتی های دودی تجاری که متصل در آمد و شدند به شهر رفته
شام مرحبت می کنند طرفین بیفورد و ساحل است یکی رودی حصار نام دیگر آنا طولی
حصار چند حصا از برای ساحل مین و چند کتا حل بسیار مقررند برای حل عموم خلق مرحبت
از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیة نازلی خانم که بطور بیلاق با اسلامبول تشریف آورده
اند چای و سیکار آنجا صرف شد بمنزل معاودت کردم

روز جمعه بیت ششم

اعتقاد آل عثمان این است که امشب که شنبه و پنجم است شب قدر است تمام شهر

و محلات را چراغان می کنند چو شبی تمام میگردند گفتند کشتی حاضر گردند برویم شهر تا شام
 کنیم فردا نوروز وجه و دخترش را ببردند درین راه رفتم خانه جناب علمی پاشا نوّه
 فواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد فردا نوروز این جا منزل مراجعت کرد
 روجه و دخترش با من آمدند شهر شام را در همان خانه هتل و آنکس صرف نموده بعد از شام
 رفتم مسجد ایاضوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنابر جماعت مشغول بودند رفتم بالا خانه قدر
 نشستم بالای گنبد مسجد را با چراغ نوشته بودند ذیل شفاعت یا محمد روی گنبد مسجد
 دیگر الاعمال بالقیات در گنبد دیگر لیلۃ القدر همین قسم آیات روی گنبد مسجدی با
 چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک و ضعیف و شریف غنی
 و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی مواره و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار پُر
 بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه بیست و هفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره رفتم در همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
 نماز بعضی امور لازم مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
 برای تقصیر لباس چونکه امشب خانه جناب فحامت انصاف سر ویلیام ویت
 سفیر کبیر دولت انگلیس همان بستم وقتی که خواستم بقیان پیشینم جناب سر هنری لوف
 را ملاقات کردم ایشان با من همراهی کردند تا طراپیه که بمنزل ایشان آنجا است
 و این جا جناب مغری الیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس رسمی پوشیده
 رفتم تمام سفرای خارجی یعنی سفیر کبیر دولت هلند ایران و فرانسه و یونان و اسیکی دنیا

نیز موعود بود و ند سفیر دولت منسبه بواسطه علالت مزاج اعلیحضرت امیراطول الملک
نیامده بود و ند سفیر ایران تمثال بی مثال اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران را که تکلیف
بالماس بود بینه زده بود و بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بنزل روز یکشنبه شب هشتم معاودت

امروز هوا ابر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم منزل جناب سرویلیام ویت خودشان بواسطه کسالت
مزاج خوابیده بودند باز وجهه و صبیحه ایشان صحبت مفصلی بعد برگشته رفتم منزل لرزد
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرزد و منور قدری کمانچه نواخته مستمعین را خطی وافر دست داد و نزد
غروب آمدم منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم
روز دوشنبه شب نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاج من هنوز بطوریکه باید و شاید ایستام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد کفتم بروند شهر بیاورند امشب سفرای خارجه منزل
من مهماند و حقیقت این ضیافت ولیمه شکر گذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود جشن پنجاهم سال سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قصر هندوستان را دیده تنیت نایم و با تمام دولت
خواهان این سلطنت غلظی مبارکبادی بکجا اندهمه باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت بیست شب زوجه و صبیحه جناب سرویلیام ویت آمدند و از جانب

سر ویلیم ویت هذر خواهی کردند که بواسطه بعضی امور لازم نتوانستند بیایند بعد سائین
کی بعد ویکری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان باز و جیشان و غیر امیکا
و زوجه شان و میسترفن و سمرالفر و آندلیسن و لرد و منور و غیره تشریف آوردند بعد از
شام من خطبه بنام علیحضرت اقدس ملکه معظمه و امته ملکتا و شوکتا خوانده بلامتی وجود
مبارک علیحضرت ایشان و تبریک پنجاهم سال سلطنت همه اشامیدند بعد میسترفن نایب
و معتمد اول سفارت بهنگلیس لطف غزالی کردند و قبی و دولتخواهی حضرت اقدس اعلی حضور
پرنور نظام الملک آصف جاه مد ظله العالی و تجدید از خدمات و الدرمجوم و خود من
و بسلامتی حضرت اعلی حضور پرنور مد ظله العالی نوشیده از سر نیز برخاستند
و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تأمل باین آمده در صحن هماخانه رقص محضری کرد مجلس
برخواستند شد بجدانته بنایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
بجواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم

تا عصر از منزل بیرون رفتم قبل از ظهر میستروکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
جلالت کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کرد که جناب معظم له بواسطه بعد مست
و علالت مزاج نتوانستند خودشان بیایند با مغزی البت در صحبت شد سر نما رفتم
بعد از نماز چند دقیقه چرت زدم طرف عصر با اتفاق تمام همرازان فرستیم اسلما ببول
چونکه فردا عید فطر است و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و جلایا
میدانند شب را در همان هماخانه که همیشه میسر فرستم بسر بردم

روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فردا فرد
 آنها عید مبارکی شد و شب چون شب بیت و هفتم بلکه بهتر تمام شهر را آمین بته
 و چراغان کرده جازات را با اعلام و میر قهای متلون اللون زینت کرده بودند علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده و تهنیت
 میبرد بعارت دولتی بر مندا سلطنت متکلی میبند بعد تمام عیان و اشراف و املری
 ملک نظامی و قلمی بحضور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بغر خور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدارند و کتی
 خلی قابل تماشا است امروز هم سینه چون سایر ایام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ عامه که تپه باش دنیا مند نوز یکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده مندر معاودت شد

روز پنجشنبه دوم شهر شوال

امروز عالم چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جانبست به بیوک دره که شتر است پشته زیاده
 دارد چیزی که قابل تحریر باشد روی نداد مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
 هستند تمام اطفال البسه کوناگون و قمیسه بوقلمون پوشیده دست و دست از این جا
 به آنجا میروند این جارسم است تا سه روز این عید را میگیرند
 روز جمعه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم به توسط لرد و منور رفته از جانب مغارت به نیکی رسید

که علیحضرت اقدس بایون سلطان اعظم یکماعت و نیم از نظر گذشته رامعین کرده اند
 عمارت سلاطین خدیشان مشرف شوم قریب ظهر سراسر الفرد ساندیسین مترجم و نایب اول
 سفارت انگلیس آمده با اتفاق ایشان رفیق حضور وقتیکه نزد یک عمارت رسیدیم
 علیحضرت بایون مسیحی دیدیم که سه سال قبل بحکم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
 سیر دهن نیز در بالا خانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
 جمعه بلا استثناء در همین مسجد نماز تشریف میسرند و در چنین روزی تمام صاحب منصبان
 بحری و بری بالباسهای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرین راه سربازان
 صف کشیده علیحضرت سلطان از میان آنها در کاسک و دو استیفته قریب مسجد تمام
 عسکر بصدای بلند سه دفعه بجا کشیده موزیک سلام زدند و دم پله کان مسجد علیحضرت سلطان
 از در شکاف فرو آمده داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد فرستند صاحب منصبان
 نظامی که اغلب آپلیت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 حقیقت کثیر صد از احدی بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب معمول قشونی را که غلو
 شهر هستند از بحری و بری سواره و پیاده سان دیدند درین که قشون از جلوی گذشته موزیکان
 به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در در شکاف دو اسبه نشسته خودشان را انداختند
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباسند لباس سواره نظام مثل لباس
 قزاقهای روس بود و بر بلایانی اسبهای یک رنگ و یک اندازه داشت
 خلاصه هیچساز و دقیقه پس از تشریف بردن علیحضرت سلطان نایب اجدادانی از
 جانب سنسی بجانب بایونی آمده اطلاع داد که برویم رفیق میرزا اسمعیل خان و لیا علیخان

همراه بودند و پله‌کان خواجه باشتی که مرد می رسید چیده بود جلوه آمده تعارف کرده مرا
 نمود و عرض کرد که فلانکس حاضر است و فتنکه داخل عمارت شدیم منیر پاشای شیر الملک
 ایشیک آقاسی باشتی جلوه آمده فرستیم باطابق مخصوص چند دقیقه تأمل کرده فرستیم
 بحضور مبارک علیحضرت سلطان لباس سیاه ساده در بشمیری بکمر و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و فتنکه داخل شدیم ایستاده بودند و بشمیر سیگار آلتی بادست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت های متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم و
 به ترقی است استعدادم بعضی از مدارس را به بیم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیگار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یک ساعت طول کشید مرخص شدم
 در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی بنماید عرض کردم هر وقت بایش
 ملوکانه باحضار این بنده صا در شود باجان و دل حاضر مخلصه تمام اطاعتها فرین
 بود باسباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چهل چراغ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره پله‌کانها و ستونها همه از سنگ مرمر بود و فرش اطاعتها کلاقالی لباس علیجات
 خلوت ماهوت ساده سیاه بود و فتنکه بیرون آمدیم علیحضرت سلطان بتعمیل حتی
 پاشای نایب اجودان را که مدیر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای هدایت تماشای عمارات و اماکن تبرکه و غیره چون امروز جائی نماند
 بروم گفتیم فردا بیاید بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدیم فرستیم
 هما تخانه چای خورده بعد بلافاصله شتافتیم بطرف بیوک دره برای تغییر لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سردیلام ویت مجلس باله برای تبریک جشن بچاهیم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه و امته شکوفا واده میشود بعد از شام فرقه همراهان
همه بودند تمام در و دیوار را چراغان کرده آتش بازی زنکار یکی بالای تلی که مشرف به
سفارت بود چیده بودند قریب شصت نفر از زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک
و عجم غریب و یومی بالبه نفیس و نشاء عسای مختلف خنده کنان و کف زنان در
وجد و سماع ایستاده و نوشته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار
خوب مجلسی بود اهل مجلس یکدیگر تنیث و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده بود
خبر کردند انواع اقسام استریه و اغذیه و فواکه و حلویات بر سر میزهای متعدد چیده بودند
تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس گرم بود بعد کم کم موعودین فرستادند منتهی
مرحبت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم منزل بمانم هوا خشک است
اما میگویند شهر گرم است بعد از ظهر استعیل حتی پاشا آمده بودند بدویم بعضی جاها را
تماشا کنیم چون حالم خوب نبود قرار بر روز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد
روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیروز تا ظهرا می بود از ظهر با نظرف حالم بهتر شد امشب را منزل خواب
میرزا محمد خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعودیم بعد از مغرب
کشتی آوردند فرقه خانه ایشان کنار خلیج موسوم به استینا در امتداد بیفور و قنات
بسیار جای با صفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت همه
انجلس که علیل بودند حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیرشته

دارند بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کارستانان
ماهر فرنگ بودند شدم نصف شب سوپه که عبارت از آش سرد به و حلویات و میوه چاشنی
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس برهم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیر و از جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات جواهر است
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم و وساعت قبل از ظهر بقاتل نشسته
راه افتادیم و در نور و صیحه اسبهای یونان باز و جبهه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم آتیمیل حق پاشا در اینجا منتظر بودند با ما ملحق شده به خط
مستقیم رفتیم همانخانه که در پراواقع است برای بخشار پس از صرف غذا از میان کوچه
های سرازیر و سربالاکه طرفین دکاکین مرغوب خوب داشت گذشتیم فریب نیساعت
طول کشید تا رسیدیم بخزانة اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موشوم بعرض اداسی حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خزانة که شدیم در وسط تخت طلایی
بود مکرر بدرآید از روز مرد و یواقیت بی شاگفت ندیخت شاه آتیمیل سلطان ایر است
که در سال ۱۱۱۴ هجری دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را بنحضر
و آرد و چهار پایه داشت پشتی مروارید و دوزی روی آن نهاده بودند و قفسه ظروف
جواهر نشان و آلات و ادوات حرب و کمرزهای مضع و حقیقه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلدان با و قوطیها و تنگهای متعدد همه مضع و مکرر بجا هر زیاده دیده شد

در یک طرف شمال سلطان عبدالعزیز خان را از چندین مجسمه و پاکیزه رختیه بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور چیده بودند
 زیاد دیده شد پنج های مرجان و لیشم و یاقوت و پارچه های زنا ر و دوزی ظروف چاک
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر کف داده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک مکت همه را به بند طرف راست مدخل مله بخورد و بدو بالاخانه این جا
 مخزن لنگهای صدف نشان و مرصع وزره و کلاه خود طلا و دوستانه مرصع و کلاه انهای
 چینی خنجر قدیم که هر یک بقدر خمره است شصت ساعت طلایی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۰۳۸ هجری از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با همان لباس و جینه و جواهری که داشتند جای داده اند همه عمامه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنا ر و دوزی
 بلند در بر و خنجر مرصعی بکر زده بود و بعد از آن سلطان یانیزید خان ثانی و سلطان محمد خان
 ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جینه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر و دوزش علی هزار روی جینه سلیمان خان
 ثانی و دوزمرد در طرفین و یکت یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر در پشت تریو بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود و لباس فرنگیان از اینها که رو شدیم قفسه های
 دیگر بود که ساعت های بزرگ که سجد دار و شمیر با و سپر های طلا و قنک با و طباخچه های
 جواهر نشان را پشت آینه ها چیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تنک

آنجوری مرصع و سرچقپ های کهر بای جواهر نشان فاشقهای صدف آفتابهای مرصع
 و سینه چقپ های مکمل بجای ابرات کونا کون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و نظر و فحشینی و قهوه خوری مرصع خیلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاده رفتیم بکتابخانه که در جنب غرنیه و قنصت صدیر از کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را برترقیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
 که مثل بود بر شاهنامه و مسیلمی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتاب سته مایک اصبع
 نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما ورقش تقریباً بیش از نسبت طولش نظر آمد
 از اینجا بیرون آمده رفتیم به نیکی کوشت که مشرف به بحر و لنگرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا بود چقپ های بلند که هر یک دو ذراع طول داشت و همه از نرگسهای بای مرصع بود
 آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
 پس از نیم ساعت رفتیم بتماشای عمارت سلطان مرا و چهارم تمام دروب خاتم
 و صدف کاری بود کعبه و شک کاشی کاری روی تالار وسط زده بودند اطرافش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای داخل بخیلی نوشته بودند که شاه
 بدولت همیشه این درگاه بجای استمداد ان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موصوف است مسجد سعادت رود شدیم در شش مقل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که عرق حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية والثناء در این
 مسجد است سالی یک دفعه روز پانزدهم شهر رمضان در باب این مسجد باز می کنند
 اعلی حضرت سلطان آنروز را این جا نماز میکند از بیرون مسجد خیلی با صفا بود و بعد از تماشا

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و جای خورده بطرف سیو کمره راه افتادیم
 یعنی با کاسک تا اسکله آمده از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه یا منجه کنار دریا و سر راه آن
 میل کردیم آنجا را تا ما شنا کنیم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت را بنای
 سلطان عبدالجید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اولایا بسیار بزرگست
 نتوانیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه از لوله های مرمر
 چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطراف را از رشته های رنگین فرش کرده اند در وسط اطراف برای اینکه پانصد و
 بعضی سه چارک کتیده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار اعلای دیده
 شد صورت اهل مصر را کشیده اند در جلوی که راه افتاده اند زیارت که بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و بهم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش فرع در چهار فرع میشد
 و از این قبیل اطراف متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دوم طرفین پله کان مجربور بود و بالای
 پله غلام کردش مانند بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت نشاء الیه
 این مرتبه تمام بود تماماً از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکدفع و نیم یکپارچه از سنگ شیم دیده شد بسیار چیز نادر و پاکیزه بودند
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طولی مسقفی بود که طرفین آن پرده های نخی
 و آبی و دور نماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود
 دیدن هر یک نیم ساعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سنک سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چها
ستون جنب یکدیگر بود و کسب بسیار بزرگی روی اینها بمنزله سقف زده بودند از وسط
کسب چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد آویخته بود از این جادوگر کجا های دیگر
رفتیم زیرا که وقت نبود و چشمه هم شده بودم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزل آمدیم
روز شنبه شنبه هشتم

امروز بواسطه نقاست مزاج از منزل بیرون رفتیم و چون چار بطرف هندوستان
حازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم و هوا خشک است سحر چای پاشای
نایب اجودان آمد و بود و ند برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه دینی
روز چهارشنبه هشتم
امروز هم مثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نگار کش باشد رخ نمود

روز پنجشنبه نهم
بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاست مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از اعیانان اجازت حاصل نموده شهر فرستند که فردا را بروند تماشای کوه
اعلی حضرت سلطان که چگونه مسجد شریفی را احداث کرده قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم
طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول باز دید آمده قدری با هم صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لرد و دو ساعتی هم با مشارالیه و زوجة شان صحبت کرده
روز شنبه شانزدهم
منزل
مرحمت شد

امروز بنا بود برویم بحجزیره پرنیکه که اعظم و باشکوه تر از سیه جزیره دیگر ایل پرنس است
 دوشه فرسخی مسامبول چهار جزیره است موسوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوا می
 خشکی دارد مردم برای تفریح در این جزایر میروند من و همراهان هم سه ساعت از روز
 بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لرو و دهنور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
 همراه بردار و محشم با همراهان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که منجه جناب معین
 الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلچی بلچوم و غیره بودند برداشته راه افتادیم
 تا زمانیکه از سفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتی که داخل بحر باران
 هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از یک طرف کشتی داخل شده
 از طرف دیگر میرون سیرفت و لطامت آب بسر و صورت و لباس میر بخت انحرافان
 و احمه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسد اما آنکه الله کیامت نظهر
 گذشته بسلامت بحجزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا آنطرف جزیره که قریب دو
 میل راه بود میزنهار را در دامنه کوه کنار دریا که جای خلعت باصفائی بود چیده بودند
 از پائین تا بالای کوه عکس است از کاج بسیار با صفا و خوش نما اگر چه حرکت کشتی و تلاطم
 دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بجهت تلاقی آن درآمد بعد از نماز حضرت بعضی سوا
 الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بهما نخانه که نزدیک
 اسکله بود بخانداری دراز کشیدم بعد از یک ساعت حضرت آمدند آب میج و چای و غیره حضرت
 شد مجلس نفس نیرد کمال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد و نفس خوبی کردند و بجهت
 نشسته بن همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواستیم طرف منزل معاود

رسیده فریم

کردیم در حین مر حبت در مثل کف دست صاف و متاب صفحه دریا مثل یک
شعله نقره خام کرده بود زمان ^{تقریباً} سه ساعت و نیم طول کشید حین بر کشتن دو ساعت
آیدیم چون حیل خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زمان شرفیابی حضور محظور علی حضرت سلطان خداوند ملک فرمودند قبل از رفتن از اسلام آباد
دفعه ثانی تیر ملاقات بشود چون دوشه روز دیگر میخواهم بروم رفته بجانب منیر پاشا
ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که عنقریب مرخص خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفته بخواندن
کتاب و صحبت با همرازان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کافی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب منیر پاشا پیغام آمد که حضرت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلامبول حرکت خواهید کرد چون شنبه است
قرار داده بودم و اقامت در اسلامبول هم بیش از این اسباب کسالت شد
بود جواب دادم روز شنبه هوا بدست گرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم در منزل بسر بردم عصر سوار کالسکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از بهرامان رفته بودند و مکروهش بعد از مرجهت گفتند قریب ده ساله که ما نزل
داریم چشمه است بسیار با صفا و حسیله خوش هوا اشجار و شجر و گلها می تنظر زیاد دارد و قنوه
خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سومی می نامندش یعنی چشمه سلطانان
بس از طراوت و خضارت آنجا تشریف و تجید کردند میل کردم بروم به بینیم گفتند روز
جمعه نسبت به سایر ایام بهتر است زیرا که نور پکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول و حل
و خوش میروند و تا شام آنجا بسر میروند خلاصه که ما شربت یافته نیستیم تا نیم روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و بهم زمان آنجا حضرت
سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را به بینیم لهذا تکرانی به امتحیل حتی ایشا کردیم
که فردا در همانجا اسلامبول منظر من باشند برویم دیدن مدارس

روز پنجم شانزدهم

یک ساعت نظهر مانده بکشی شسته روانه شهر شدیم بعد از نماز گفتیم چند کاسکه حاضر کنند
برای رفتن مدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه ایام که ما تمام مدارس بند و طلب
تعطیل دارند از این جایاس حاصل شده باز به پیو کرده معاودت کردم شب فقه
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که اعلیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مخص شوم هم بطور منت این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان ما من شام خوردند بعد از غذا جفتی
با ایشان کرده

روز جمعه هفدهم بعد خوابیدم

صبح رفقه از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک اعلیحضرت سلطان

فی الجمله متکسر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امر وزیر فیاضی حاصل
 میشود از آنجا نیکه غم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
 نمودم طرف عصر رفتم خونکار سوی فی الحقیقه جای مطبوعیت بالای کوه چشمه است
 آتش بسیار زلال خشک و کوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردکهای
 چند که از کچ و ساروج ریخته اند شده و اردبان آنجا سیجید میریزد و در حوض طویلی که در پیش
 پائین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده منزل
 معاودت کردم چون فردا اسلامبول را وداع میکنم و خواهم بهم نمیردیل کردم چند
 ستری در باب وضع حالیه و پانیک ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز نامه بنام مالک
 الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک بهم نمیبست بنام سلطان آن ملک که قائم
 مقام مالک الملک است بشود علیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۳ هجری از کتب عدم بعرضه شود قدم بخواه اند چنانچه مشهور است آن آغاز خط
 آثار رشد و مردانگی و اتمت و فرزادگی انجمنه شان هویدا بودی بالای سرش
 زهوشمندی یتافت ستاره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
 سلطنت مخلع گشته علیحضرت ایشان پای برمند غر و قار که استند از ابتدای
 سلطنت بار جایا و برابا که رویتی استند مختلف الذنب و معاودت المشرب
 نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده جسور مرغان خوش بکان
 و هیچ کس ظلمی و ستمی وارد دنیا نداده جز از غمزه مجنوبان اهل ملک انانما و ذکور امثال

خواتین شایق می بینند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی تا چانه را می پوشانند و کبری
چندان میان نشان رسم نیست بلی خوب رویان کشاده و با شند جمیع اسلامبول و تالوج
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یکت میان است دولت عثمانی صد و پنجاه گشتی
دارد و هفده آهین پوشش باقی تجارتی مالیات ملکت چهارده میان لیره نگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و با صفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیست
علاوه بر اینکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابنیه پاکیزه و عمارات لطیفه
و مسجد ای صوفیه است که همه از زیر دست استادان ماهر برآمده مثل همان تاج محلی است
که مادر هندوستان داریم میگویند کار دیوانست و آلا آدم چه طور باین خوبی میتوانند
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادای هنرمندان قدیم هر انیتوم مثل بندیان بودند اگر نه
جدید را با بناهای قدیم بسجیم ثبات و استواری ملت کا آئین فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میکرد و امروز که این ابنیه و مساجد روبرو وال و اندام اند دست هیچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نیز نندرجه اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسایم برای انسال و اخفادمان یا برای کفار بلا خطه اینکه مباد مثل ایلایس فرزاد این
ملکت کبر دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند ماحل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنگ پلوتان که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قزاقای روسی حتی تا صحن مسجد ای صوفیه آمدند و عجب موقع
بود رسیدن چهارمات نگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ایو ایجی اسکولوف
که سرداری بود جاه طلب و او را سر باز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک یکسان گردانان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است تصرف
 بیاورد و کلی دست نشاندگان لشکر منظر است مگر افغانیکه اسکولف با سپر طور روس
 میگرد که اذن بدید اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دست کجایه مگر اف بکوش مردم
 میرسد روز چهارم این لشکر افغان میرال پور بنی با کشتی های جنگی دولت انگلیس تا قریب تبرک
 شهر آمده نزدیک جزایر پرنس لشکر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
 اردوی روس و آن لشکر های سست و بی استحکامشان درست در آماجگاه کلوله
 توپهای آن قلاع متحرک واقع شده بود و دیگر آنکه توپخانه سبک روس بقاصله سیلی برای
 سوراخ کردن این جہازات آهنی حکم تفنگ بادی داشت باین پنج اطلال در آن زمان
 مسجد یا صوفیه یا پالسم سوران لشکر کفار بجات یافت از جمله متعانت و محالات
 این است که هیچ لشکر تری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را غلبه بگیرد یک
 کر و جمعیت روس نتوانستند حتی در مقابل توپهای ترک پاداری گشتند قلعه و استحکامیکه
 اطراف اسلامبول اندر همه را از تمام نقاط از میان آب میتوان بهت کلوله ساخت
 لشکری که هجوم بیاورد محض ورود نمیتواند خود را متحصن نماید جز اینکه منگی بقوت خود باشد
 که تا چند هفته می تواند پاداری کند بدون اینکه از طرف دریاد و آبی برسد لکن انتظار
 می آید که قسطنطنیه در حد امن و امانست مگر اینکه لشکر که هجوم بیاورد جہازات جنگی
 مستحکم داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود آنهم یا از تنگ
 دارد ازل و باز سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلین قلاع نکت بحرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه ننموده پشت کوش بپسند از آنوقت میتوان شهر

اسلامبول را گرفت و الا تقریباً محال بنظر میاید فایده که حال ما در هندوستان پیش
از اسلامبول یکی ملت یکی است و یکی تعصب مذهبی و بواسطه مراد و ده که ما بین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده است بسیار پیدای کند است
یکجایی که من در اسلامبول ناظم با تمام سفرای خارجه ممالک مختلفه صحنهای ملت یکی
زیاد داشتم هر یک از آنها و من کشاده باز روی زیاد شده اند که این لقمه را بپایند
ولی من هیچ وجه با هیچیک از آنها متی نمی شوم که میکوبند اجل ترک رسیده و روز
جنگ عاقریب میرسد کام این است وضع شطیاست اسلامبول که چندان مرتبت نیست
و صوباتی که عاقل اصلاح امور است خواه ملت یکی و خواه ملتی و یا مواظبت و علم
و طاعت دل دوستان ترک را نهایت سرد کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسند که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بکوبند از دو کاری را
خستیار کنند یا قطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهند و یا با صلاح اموریکه مستلزم
اهتراز و بیجان مملکت آل عثمان است با اتفاق دول انگلیس و من و اطرش ایتالی
بپردازند و شکی که چنین روزی بیاید ابواب مصاحج بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
زریز و حاصل خیز است تنی می کند و هم عموم خلق که بالذات شجیع و هنرمند و سرزنده
شکوهی پیدای کنند و کافی السابق می توانند همه جهه امداد بدول معتبره فرنگستان نشانی
زمانی که از اسکندریه برای یونان بجای نشستیم معاهده انگلیس و ترک بنظر می آید که فیصله یافته
بود اما بورود با اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز ممل مانده تصفیه نشده بود
و مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانس و روس چنان ضد و مخالف

مشروط بود که معاهده سمرقانی ولف بکلی عاقل و باطل گردید و چنین حالت این بطلان
 برای زمان آتی اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگویشان فاصله
 شود و صفای کبار منته و اطراش و ایطالی سمرقانی ولف و سه و یلیام ویت لگت دادند
 اما قسمی که موسی و مونتکو به اعلیحضرت سلطان سخن رانند فی نفس الامر متدبیرانه بود و این حضرت
 سلطان پیشکانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک مودت و مودت
 کند سلطانیکه قوه تمیزشان نیست پس از سلطان جمید است مگر نیست باین مسئله برخورد
 که از ادا و عبا کرد و استین فرانسه در روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و استین مزبورین امروز در فرنگستان بکوه و
 تنهاستند و رایحه خرابی و زوال مبشام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر رکانند و تقریباً هیچ امیدی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را انکاداری نمایند اگر هر یکت از دو استین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملتی از میدان بستهند هیچ جتی پیدا نخواهد کرد و چرا آنکه ملحق شده باشند
 به امنیت و عدم اسراف در این حالات اعلیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بمع رضای قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط به داخله
 مملکت است نه بقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 روی زمین باشد اسباب جذب قلوب دوستان و حشمان زرنک و غیو خات
 میشوند تدبیر روس در بغور همان طرجی است که اکیثایف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلامبول تسلیم محض است آن وقتیکه ملتها در و کمال رسد

باین سلی سر رضا و تسلیم پیش نمی نهند و هم این فقره را بناید در پرده خفا پنهان کرد که حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود دیگر دولت عثمانی کورگورانه اعتماد بندد
 انگلستان نخواهد نمود و ملتیک دانان را مستلیم است که وضع جهام امور دولت عثمانی
 چنان در بهم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
 یاطنی که بخواد حفظ احترام خود را بکند دیگر با دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواهد زد
 بنائ علی هذا بالفرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور ملتیکه
 مدیترانه مداخلت ننماید حتی اگر رشته تجارت بالوانت بهم ضرر دولت انگلیس شود و خلاصه
 دولت انگلیس در هندوستان پنجاه ملیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را باینان دارد که همین با دست
 تعدی روس را کوتاه خواهند نمود و هم دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
 بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی بر حسب امر خلیفه خویش سلطان عبد المجید خدا بجایست انگلیس درآمدند
 و هر آینه اگر دست از آستین در نمی آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
 در هندوستان متوقف بودند ریخته می شد پدر بزرگوار مرحوم مکررین میفرمودند که حکم
 خلیفه از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشید که کثرتا مسلمانان هند
 فرمود و دفع کنند این فتنه را و جمع بشوید زیرا اعلام انگلیس من میدانم که در ممالک غربی
 تعصب مذهبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
 هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان هیچ وجه نخواهد بود ما چندی که مطلقا
 که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل انقید و محنت

و کربت میثویم محض اینکه اطاعت قول معنیرمان را کرده باشیم میثو و ساکت باشیم یعنی که و
 مدینه مطرح ظلم و طغیان کفار شد و اشخاص با بصیرت هندوستان میدانند که قانون
 انگلیس در هند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادثه میشد
 و هم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملک طلق ما شده بعضی را
 مکان نیست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید اشتند بر یکدیگر میسفتند بل این نوع آزادی از میان ما رفته اما پیش از دوش
 چهل میان جمعیتی که ما در هند تشیع میخاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطیع قانون
 معین و مطیع باشیم و بسبب متنی که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 و بسبب پاکت است و چون بارها یای دولخواه اعلیحضرت ملکه مغظمه و امته شکوه آفرینیم
 رشته قوی و مضبوطی مستقیم برای وادار نمایان اعلیحضرت ملکه و حضرت خلیفه مقصود اعلی
 و آرزوی کلی ماین است که گذاریم روی بیشتر بطرف هندوستان بیاید و ما را چرخ را بریم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطیع سلطان مطلق جبار بشویم و سیدانیم
 که روس دشمن خونی مذنب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و مکه و مدینه
 بدست روس سفید آفت کجا و ستان باستان فیض نشان ضیح مقدس حضرت امیرالمومنین
 میرسد که لازم نیست بیشتر متیقن کنیم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب مومنوم یکریزترین در عدد و شمار
 روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین به میندکس خودش در گذدن هر آن است جاز
 آتش می دگر اسود و بسفور و بحر ما را و اوجین را کننده و عسکر در قلاع دار و اهل ساخلو و کسی

خیال نمیکند که عاقرب وی را ممکن است متولی بر آسپا و ممالک مرکزی و شرقی فرنگستان
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعتمادی باقی بماند روس جری تر شده و
 بروز بهر بغور نزدیک تر شود و امنیت یورپ را منقض گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال یاس خود را عقب بکشد تا آنزواجی که از ده سال قبل رخ نموده بخصوص اتفاقات
 چند ما قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکلیتی بشود هر سافری که با اسلامبول
 میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش بدست
 و تحت دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میدانند که بعضی تغییرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگت روسان نیست و اندخلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایجه جنگی که
 اکنون بشارم شرق یورپ میرسد و هم دست تعدی روس که بسمت شرق
 و مغرب مشغول دراز شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
 تا دولت عثمانی خودش بناء علیها برای این ملت انسب و اصلاح آن است
 که علاج واقعیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه بناید تصور نمود که چگونه ممکن است دو
 مختلف الذریب و متفاوت المشرع را با هم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع و ظلم
 رخ ندهد این بسیار سهل است چه قانون و اخلاقی که از روی بصیرت ایجاد شد امروز بنایا
 این شد که چندین دودمان مختلف اقبیل سلا و جرمن ولاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در خلطه و آمیز شدند میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
 است و مکر گفته شده که این لوک طوالیف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگاهداری

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
حکومت های مجزار و به تناقص باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است چرا
آنکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ نیست که هیچ چه پیرامون جنگ
نکرد و در مدانیت روزگار بگذرانند و این اراده که در نظر دارد برای ایجاد تجارت در
وماغه ای بعضی بجای نسبت بر مایه که دارد دست نیند و هیچ جنگ عظیم میشود تا عده ملوک طوائف
شبه و ماغه بلخان با ستم و اطریش یک سیاستی است که غیث و از خاطرش بزمبارک می شود
این نتیجه طبیعی سیاستی است که خور و لفظ ز دورش دیوانخانه جرمن بآن گرمی وی را در
سال ۱۸۷۶ مد و نمود و آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد داد
بود و پرسش بزمبارک واضح میدید که این لغه های بلخارستان و غیره را نمی تواند از کل و پائین
بیرد که در این ضمن روس آمده و من باز کرد و به بعد شان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
کنند اما از کیمه اس فرستند چه که میخواست همه ایچی کرده و خود با الاستقلال سلطنت نماید این
شد که توانست ثمری به چسبند ایطالی نیز از آنیکه شبه جزیره بلخان را جزو اطریش نمایند
پس شبیه بدگمانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۷۶ اگر فراموش نشده باشد بقدر
مطبوع حال ایطالی بود که هیچ چه کمینه در دل پیدا نکرد این تبدلات جدید که در اطریش
وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش حقیقت
در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم فرانکستان میشود
و تحیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که هیچ زبانی
بجز ایطالیها شکم غیث و قسمت ایطالیها بشود و اگر دولت عثمانی یکت رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بمغور باید بحقیق ما را را و اجین را دست دولت اطریش مجتهد
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از مملکت اطریش صاحب بندرو اسکلا است
 اما مسدودند و راه بیم ندارند مثل بندر ترلایت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینشان
 راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن
 رانده شد اما این هیچ وجه گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکند فیامینیک
 جنک و جنک دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی شود و معین است که دولت روس تا دم جنک مخالفت خواهد کرد و نمیکند از قطع
 گفتگو شود و در این معامله اقامت موثرین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهد
 نمود و اگر دول تجاربه در آیه جلوروس را بکیرند فرانسه را میباید بحکم جرمنی و ایتالی ایست
 یوروپ را مبدل بجنک نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 امروز بنگاه را بعبده تعویق میاندازد و در هر صورت یاسته ماه یاسته سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و طی بوی ریش برودن پرین فرو نیاند به بلغاریا باعث این خواهد شد
 که زودتر شعله جنک التاب یابد و از طرفی که مجاسی منعقد شده نقشه فرنگستان با
 بنوعی که من طرح ریخته ام بکشند ممکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منطقی
 شود و اگر بطور حتم جنک باید وقوع شود اسلام شقوق آهست که بکثرتی بشود خالی از فایده نخوا
 بود از امرای متجنه انگلیس سوال شود که آیا شما روس را میکذارید پای تخت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با لوانت خراب کند و شقوق قانون بشمار آور
 بندوستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم طبیعت ملیان لیر هخرج می کنید

و کوشش بیغی می کنند علی گفت کوی شری بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کار با و اطلاعات
بر تان گیر مغرور و متعمر است جواب خواهد داد البته از خروج و جد و جدی بهر چه فرو گذار
خواهد شد وضع حالیه یورپ که در راه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
بیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که روبا صلاح بایستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
ترتیب فقط اسمی هستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فرنگستان مکتب اردو است
عظیم اگر گفته شود علاج هیچ امروز در دست و قابل العلاج است از مکتب نقشه کشی
و مکتب مجلس مرکب از مدرسان مکتب رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
چنین بنظر می آید که باید جنگ خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنگ نمایند و بیجا
زمان آن رسیده است که دست بشیر بکشند و اگر واقعا از محاربت ناکر زیر بیاید
جنگی بشود یک طرفی و عاقبت جنگ باید به این طور ختم شود که من بعد اعلیت فرنگستان
و حریت مردمان یونان و فیوم مطح تهدید عا کر سلطنت متقله سبب نشود خلاصه محکم گفته
شود طر حی که رنجیده شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استرلیا محال خواهد بود زیرا
که مذهب علیوی مخالف اسلام است درست است اما امروز دولتین مزبورین باید با هم
یکی شده کار به مذهب نداشته باشند و قتی که برای عموم خلق خطر و بختی روی می آید
خصوصیت مذهبی را کنار می گذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و بنظر من چنین
مینماید که اگر دولت عثمانی امروز بخواد از این صعوبات خلاصی باید دست اخوت و
برادری با استرلیا بدو این موافقت بذائقه اعلی حضرت سلطان به مزه نخواهد افتاد

دولت عثمانی از حیث پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیره عثمانی
 برآورده از این مبلغ نیز چیزی برای قرضی که از خارج کرده باید بدویم لشکر خیلی
 پاکیزه خوبی نگاهداری نماید ملک را بشکر و مال میتوان نگاهداشت فقط چیزی که
 علاج این مشکل را میکند موافقت با دولت استر است که فوراً دست تعدی متغیر از
 کوتاه میکند و اراضی کلی که داخل ملک است باز مرزعه و تجارتگاه میشوند موقوفاتی
 که پیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صدرا
 ملیان لیره بکلیش بها را فروخت بکسی که ضمانت بدو در کمال استحکام نگاهداری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتوان
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگاهداری نماید
 نزدیک شدن استر با قسطنطنیه عثمانی فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
 میرسد امر و صحارانی که در امتداد سیفون در و بنزوال و انهدام انداز اراضی که آن طرف
 آب است و بجز حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر فستاده قابل فروش هم
 نیستند زیرا که اعتباری در میان نیست و احدی بواسطه بی ثباتی پلیتیک
 حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشانند در غرب همین اراضی از زمانیکه سنیار استر
 بخلیه گرفت اجاره زمین در سراجو سه برابر و در سایر شهرها قیمت هر چیزی بنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول گاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب تنبها کرده اند و حالا میدانند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیما بین پرا و تراپیا است از حیث طراوت و منفعت خیلی باقیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگان که باین وسعت باشد و بهم تنظیمانی که بالاتفاق بادوست
 استریا قرار داده شود رفع صعوبت مذکور نیز میشود با اعتقاد مسلمانان یکت کرده و این
 بکنجا رنایداد و شود اما هیچ چیز علیه حضرت سلطان را مانع نمیشود بستم اجری که ایشان را
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد اجاره بدهند
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقد کفست کوی شرقی را بیان کردم برای حل این
 عقد سنسرهایای بند علیه حضرت ملکه معظمه از روی جان و دل برای جان نثار حاضری
 حل این عقد عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهد شد
 و بهم شامل امنیت بوزپ خواهد گشت در راه آتیه بنظر من چنین می نماید که اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تمیل قانون داخله خوب از عقد برآمد
 و وضع محبت را ضبط کرده و دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحری
 و نظم و نسق و بی بختند طولی نخواهد کشید که وضع تود و دو و فاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی که مخالف احکام و اوامر سلاطین مستقله مستند بایه قهر و جبر است قبول نمایند
 زیرا که فقط همین مرافقت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
 خلاصی میدهند چنانچه جای تعجب خواهد بود اگر قضای استانی و حکم ربانی زورس را
 مقدر کرده باشد محض فایده شخصی خود از نتیجه باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر رکعات
 اشارت

روز شنبه هجدهم

سه ساعت از ظهر رفتم از بازوید از دوستان کجی نشسته رفتم لطیف و از نابینا
 در ساحل بحر اسود تا زمانیکه شتی از بسفور خارج نشده بود دریا ملایم بود اما متوسکه دخال

اسود شدیم بطوری تملطم شد و کشتی بشدتی در حرکت آمد که اغلب مسافرین حالشان
 برهم خورد من و معدودی خود داری نمودیم بجز اندک از اجتمه پشیم منتقلب نشد تا صبح که
 به واران رسیدیم دریا همین طور مغشوش و از بقورالی و از انا صد و پنجاه میل و نیز ده ست
 راه است و ارنا متعلق به بلغاریا و صاحب ملیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم
 صبح اگر کشتی پیاده شده رفتم با ستاسیون لب دریا کالسه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکند قدری تاقل کردم تا وقت برسد بنزای کرک این جا باث
 معطله مسافرین میژند میگویند هر چه بار و صندوق و غیره هست باز کنید بنزیم یا الیجا
 دارند یا خیر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به باز کردن سنوز
 درب یکی را انکشوده است که دیگری میگوید حالا کالسه بخار راه می افتد چه ضرور
 معطل بشوید شاید عقب بمانید یک بخششی بدید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و رز زبان کرده اند همین یکت کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غریبت رسیده سوار شدیم کالسه های بخار اگر تشک و پتیه های فخل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و باهم شدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی وابی
 اراضی اینجا حاصل خیز نظر آدمیه های متعدد در است و راه دیده شد یک ساعت
 از ظهر گذشته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود و شسته رفتم از طرف رود که خاک زو مالیا است کالسه بخار اسپرس به طراح
 سیرل اسیر حاضر بود و شسته براه افتادیم این کالسه ساعتی شست میل راه طی میکرد و در دو

سته جا بیشتر نیست نکر و شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و باطراوت
بود از جور جا که سوار کالسه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و بیشه کل
و بونه بود که عقل تخریب شد و جب زمین بایر دیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دها
متصل مسلسل روز دوشنبه بیستم دیده میشد

صبح زود رسیدیم باستویا خاک نمکری بنفاد و شست و شوی تقریباً جمیت دارد و صبا
کارخانجات زیاد است این اراضی هم با مثل دیر و زهمه جاشاداب و سبز
بود و دخت بریزی و زبان کنج شک که تا کنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدم شجای
شمار فیل زرد آلو و آلو بالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود و دخت
کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهراً کلابی اینجا چند ان بزرگ نمیشود اما شیرین
و خوش مزه است بونه زرت تا چندیل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد از
ذو و زرد کیت بنظر آمد گویا در این صفحات بادی پیش از آبی باشد خاکهای سیاه سفید
جز و کله کو سفید مشغول چرا بودند با بچه از خضارت و لغز است این خاک حاصل خیز
و این ارض زرد و زمرجه بنویسم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به توقف
گاه کالسه بخار شهر وینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسه ای حاضر بود و نشسته فریتم بهمان خانه
موسوم به سیریل کنار شعبه زود و انوب که از میان شهر میگذر و واقع است این شهر
به نسبت مجروح و اسلامبول دیوان ندارد و کوجه با و معابر بقدری عریض و میزند که هیچ
شش کالسه و کمال سهولت از پیروی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
بروند ابد اگر دو غباری بلباس و کفش نمی نشیند تمام عمارت بلند و دکا کین از چمنند

و قوه خانها دل پسند میخواستیم که بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فواید
 یافت می شود و پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور دارند
 بالای تاشان تماشیل چندی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان
 و فرشتگان کبیر و صغیر و مشاهیر را تدبیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارت
 و خاخنها و حمامها و قوه خانها و غیره با چراغ کا ز روشن میشود ای شهر است
 بسیار با صفا روز سه شنبه بستی و حکم و قابل تماشا
 طرف عصر رفتیم تماشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا رفتیم محوطه دید
 شد که دور نمای شهر و پناه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات رز و فیل و دیگر
 بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبیعی میتوان تیز داد آسمان بهمان رنگ و صورت
 اصلی دود و بار و طبعان میی که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا افشاش میشود بنظر
 میآید بازی کلوله بز انوش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود و نوعی شبیه
 با صورت اصلی ابد اندیشد تشخیص داد دور نمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
 بهمین خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطی شمارش آمد شام صرف
 شد پس از غذا رفتیم تا شاخه ابتدا ابرو بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه لباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مانند ای که در هوا معلق بودند نشسته بود
 یک دقیقه ایستاد و نواز شد و پا را بگری چسباند بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر کلوله را

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را با کرده در کمال تردستی دو دست خنجر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لحظه دست دختر را با کرده در کمال چستنی
 جستن نمود و باز لوله را گرفت چست دین دفعه بدین قسم انواع مختلف چستن نمود در سقف تماشاخانه
 قرقره کار گذاشته بودند و طنبابی بآن آویخته سر طنباب حلقه بود آزا پائین آورده یکی
 از دختران با یک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا روی لوله بایستاد
 باز حسیا کرده جست در توری که وسط تماشاخانه در هوا گسترده بودند و یک دفعه سر پائین
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و خنجر یکایک بدان حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند و خنجر مثل
 پیش باز حسیای غریب و عجیب کرده جست روی زنجیری که در هوا کشیده بودند آنجا دارو
 ز روی همان تور بعد سه نفر چینیاس تیک باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی روی زمین
 نشسته یکت کرسی وارونه روی سرش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری یکت کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته بشیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
 ذره حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از آن تمام منزل روز چهارشنبه بیت و دوم آمده خوابیدیم
 میسر سیلکا نام یکی از ارکان پارلنت اطریش حضوراً از پانصد میل و نیا برای دیدن من
 آمده بود با والد مخوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و جذبی است دشمن
 صحبت نجیب از جای که منو نوم است به کالایش و ده میل و نیا واقع است کرد و
 شد فردا برویم آنجا اتفاقاً از نصف شب مزاجم برهم خورده تا صبح نخوابیدیم

رُوزِ پنجمینِ طبیت و نهم شهر شوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم برویم همراهان را گفتیم بروید
در منزل ما ندیم تا غروب تب شدید عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنس از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند شرفست لشهر وینا
و تمام حول و حوش برج رفعتی آنجا ساخته اند صد و هجده پله بخورد از آن تا چند فرسخ بخوابی دیدی
می شود خیلی تاسف خوردیم که چرا حالت نداشتیم برویم

رُوزِ جمعه طبیت و چهارم

هنوز کسالت باقی بود اما رتب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دو ادا تا شام قادر به
حرکت بنوادم بعد از شام عالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از وینا بطرف
برلن حرکت کنیم همراهان را گفتیم همه مستعد بشوند که صبح زود انشاء الله راه میقیم طبیب را
از رفتن منع کرد چون تمام تیه دیده شده بود گفتیم بعضی از همراهان فردا از پیشین وندو بخ
باشند شام

رُوزِ شنبه طبیت و پنجم

همراهانی که سبب بایستی بروند ساعت بیست صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم با ستاسیون که سوار بشوم دیدیم نمیتوانم
لذا به همان خانه برگشتم که فردا را بهم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم

رُوزِ نیک شنبه طبیت و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی یکیم صبح سوار شده اول رفتم بیارلنت چون بختینه بود
اجزا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین ابنیه عالم محبوب میبود رفتم بتماشای

میگرد با در یک یکد و قریب بیست هزار خمره چوبی بود هر یک اقل شامل هزار بطریقی
 اینجا این جا زیاد صرف میشود و خیلی خوب هم هست در شهر و حوالی شهر مقصد میخانه است
 تجارت مهمی که در این جامی شود مشتمل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کفش
 و سرسبک و چمن و غیره شهر و پنا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده و مهمانخانه های خوب
 افزوده مغرب خانه های عالی گردش کاه ها و باغات متعالی همه جدید الاحداث اند
 در سال ۱۷۵۷ مسیحی برج و بارو و دروازه های اطراف شهر را خراب کرده شهر را وسعت
 دادند تقریباً سالی نیم پلیمان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا ها و مدارس و پل ها از ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استفین در سال ۱۷۵۳ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۷۵۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است رنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صد
 هشتاد و عرابه تو کتیب از دولت عثمانی هنگام جنگ گرفتند آب کرده این رنگها را
 ریختند و رنگش یازده هزار و دویست رطل است با بکله بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال آسودگی و راحت خوابیدم
 روز دوشنبه بیست و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکنند زمین مثل زمره سبز بود و گلهای شقایق
 سرخ و سفید و او را و خود و چشم را خیره میکرد معلوم شد ویشب هم از میان آبادیها
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سو اخ کوه گذشتیم یکی زیاد طولانی بود دیگر ربع از ظهر
 گذشته وارد برلن شدیم همراهانیکه از پیش آمده بودند مرا استامسیون حاضر بود
 از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به مهمانخانه موسوم قیصریه

یعنی همان خانه قبضه این همان خانه فتنه و پاکیزه ترین همان خانه های برلن است آستان
 مسکونی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برقیه و گازدار و سنگ کام حص
 رفتم تماشای جبهه خانه تو بهیچای قدیم و جدید متعدد و زیاده بود یک تپه بطول چهار فرس
 یک چارک قطر دهنه اش شش گشتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ سنگین دیده شد که گوشت
 از توپهای کوچک کروپ نبودند و دهنه توپ چرمی بود باین عبارت که شمشیر
 آهن روی چرم پیچیده باز روی آهن را چرم دوخته بودند و کلاه خود کفش
 و چکمه آهنی است و آنهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که سواران بقدر یک
 یثقاب بود زیاده دیده شد پس از تماشای بسیار رفتم منزل شب رفتم پراشیه
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
 منزل آمده شام سه شنبه بیت و ششم خورده خوابیدم
 امروز رفتم پت رام تماشای عمارات فروری یک کبیر فریب یکما عت با کالکسکی
 راه بود و همراهم همه بودند اول رفتم بهار تی که نزدیک تو قهگاه کالکسکه بخار بود
 موسوم به تون پاس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
 یک توپ کرب بود و در کرب که سه روز قبل وفات کرد این توپ با علی حضرت پیرا
 حالیه شیکش کرده بعد رفتم بالا خانه تالارهای متعدد بعضی از بنکات مرمر بود و در
 ستونهای لثیم و ساق داشت از تالار وسط راه داشت با طاق کوچکی میزد و در
 در وسط اطاق نصب بود و در وسط میز سوار کردی تقبیه کرده بودند اما سوار

باز بنود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یکت گیر هر وقت میخواست کاهی
 صحبت محرمانه بدارد با کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که
 دست میرزد باین تخته مدور بواسطه فقر و اسبابی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
 در مطبخ غذا را بروی آن چیده را میگرداند بعد تخته با غذای آمد بجای خود فردر یکت
 تناول میکرد طرفین میز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بعضی اشاره
 پائین میرفتند کار و دو چنگال روی آن گذاشته بالامی آمدند جلوان اطاق کوچک اطاق دیگر
 بود جلوش مجری بود از قهر آزادی بستند و یکجا اطاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها کل موبته
 از فلز مسطلا ساخته بودند هر نقطه این کل موبته را که با فلز دیگر میزدند آهنگی بصوت خوش
 بیرون می آمد و حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده فریتم به کلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یکت کبیر را محشو کرده در صندوقی از چوب
 بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردر یکت را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردر یکت کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار شرف
 دست داد و بقدری متاثر شدم که زانوهایم مست عرق از چین و اشک از چشم
 جاری شد بنزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ویلیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده بنزه را باد دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده فریتم بعبارت بانبریک در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطرافهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر است در اطراف

سر و پوست تمام جانورانی بود که فردر یکت کبیر شکار کرده بودند بیشتر سر مران آهو
 و شکار کوچی بود تمام اسبابهای فردر یکت کبیر از قبیل ساز و نیزه و کرسی و پرده و پرده‌ها
 حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر باقی بود و هیچکدام را از جانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارات آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد و فرقی که دارد
 حالا عمارات رانچ شش طبقه بسیار زرد و این عمارات از سبزه طبعه بیشتر نبودند که شش طبقه
 سنگت سماق و شیشم اند و بخار بهیسانت آلا باستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
 از تماشای مفصل بیرون آمده رفتم مهمانخانه برای تهنات روزانه و پهلوی عمارتی که شش طبقه بسیار
 با صفا و خوش بای قواره دارد داشت شش هفت ذرع محبت گفتند هر وقت امپراطور
 شکار میرود اینجا رفح خستگی میکند بمحبت گفت و گفتک و غیره و این جاموجود است
 خلاصه رفتم همان خانه نارنجونی صرف شد بعد از غذا رفتم بمارت سان موسی
 اینجا هم طاقتها پر از اسباب نفیس و در و دیوار معلوم از پرده های کار استادان
 ماهر بود درخت خوابی که فردر یکت روی آن وفات کرده بود در یکی از اطاقهای
 این عمارت بود بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی که چکی دیده شد که کار
 نمی کرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردر یکت کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد اما اکنون همین طور مانده چنانچه کوبه که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که
 صحیح برای استدلال این مسئله در دست است از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپالین یعنی همان
 چیز شگفت و غریبی که در این عمارت دیده شد تا لاری بود و وسیع در و دیوار و سقف
 از ابصورت حیوانات بکری از قبیل ارد و با و ننگت و ماهی و اصداف و غیره را

نباتات محجره بحری و صدفهای کوچک که با اصطلاح کوشش مایه میگویند و جان
 وغیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند در
 و دیوار این عمارت از قراری که میگویند این تالار را پس از جنگ بهفت ساله شهر که فیما
 فردر یکت گیر و مار یا ترسا ملکه اطرش واقع شد بحکم فردر یکت ساخته تا بنمایه با وجود
 اینهمه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
 تالاری ساخت و فیکه معمار صورت حساب را نزد فردر یکت گیر برد میگویند
 آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده الاضافا جای این دارد که مردم از قطعا
 عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
 طوعا و کرها بیرون آمده رفتم با ستا سیون سوار شده را ندیم طرف منسل
 چون خسته بودم روز چهارشنبه شبیت و حکم شب را زد و خوابم
 امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگ است انواع اقسام حیوانات تبری و بحری
 چرند و پرند که کوچک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند و شیر یا لاله
 افریقادیده شدیدی بسیار بزرگ بود اسب دریایی که بیفت بود کفتم قدری نان
 آوردند و هانش را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختم فوراً می بلعید جانور
 دیگر از قبیل سگ دریائی و زو و باه بحری و کرکدن و دوشاخ و یکشاخ و شکرک و کوا
 و انواع مرال و کوره غرور زرافه و خر و خشی خوش خط و خال و فیل و کاکا و که حیوت
 دو دست کوتاه بود و پای بلند و دمى کلفت دارد و خر س سفید و کاه و زمین کلمی
 که بیرون میگویند و طاوس سفید و طوطی تنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از تماشای بسیار بکشته منزل آمدیم امروز صبح سیزده فرون را لندن فرستادیم از پیش
رفته فقط من با ششم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهیم شد چون صبح زود باید راه افتاد و زود تر از یابی گذشته شب بیدار
روز پنجم سی ام

صبح زود برخاستیم پس از آن نور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کاسکه بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شهر است یا نصف خیابان عرض
خوب می و بهشت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش پانزده اتاق
دارد کارخانجات زیاد از متبیل خرج تجار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بانی و پنی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بانی
کلمای مصنوعی سازی و غیره و همانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
همان خانه که منتهل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بردیکران است کتابخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی هفتصد هزار جلد کتاب است انجیل کتن برک که اول انجیل بود بصورت طبع در آن
در کتابخانه برلن است تائیل بسیار بزرگ صورت فردریک و یلیام تیم و صورت محبوبین
ملکه لوئیزا از سنگ بسیار خوب جاری کرده بودند هر کدو هر چهار راه باغچه است
با صفا و اطراف آن تائیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصر با دایکان اطفال را
در کاسکه های کوچک جای داده در این جا های مصفا بگردش میزند حوضهای زیاد با
قواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم راه همراهم

وزراعت و دہات و بلوک و خانہ ہای تک تک خوش نمادیدہ شد مگر رسیدیم بہ بلوک
نہارا آنجا صرف شد کارخانجات متعدد و در این محل و خوش دیدہ شد ساعت شش و پنج
وارد کلن شدیم بیشتر رک عامل دولت نظامیہ را کہ تکلف کردہ بودم بیایند بہ کلن در
استامبول حاضر بود پس از تعارف بکال سکہ نشستہ رفتم بہ ہماخانہ موسوم بہ پتیل و نوڑ
کہ اعظم و احسن ہماخانہ ہای کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
گفتند و کلیسای بیار بزرگ قابل تماشا در این شہر است لهذا فتح غرمت کردہ قرار
شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعہ غرہ شہر و قیعدہ الاحرام

بعد از نہار عالم بر ہم خورد و نتوانستم تماشای کلیسا بروم بہرہا ان اجازت دادم برو
بہ مینند اول رفتہ بودند بکلیسای بزرگ کہ جنب بتل است میکشد این کلیسا در ۱۲۷۴
آغاز شدہ و در ۱۸۸۰ بہ انجام رسیدہ مبلغ دو ملیان لبرہ خرج این کلیسا شدہ صدو
شکی بزرگ دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو منارہ آن کہ طرف
رودرین است ہر یک ۱۵۵ پا است پنجرہ ہای منقش پاکیزہ دارد و قتیکہ داخل کلیسا
طرف دست راست مثال شکی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پہلوی راست
حضرت جای زخم شمشیر است کہ پیودان زدہ اند بعد از دیدن این کلیسا رفتہ بودند بکلیسا
سنت از سلا کہ ملی از عجایب روزگار است چون قصہ این کلیسا زیاد اہمیت دارد
برای اطلاع مطالعہ کنندگان میکارم کہ در ماہ دوم مذہب علیوی و قطبہ جنوبی خیز
برمان کہ تابع مملکت روم بود انہما شایافت از این جہہ رشتہ الفت فیما بین این

ملک و ملک رُم که پای تخت عیسوی ندر بهمان بودست شد ابل بکیت و اسکندانه که در زمان
 شامی بودند دست از مذہب خود برداشته بهمان اعتقاد خویش پای استوار و ثبات
 قدمی نشاندند تا ایل ماه پنجم بدرج اغلب ایالات کوچک دین مسیح را اختیار کردند
 تا واسطه ماه پنجم و شش که ایل رُم از برتان کوچ کرده ملک خود رفتند ابل بکیت
 و اسکندانه دست تقدسی و نظاول مسمیت عیسویان که در خاک جنوب سکنی داشتند
 دراز کردند عیسویان استمداد از آنکلو ساکن با که طایفه شجاع و بهادر بودند جسته
 ابل بکیت و اسکندانه را مغلوب کرده از خاک عیسویان را نداشتان آنکلو ساکن با
 منظر را خاک حاصل خیز و زریزی که مال عیسویان بود تطمیع کرده با اینها از در محاربه
 درآمده از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شده
 و برخی بآب زده از طرف دریا رفتند و جمعی بلامی و بروکی گرفتار شدند بسیاری
 از برتا نهای عیسوی مذہب به بطاویه و کال رفتند برائی در ظل عیسویان بجا و پنا
 پیدا کنند بیشتر آن فراریان که به بطاویه رفتند پیش رفتند تا امتداد رود درین محال
 اسفل رود جزو حکومت رُم بود آنجا به امنیت و آسودگی گذران کردند شکام
 جنگ فیمابین ابل برتان و آنکلو ساکن مردان برتانی بسیار کشته شده دختران خود بی
 و برادر کشتند یکی از این صبا یا موسوم به آرسلا سلا و نژاد او نجابتا و کفایتا برتری
 بر سایرین داشت همه جمع شده و برابر یاست خود بر کاشتند و فرار از بطرف کلن
 روانه شدند ابل کلن بهر بانی و سلوک پیش آمده شاهزاده خانم سر کرده را کمال احترام
 و اعزاز نمود تا کلیتم بخت کسی را که بافتند سیاه آب زرم و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نگذاشته بودند که سنگی که تکیه گاه هر یک
 شد قسمت بجائی کشیدشان که خیلی سمناک تر از ملکی بود که از آن خبر گرفته بودند بدین
 این مقال آنکه اهل یونان که مردمان بسج و برجمی بودند و مثلشان در ساحل بحر خزر بود و غیرین
 از ظلم و اجحاف پنهان خائف و به تنگ آمده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا بهنگام
 و جنوب چرمی رفته بودند و سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک چرمی گذشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بندند و در ابوالوگهی ایستاد
 که هم پادشاه و هم سر کرده بود با ایالات فوق که جزو مملکت روم بود رفته بهر جا که رسید
 ویران و بهر کس که برخوردند بیجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
 فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آباوی که می گذشتند با خاک یکسان می کردند
 از زیر تیغ سیدریع هیچ انیم جانی سلامت در بر نداشتند و بصری و ققار و تلال و جبال
 پناه بردند و با در قلاع محصور بچنان شدند چون عدد افواج روم کفایت نمیشد
 نمود و در سال ۴۵۰ مسیحی اینان جنوب بومنی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورلینان رفته تمام دزدان مقتول اثاث را اسیر و دوشیزگان را بی ناموس کردند
 از اورلینان که بیرون رفته جمعی از رومیان را اسیر کردند که آیتوس و کوکث را را به
 سپهسالاری تئودریس بآنها بر خورده جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تئودریس کارزار کرد بود تا آنکه اهل یونان مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند و در بین راه
 بهر یک از آبادی که میرسیدند تمام مرد و بوم را و ای بوم میا خستند از

بیلیک بسمت مشرق کوچ کرده رفتند بطرف رودرین و اوایل شهر اکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بعلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب مات دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سرکرده دختران بر تانای جزو اسرا بودی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بکوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نماند که بریز
 دست بگیرد و شمشیر تیز زندگی بایده نامی چه فایده دارد آنچه با امر میکنند اگر دنده
 بقضا بگذاریم بدنامی بی ناموسی است و اگر تن در ندهیم کشته خواهیم شد پس مردن
 با نام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بکوشیم لهذا
 همه در کمال اتفاق است و پایداری مخالفت نموده با اهل یونز کارزار نمودند اینان
 چون کرک و آمان چون کوسفند خون هریازده هزار نفر را با شمشیر آیدار در میدان
 کارزار ریختند در ضمن تیری بسینه سنت ارسلان خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یابد اهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بمنازل خود برگشته دیدند تمام کوچ و بزرگان
 مملکت از اجساد مقطعه و میدان ارک منتهی است از ابدان انانث مقتوله پس آن
 نوحه و لایه بسیار جانزهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند هم
 این کلیسا مشتی است از ارسلان که سرکرده دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تا زکی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بتربیب پشت آئینه با چیده اند از قراریکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است سخنانها

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
 بطور یادگار این جان داده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسای بزرگ با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلا و عظام آنجا
 معروف در این جا است سنت ارسلا مدفون است قبرش را در ماه دوا
 دهم خیلی شگفت و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فراتر از آن به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
 سال ۱۸۸۱ اهل کلن بمقت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فرست
 آورده نشانند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زمار دارند و در معدودی در قالبهای نقره بودند و بسیار
 نشان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلا را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک حمزه بلوری مملو از خاک
 بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پایی سنت
 ارسلا را در قوطی عاج گذاشته اند باین صند و قچ نیز جواهرات درشت
 نصب بود بدو ریچ برده اند نوک تیری را که از ضرب آن سنت ارسلا
 شهید شد میان مقبره اش بیکام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر رستمه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه اسی است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و دو خار در قوطی طلائی بودند مذکور است این دو تا از همان خارهای
 که بر حضرت مسیح فرو کردند یک حمزه بود منقول است این یکی از شش حمزه است

که حضرت عیسی آب در آنرا ریخته شراب می شد این خمره اول و کلیبای منروم
پاریس بوده اند از این قبیل خبریاز یاد دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود و در مسک
دریائی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند باهی خانه خارجی مصنوعی خست
اطراف غار را طاقچه ها ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پائین آب مانده خارج میگشت کف
طاقچه را مثل کف دریاشن و رینگ و کوششهای ریخته بودند بعضی ها بسیار و
شاخه های درخت را است نشسته بودند باهیهای مخطط دیده بودند مثل پوست
میریس از گردش آمد منزل شب بعد از شام سوار کاسه که شده رفتم به تاسیون
کالنگه بخار حاضر بود سوار شده رفتم بطرف استن که بندری است واقع در
چانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک باغور
و بلجیک که نشنیم اغلب جاها سیر و شاداب بود حالا فصل خرمین کوبی این صفت
حاصل را بعضی جاها در و گرد خرمین کرده بودند و بعضی جاها نذر شده بود اما هنوز
نه در دیده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کالنگه
پیاده شده داخل کشتی شدیم در این بجز کشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
توانست آمد و شد کنند جازائی که در این بجزند کوچک و بانهگانند این بجز
نیز همشتموج و متلاطم است و کفش سنگلاخ کمر سفاین متعدد و پهن سنگلاخها
خورد و شکسته و مسافین غرق شده اند در اول و بعد که کشتی راه افتاد چنانچه

و بالائی شد که ظرف چای خوری روی میسر متصل بهم میخورد و آنست که خاصی
 از آنها پیدا میشد تا یک ساعت همین طور بود بعد از آنکه تم کم آرام شد و دست
 بظهر مایه بند و دور که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم کالسکه
 بخار حاضر بود و سوار شده راندم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور با بسیار
 بزرگ است از این کالسکه پیاده شده بکالسکه اسبی نشسته رفتم منزل خانه که
 اجاره کرده بود و در جنب بسیار گشت بعد پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خیا باغ و راه های متعدد دارد و راه کالسکه و سواره و پیاده
 همه از یکدیگر مجزای است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و گیاههای بسیار و نیم گیت های بسیار برای دفع خشکی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند و اشهر و اعراف جا های لندن همین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار را جبریرا برداشته و محرابی کار گذاشتند خیلی جای
 پاکیزه ای است و فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عام خلق است خلاصه بخت
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده است و چرت
 کردم شب بعد از شام رفتم به تاشا خانه موسوم به انجیر و قریب شش تا هفت
 جوارهای ساقه بلند تنگ و چنان پوشیده با لباس عربی اول قص کردند
 بعد شوق گفتند که دزدانیت دختری در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پای

روی زمین گذارده میرقصید کاهی روی نیچ یکپایه میسید و میچرخید بعد از قص و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شده کچیف باز کجا آمده
 باز همی تر دست خوب نشان داد و بجهت کله در دست داشت انواع
 اقامت همه را بهوای انداخت از زیر پا میگذرانید و این که یکی را بگذارد و زمین بفتد
 بعد یک کیلاس پرا ز آب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
 سرش حساد کیلاس دیگری پرا ز شراب روی زمین گذاشت همین طور تا
 اینتا ده پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آتیه آهسته در ضمن میرفت
 پاشن تا رسید پشت کردش آنوقت جسم شده کیلاس شراب را بالبلند کرد و باز
 بطری را از پشت کرد و روی کله آورد و در این بین شرابی که در کیلاس بود آتشاید
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دقیقه
 بزرگ چوبی آورد و کانش را نوک چوبی بطول دو ذراع نهاده بهوای انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد و بجز خاندن باز بهوای انداخت
 کمان دایره روی چوب آمد از این مشیل تر دستی باز یاد در آورد و به بازی که تیر
 میگرد پرده های خوب می نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلکیت و استیلکیت
 و دفعه دریا و کشتی و موج یقه می خوب که با صورت طبعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم سیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم شش دقیقه محرام خوابیدم

امروز خندان جمعیت در کوچه و برزن لندن نیت خیلی کم دیده میشوند غلبه بکلیسای و
باغات اطراف شده میرود کوچه خلوت و تمام دکانین بسته است منم چون حالتی شتم
تمام روز را سترل ماندم تازه که قابل نکارش باشد رخ ننمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز شب دوائی است چند نفر از امر او اعزه را دعوت کردم تشریف
بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کوچه گرفته ام تا پنج روز که اسب دوائی طول
می کشد بمانند ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند و دو ساعت ظهر مانده رفتم بموقت
کالسکه بخار سوار شده رانیم دو ساعت راه بود و قتی که منزل رسیدیم مدعوین
تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر آنگاه خود رفتم شب را با صحبت
با ایشان **سه شنبه پنجم شهر ذیقعد** بسم بر بزم

یک ساعت از ظهر رفته اسب دوائی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان آب
دوائی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
خانه که برای تماشایان معین نموده اند اطرافش پر است از اشجار که من کرسیها و نیمکتها
متعدد درجه بدرجه پهناده بودند تماشایان اغذیه سرد و از منازل خود آورده و بر
سایه اشجار جوته جوته هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در ^{حقیقت}
نوعی است از اعیان و عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
استاد و آلا پرش اف و پس ولعهد دولت بهتیه نگارستان خیلی اظهار عنایت نسبت
بمن مبذول داشتند اگر چه استبعادی ندارد زیرا که فطری حیبتی حضرت معظم له است

که پیوسته مطمح نظرو غایتشان متوجه تمام دولتها و ان وصفت اندیشان است و همواره
 نظر بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان دولشان بکی باشد امیدوارم این
 بنده هم جزو این جمر که محبوب شوم زیرا که گندم نمونه است از انار و مشت نشانه است
 از خروار خلاصه اسب دوانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام اسب
 دوانی رفتم چهارشنبه ششم منسل
 امروز روز جمعه را مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل مانده بعد از ظهر
 میرفتم بکو در دو تا ساعت شش بنمایش اسب دوانی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین بسر میردم روز پنجشنبه عالم بر بهم خورد و شوالیمت بودم

شنبه ششم

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مرا جاکل بودم از منسل بیرون رفتم
 مولوی سید علی بیکرامی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد و روز وارد دکن
 شده امروز بیدین من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت آنچه تند همه چیز بخوبی و
 پاکیزگی میکند و شب رفتم بنمایش خانه موسوم به جیشین مال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز بهیای خوب در آورد و دو عمل بسیار خوبی کرد که قابل
 تعریف است اول آنیک صورت مقوائی بسیار کوچکی روی میز گذارد مقابل
 این میز میسر و دیگری نهاد که فاصلیکش تقریباً یک فرس می شد یک بشقاب
 آورده گفش را نوک بخت گذارده بنا کرد و بچرخانیدن در ضمنی که بشقاب را میچرخانند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد و

و قتی که شتاب را رها کرد دست آدم مقوائی بهم از حرکت افتاد آنوقت صفحه کاغذ را
 بتماشایان نمود و دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 بر در و رو سفید بود و تکیه چلو آدم مقوائی گذارد و بعد نوار بار یکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کو بید چهار چوبی که دو اصبع بیشتر قطر داشت و در
 وسط چهار چوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آویخت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چهار چوب مرتب نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
 هدیه ای از این چهار چوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یک دفعه ضربی بکاغذ
 زده پاره شد از میان آن یکت بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمره کوچکی بود بیرون
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی هفتاد کم کم بالون بجزکت آمده سرش
 پاره شده یک دختر خوش منظری چون پرسی تاسینه خود را نموده دستهارا کشود
 با تمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب اینست میان چهار چوب نازکی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چلو آدم چسبان شده بود و چگونه باین
 سبب یکی روی هوا معلق بنواری آویزان بود و پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
 تماشاخانه پیانوسی بود بقدر پیانوی معمولی طرفین آن ششپور و طبل نصب گرد
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
 بتوسط چوبی که دو ذرع تقریباً طول داشت یکت ششپور به پیانو متصل نموده بنا کرد
 به پیانو زدن که یکدفعه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و ششپور بلند شد
 مثل اینکه یکت فوج بالابان میرنند بیکت دست زدن به پیانو کهاهی چراغها

نشاخانه خاموشی و کاهی روشن میشد یک قدمه تمام چراغها خاموش شده صدای
شعر باران در نشاخانه پیچید و در برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع متصل
ببار است و باران و در عدد و برق دوازده ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شدند و مردی پیداشدند ضعیفه منجوات
بعقد مرقه در آید و دست بول نمیکرد و معذرباین عذر بود که پس از فوت زحم قسم یاد کرده ام
زن خیرم در این ضمن جا دو گری آمد و گفت من از روح زنت پیوستم آون بدید این خام را
پرشته از وواج در آوری فوراً باز نشاخانه تاریک شد نوری شکل آدم پیدا شده
در هوا حرکت کرد و درسی بالافت و قدری پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
هوا برد و پائین آورد بعد این جیم فوراً بتدریج از نظر غایب شد یکت دفعه صورت
شوهری نظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد و صدا
چند عظام که بهم بخورد و گوش پیوسته و قلیکه در حرکت بود سرش از بدن جدا شده بود
صعود کرد و با دو دست کوشش زیاد کرد و بگرددش بنواست متصل در هوا متحرک بود و بعد
هر دو پایش از آن جدا شده بنا کرد و راه رفتن در هوا و قلیکه بهم بخورد و صدای دو تن
که بهم بخوردند از آن خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده نشاخانه
روشن شد و باری تمام گشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانند
باشند اگر اینجا بیایند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی پیغمبری کند همه برکت
وی اعتراف **چشم بسته شمع و قلیقه** می کنند
امروز فتح به آبرت مال تالار است نزد یکت همه بدین حضرت مستطاب برکت است

شوهر علیا حضرت ملکه مغنیه و امته شوکت در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
 اقصای صناع و دارالعلوم بهبازند در سیم ماه می ۱۸۶۱ اول سنک بنا را علیا حضرت
 ملکه مغنیه و امته شوکت گذاشتند در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب دویست هزار
 لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطولش ۲۷۲ و قطر اقصی ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
 پا است شکلا تقریباً بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
 دو ردیف و در تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۱۸۰ اگر کسی میتواند گذشت
 بالایی شاه نشین غلام کردنی است دو هزار نفر بغایت می توانند گردش کنند
 اطراف غلام کردش پردامی روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
 کسبیدی بلور دارد و بار ارتفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
 و فراخی جامی توانند در این تالار به نشینند طرف جنوب تالار را غون بسیار بزرگ
 نهاده اند ده هزار بند دارد و ماشین بخار با هکت در می آورندش ساز بزرگیت
 هزار نوازنده اطرافش می توانند نشینند بنوازند طولش هفتاد پا است قریب ده هزار
 لیره تمام شده چیل ساز بزرگیت بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
 پرده ها نیم ساعت طول داشت آدم خوب به بیندیر و آن آدم مقابل درب تالار باغی
 است موصوم بیاض کنسینگن مجسمه حضرت اقدس پرنس کثرت رایا و کاروی بخت
 مطلق کرده اند چپا طرف مجسمه فرشتگان زیاده از مردم جاری کرده چپا رنج
 مسکون می نامند شان دوزیر مجسمه پرنس تماثل اشخاصی معروفست از قبیل سکسیر و
 میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم و بقعة اکرام

بعد از صرف خرباز فتح تاجشاهی کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا
 اثرات سلطان گنت ششم سیاحت اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۸۱۱
 آتش گرفته بکلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۸۳۲ باز
 بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در سال ۱۸۵۵ آتش گرفته
 خرابی بسیار بآن وارد آمد مجدداً مبلغ گزافی خرج کرده مرتش کردند در سال ۱۸۵۸
 عظیمی روی داده بکلی ویران و کلی خاکستر شد در این یاقین قریب سیزده هزار خانه
 و ششاد و هفت کلیسای کوچک با خاک یکسان شدند در عهد سلطنت چارلس
 دوم ۱۷۰۲ عمارت باز نسوخته شروع بنا شدن کرد و در سی و پنج سال طول کشید تا با تمام
 رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمارت در یک روز با تمام رسید طرح بنا شبیه به
 کلیسای لاتین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا
 تا نوک صلیب که بالای گنبد ۳۶۵ پا است روی مناره جنوبی زنک
 بزرگیت قطرش ده پایی شود این زنک سیاحت زده میشود جزو تکیه کبی از دودمان
 سلطنت یا میری از خاندان نبالت و شش از دنیا کوتاه شود وزن زنک دوازده
 هزار پطل است و وزن زنانه صد و ششاد شد و شانزده پیمه خور
 تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش بخوی و شوم است بیشتر فم وجه شبیه
 این غلام کردش این است که اگر با صله صد قدم آدم دهنش را بدو را گذارده
 آهسته حرب شمع بصدای بلند می شنود و عمارت صنعت غربی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالا تر رفتیم تمام شهر لندن پیدا بود و خواستیم برویم بالا تر تا یک
 صلیب مانع شد گفتند چندین دفعه اهل ایرلند خواستند کلبه را با دنیا میت
 خواب کنند از عمده بر نیامده گرفتار شدند لذا از آن زمان بعد قدغن اکید است
 کسی بالاتر نرود همیشه درای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدیم خیلی
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم محبته های زیاده صورت پهلوانان هر دو
 که در بردها کشته شدند از سنگ مرمر جاری کرده و بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کنبه صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت طل روی
 کلوله نصب است که وزش پنجمار و ششصد طل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدر بند و اندر شتی بنظر می آید پشت نفر آدم میتوانند
 میان کلوله خود را بکنجاند خلاصه پس از گردش زیاد آدم متزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع میز و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح گذشتیم جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چند
 جا کالسکه من و همراهمان ایستاد تا راه باز شد از میان اینهمه جمعیت یک صدا
 بلند بیرون نمی آمد و اقلاً انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب و احدا
 با کسی کاری نه هر کسی پی کار و غل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
 محافظت عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خونریز و جنگی فتنه انگیز روی نهد
 پلیس ما ذونیت مداخلت هیچ امری نمایند فی الحقیقه آزادی این است که صلیب
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

سینه هفتم

امروز عصر منزل مانده نوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش رفتم به شاهانه دم تو سوا اینجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در بر داشتند بترتیب ایستاده و شسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند مثلا شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بقدری محترم است
که با صورت اصلی نمیتوان نیز داد صورت دختر را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود گاه گاهی
سرش را بطرف راست و چپ میگرداند پلیسی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از شاهان چنان کان کرد پس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
و در جوابی نیاید بخجل شد دختری شربت فروش جلوسری ایستاده بود یکی از پسران جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر را کرد و بچندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمهای مومی بنشانند مشکل میدانم کسی بتواند تمیز دهد بالای سر
دختری که نفس میکشد جایی نهاده بودند زیر جاب دستخط مبارک علیحضرت
اقدس بهایون ناصرالدین سلطان ایران دیده شد بجلوی آن انگشتری نهاده بودند
بسیار اسماعیل خان کفتم سواد دستخط بهایون را محض تسمیه و تبرک مسافرت نامه من بود
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتم به شاهانه دم تو سه
آیدیم و این چند کلمه را بر رسم یا دکاری در اینجا نوشتم ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۷۵

در جنب این تماشاخانه طاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
از قبیل لباس و اسلحه و غیره رخت خوابی که ناپلیون اقل در آن سفر میکرد اینجا بود و این
کالسه رخت خواب و آئینه خانه و اسباب تحریر و میز نهاده خوری همه جمع بود و این
طاق پله میخورد بپائین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی میست که به بد ذاتی
و سرفت و بد نفسی و سفاکی مشتهر بودند از صورت هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
میشود تا مگر یہ المنظر و قبیح الوجه اند این جائیز یکت داردیده شد که سوابق ایام در
فرانسه و بعد در لندن رایج شد برای کشتن قاتلین و بدکاران بر سر تخته چوبی عمود
آدم را روی تخته می خوابانند بالای عمود نبری عتبه شده بکایت اشاره پائین آمده
میخورد بگردن آدم و فوراً سر جدا شده می افتاد میان صندوقی پرازگاه و بدن
روغنی همانند صورت تمام مجوسین نیز در این طاق بود و با وجودیکه همه از موم ساخته شده
بودند از دیدن روی شش نشان موی بر بدن آدم راست میشد پس از تماشای آنها
آیدیم با طاق اول بکایت کتبه موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک میزدند
چون خوب میزدند حشمت هم شده بودم قدری نشسته رفخ خشکی شد بعد رفتم
منزل شام خورده **یکشنبه دهم** وقت خواب خوابیدم
امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جانی برای تماشا باز است و نه
آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بکوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
مثل امنیت که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سیکرامی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین بنو من خنک بدیدن آمد و بود گفتیم بماند با من نهار
 بجز بعد از نهار با آنانی انجکه صحبتی شد تازه که قابل نگارش باشد اتفاق نیفتاد
 دوشنبه یازدهم

امروز بجز از نهار رفتم بمارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
 یعنی برج لندن این عمارتیت صاحب برج چند روی تپه کنار رود میتز واقع است
 این جا جانی است که اشخاص و وف و مشهور عالم شربت مات از دم تیغ آبدار
 چشیده اند اصل این بنا از سن است در عهد سلطنت کنتانین کبیر بنا شده گویا
 خزانه و دارالضرب رسن با بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ و قتی که پایه یکت بنای جدید
 می کنند یک شمش نقره و چندین سکه طلا مسکوک است که به خاطر من با بود از ابتدای
 بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس تلموشتی استیفن شاه اول سلطانی بود که پناه
 را هم خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول سلسله لانشام شیش خند فی و این بنا داد
 کنند زمان سلطنت ادوارد بر استحقاقات و قلاع این بنا افزوده چنان شکم نمود که
 ممکن بودی داخل بغل اندونی شد بقولی در عهد وی این جافظ مجلس دولتی شد در سال
 ۱۲۷۸ از یهودیان متشکی شدند که سکه قلب میزنند همه را که ششصد نفر میشدند گرفتار کرده
 این جافظس نمودند و خنای زیاد در این جارخته شده اگر بخوام تمام را شرح دهم چندین
 صفحه خواهد شد این جا همان جانی است که هنری ششم زوجه خود ملکه آراکن را پس از
 بلور بخت آوده در سال ۱۵۳۳ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امید
 گردید زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج در آورده چندی

نگذشت که بوی نیم همان شربت چنان در عهد سلطنت مری رقیب خویش بدیگری
 بدو چسبید نوع تقصیر یا کنایه در این جا جس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود
 وقتی که مری از دارالملک و نیاروی بعالم بقا نهاد سلاطین بعد و دیگر این جباران
 دولتی ترانندند حالاجیه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
 اطاعتی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسه
 آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکشور و برخی
 مسروق شدند و زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مامور شد آنچه جواهر
 لازم است برای دیسم وی فراهم بیاورد جواهراتی که حال موجودند مشتمل است
 بر چند تاج و چند نمود و بشقابهای طلا و مطلقاً که هنگام تاج گذاری در سینه می بینند
 نشانهای متعدد طلا و مرقع و سینه و غیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت
 ملکه معظمه داشته شود که از نیمه بالاتر جای داده بودند و درش محل ارعوت است
 و جواهرات زیاد روی آن نشاندند اندیکت یا قوت ورشی که اطرافش مفتاد و پنج
 الماس بر لیان بود و دیده شد بیک صلیبی نشاندند اندیکت یا قوت بواسطه درستی
 اشتهار زیاد دار میگویند مال او او را دست که معروف بود بسیار شاه در سال
 ۱۳۰۶ که اسپانول محاصره شد پادشاه کاستیل بوی ارزانی داشت و مجاری
 اجین گرفت سال ۱۴۱۵ همین یا قوت بکلاه خود و سینه پنج نصب بود خلاصه او
 اقسام جواهرات دیده شد منجم ظریف بود شبیه بجماب بال کشوده سرش
 بگردن چسبیده و سنجکام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دو اوزه نمک دان طلای
 مرصع بود اینها نیز هشتکام جلوس سلاطین در دست خوانی که آرزو کرده می شود
 گذارده می شوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از ترشیدن
 و بر لبان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند کردن بند و نشان زانو بند که
 روی آن مرثسم است هولی سواکی مالی پانس یعنی بد بانگسی وارد بیاید که بد خیال
 میکند و نشانهای دیگر و دال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جاییرون
 آمده رفتم بجهت خانه این حجره مثل است به اسلحه ییخی یونانی و نمونه آلات حرب
 شرقین مخصوصا مال بندیان و ادوات قدیمی نادر خوش ساخت با اسم مارنج
 هر یک بتربیب در قفسه های متعدد و چیده اندکست و انهای فولادی بر اسبهای
 مصنوعی بسیار درشت پوشانده بتربیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
 حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند نشان بزرگتر از بقا بهای معمولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
 این نوع لباس می پوشیدند منحصرا بود به فی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
 بتیزی بود شمشیر و توب و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاروهای خراسان و کرستان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این طلا
 رفتم با طاقی که منزل لدی جن گری بود یکت چرخه بهشت صحن عمارت داشت از
 میان همین بنجره دیده شوهرش را از مجلس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در عزای گذارده بردند و کلیای سنت پطرس و پطریا را در آنجا
 بشوهرش ملحق کردند حال بهمان مقتل را مشجر کرده و معجز آینه‌ای اطرافش ساخته اند در
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ابعاشش نظرا از مشاییر بی سر شدند اول ملکه آن
 زن بهزی ششم دویم مارکار است زن سر پچار پل سیم ملکه کافر بن زن پنجم بهزی
 هشتم چهارم جن زن جورج ملین پنجم لیدی جن گری دختر بهزی و یون سفلیک ششم بیزیت
 و ورا ریل ایکس و جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک میرو و محبسی که
 مال اغره و امر ابو و مجوسین هر یک زمان قید روی سنگهایی که در کف و دیوار
 محبس است چیزها کنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که و ملیام هم
 کنده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و عزای توقف کردن به از دست
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزلت است
 چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلع العذار بودن برای هر چیزی و قیمت
 معین روزی باید تولد شود ساعتی باید بدزد و دخت روزمات بهتر از روز حیات
 هر چیزی آشتی دارد انجام هر شیی از آغاز آن بهتر است در همان سکنت و
 بذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقتل است عص نیر کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و تبرس از ایام ادا بفرستی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس و خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کشتار
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بدغم ترعش شد که ضعف روی و امحس
 دیگر بود زیر زمین مانند برای طبقه کناران و قاتلین و غیره بقدری تاریک است

و بدبو بود که بقلل راست نمی آید دیوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار تفنگ است
در عرض گیر و میستوانند بهشتا و هزار تفنگ بیرون بیاورند بجهت خراب کردن کی
از دیوارهای این مجلس هزار باره علمه و مدحت از زمان لازم است واقعا عجیب جای
محکمی است از آنهن استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آمدیم

شنبه دوازدهم

طرف عصر رفتم بصومعه و متنیست کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۱۸۰۰ بمکرم زرت سلطان سکس شد
اهل دینارک بنای اول را خراب کردند بعد اودوار و ملقب به کنفیسر در سال ۱۸۰۵
و یکری بنا کردند و کور است این اول کلیسائی بود که بطرح رومی در برتان ساخته شد
مقبوره ادوارد و در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جلدی طبع نمودند هنری تیم در سال ۱۸۲۲ بنای باشکوه
ساخت چندی نگذشت که آتش گرفت ادوارد اول تعمیرش نمود در عهد سلطنت
ادوارد دوم و ادوارد و تیم وسعت داده شد هنری پنجم در سمت مشرق بنای بالیزه
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان باز لانا امروز تمام سلاطین انگلستان در
این صومعه تاج بر سر نهادند و از بنامی که روی یک سنگی که شش سال قبل
ساخته شده می نشینند و در سمت تاج گذاری عمل می آید و بیم و جواهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال میشوند در توراف لندن که شش سال قبل گذاشت جای داده اند
سوابق ایام این جالبجا و ما وای مقصرین بودی کف کلیسا تماماً حجر متلون و منقش است

مقابر اکثر سلاطین و تائیل اغلب مشاییر در این جا است بعضی حجابها و منبت
 کارها و معمارها دیده شده که در این عصر کمتری توان مثل سبها ساخت تمام ستونها و
 چهار گوشها و منبت مرمر است پشت کلیسا جانی است تقریباً دویست سال قبل از منبت
 النزن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درخت است
 اگر بتون شست بزند صدای مس میان تنی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
 قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تائیل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
 آدم شب بواسطه خستگی چهارشنبه سیر و هم از منزل بیرون رفتم
 امروز رفتم دیدن موزه که موسوم است به بندی این موزه محمولیت بر صنایع و کارها
 هندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
 زربفت شاههای کشمیر ظروف چینی قالیه های ایران زنا دیده شد صورت شیر
 از چدن دیده شد که یک نفر انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفت ندانم نوع آلت
 موسیقی است که بدستور لعل اوزنک زیب سلطان هندوستان درست کرده
 در حضور وی بنواختند شیر منظر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
 مضحک میکند در یک قفسه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً با صد لیره انگلیس قیمت
 داشت مدیر موزه گفت این را بیت و پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن بیت و پنج
 لیره می ارزد بعضی تکه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تکه ها با و خا
 های هند برای نمودن مردم درین جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت است
 مبلغ کزانی خرج کرده اند که اثاث اهلیت هندی را ندیده اند بیک نظر خیر بائی را

می مید که حتی بعضی از خود هند یا نیم نمیده اند پس از تا شام منسل آمده باقی روز شب
 کافی السابق پنجشنبه چهاردهم گذر انیم
 امروز منسل مانند تازه روی غذا و شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
 شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیا نوزده همه را خطوط کردند تا نصف
 شب ساز و صحبت گرم بود بعد ایشان رفته منضم بخوابگاه خویش شام
 جمعه پانزدهم

امروز چارم توجه هندوستان است قدری از روز مشغول نوشتن خطوط لاسم
 شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روز با هوا آبر
 و خاکت بعضی آیام که آفتاب می تابید هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش و
 خرمی میاید قریب یک ساعت راه رفته منسل معاودت شد

شنبه شانزدهم
 امروز رفته پاشای موزه که موسوم است به پیش موزیم این موزه منقسم بدو جزوات
 یکی مثل است به تایل و حجار بیای مرغوب و دیگری محتوی است بر سکه ها و
 نشانیهای قدیم عالم در مرتبه تختانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قسام
 کتب خطی و با سمه عدد کتب با سمه یک میان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
 خطی بیش از پنجاه هزار جلد مشتمل هزار و پانصد جلد آن نسخه شرقی است از قبل از
 و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مضمون و کتاب یوسف زلیخا و بیلی چون
 و حافظ همه در تیب و خوشخط در یک قفسه جدا دیده شد الحق بسیار بسیار خوب

بودند و جنب کتابخانه اطاقی بود و منوم به اطاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
 مستحق آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پطرس که در رم است
 کوتاه تر است و این اطاق خواندن ششاد و جلد کتابت هر مطلبی که مردم بخواهند
 بفهمند یا سواد مقاله را بر دارند از جازنی حاصل کرده این جامی آیت هر چه بخواهند
 میخوانند یا از روی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف آوده اند برای
 نشستن مردم و اتفاقا اگر کسی بخواهد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بنا باشد
 اهل ملات را تشویق کند هر ششم کتابی که در عالم با سینه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
 موجود است از روی فهرستی که ترتیب نام کتابها را نوشته اند هر کتابی که بخواهد
 پیدا می کنند بفاصله دو هفته دقیقه خلاصه قدری اینجا نوشته بعد سندی آدم
 یکشنبه بفرستد ششم شنبه بفرستد

الی یکشنبه بیت چهارم ز کام و سرفه و کاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نشوایم
 از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ ننمود امر و نیز یکی از
 ایام سالکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خورد و در
 بیانات حول و خوش میروند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزد یکایک
 مراجعت کرده در خانه میمانند عدد قلیلی طرف عصر برای گردش و مید پارک و جاک
 دیگر بیرون میروند و منم منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرا
 گذرانم آنقدرند امر و زبکی رفع کمال شد فادرجرت هشتم
 دوشنبه بیت و پنجم

امروز عصر منزل میرترک من و تمام همراهان همان بستمینهار را منزل صرف
 کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در محله و میبلدن واقع است اما
 البیت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
 است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
 و با تربیت اند و مادرشان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
 زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
 گذشت بعد از شام خواستم مرحبت کنم میرترک مانع شده خواهش کرد و و سه
 برای تفریح بهوا در منزل ایشان با هم چون خود و عیالش مردمان مهربان و دانا
 دوستی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
 در کمال خوشی و فرحی گذشت عصر چهارشنبه رفته از جانب وزارت خانه بوند
 رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم اسیرن بزیارت علیا
 حضرت ملکه معظمه یا دوشاه گلستان و قیصره هندوستان دامت ملکه
 لهذا شب بعد از شام چند حافظه کرده رفتم منزل

پنجشنبه محبت و ششم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه گنجار چهار ساعت طول کشید هوا
 بسیار سرد بود در ساعت معهود بمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
 اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و استحضار پیش رفته رسم آداب و تکریم
 بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوه با دست مبارک کردن

وسینه خانه زاد دولت خواه خود را با حایل آبی و نشان نبیت کاخ ارف ایندیان سپهر
 مزین فرمودند این بنده هم سر مبارکات و افتخاریه کنسبد و وار رسانیده دست مبارک
 علیا حضرت معظم لمارا بوسیده اجازت حاصل نمودم شب را جمعی از امرای و افرجه
 بودند خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری پای نو و موزیک زدند از نصف شب
 گذشته بود که مجلس برهم خورد با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدیم
 جمعه شبیت و نهم شهر ذی قعدة

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
 اتفاق **شنبه ۱۰ ام** **نیفتاد**
 امروز رفتم به تماشای موزه که موسوم است به کنسینکتن موزیم در این موزه نمونه اکثر اشیای
 عالیه قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جاداده اند به انضمام تمام اسباب و آلات
 و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه ستون ترا جان را که در زم است بهمان
 بزرگی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابد اتفاقا دست ندارد جای دیگر نمونه
 شمعان کشته دیده که از برج ساخته مطلقا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
 با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جانی مسجد مسلمانان
 و جانی گشت یهودیان و منزل اعراب عینی و حجازی و اما مراده و غیره بود اگر کسی
 بدقت این موزه را به بیند مثل مثبت که اغلب انبیه مشهور عالم و کارهای قدیم چین
 و جاپان و ژنارد و زینهای هندو ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
 چشم از دیدن اشیاء مخلوط میشود بر بصیرت شخص هم می افتد از زنا و در

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تا نا کار قدیم است از قراریکه مدیر موزه می گفت در این
زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها کار بخت ندارد عهده بر نیامده اند و باقی ایام
هند و ایران در هزار دوزی و کل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی
زمین داشتند اگر چه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دو دوام
نندارد

یکشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا پر از غلظت و تا ساعت یازده جنبی خفه و گرم بود و بعد کم کم روشن شد
چون امروز هم روز تعطیل انگلیسها است و منم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم
طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف بید پارک گردش کردم بعد مرعیت
منوده تا نزدیک شام صحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوانیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کسیر لاند که سابقا هم حیدرآباد آمده بود دیدن آمد و در یک عمل بسیار زیست
و ما هر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارت یا کنایات یا بطور نجوا شنی را نشان کنند
یا بیکدیگر بگویند و چشم خود را بسته دست اشاره کنند رابه پیشانی خود حساب می اندازند خط
استقیم میرود و پهلوی همان شنی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کننده را میگذارد
روی آن خطی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جیبه که در اطاق دیگر بود
گذاشته بدیگری آهسته گفت بعد کسیر لاند دست و رابه پیشانی نهاده بخواب مستقیم
سر جیبه ان را باز نموده و شش را روی سنجاق هفت و از این قبیل کارها زیاد نمود و بعد
از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را بسیار

شبهه ششم

نماز که قابل مذاکره باشد رخ نمود و طرف عصر عالم برهم خورد و کسالت زیادت
داد و نتوانستم افسر قل چهار شبهه چهارم
الی شبهه پنجم کسالت مزاج یابی بود هیچ نتوانستم از سنبل بیرون بروم و کل
شکل بیل که چند سال قبل یاب سفیر کبر و دولت بنیه انگلیس مقیم حیدرآباد بودند بان
و بچاش و وساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت مدعو بودند و در وقت
نزد کور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاد و در میان
آنها دختر جوانی دارند فراموش بسیار خوب حرف میزند چهار سال در یکی از مدارس
مارسل تحصیل کرده زبان منتهی خوب میداند خیلی خوب تربیت یافته اجازه صحبت
زیاد ایشان فرستاد منم براحتگاه خود رفته با سورا لازمه پرداختم

یک شبهه ششم

امروز تیرگی اندام است که اهل لندن اجنبی باز و برچی بگر و شش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند دو سه روز است هوا قشیر کرده و در
تخت شده گاه گاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
بنظر مانده هوا تا یک و نیم و خفت بود بعد کم کم روشن شد

دو شبهه ششم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ویرتیه و منتهی الی آن جنبه خجسته است
معروف به ویرتیه و منتهی الی آن جنبه خجسته است آب گرم است از آن چشمه جوی می کشند

آب کرم به حمامهای متعدد که در حمامخانه ساخته اند مسیرند بمرایان و ناخوشان از
اطراف و کناف باین قصبه آمده سی چهل روز در یکی از حمامخانهها توقف می کنند و هر روز
با آب کرم بدن شوی می نمایند رفع مرضشان هر چه باشد میشود بسیار اشخاص مثل و لکنت
و نرله داران آب مزبور شفا یافته اند چون ^{مستحکم} اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکلی
بودم انسب دانستم چندی به قصبه مذکور رفته با آب کرم بدن شوی کنم شاید رفع درو شود
لذا طرف عصر بموقوف کالسه که بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهمان همه بودند
سه ساعت و نیم راه بود شب بمنزل رسیدم چون جستیه بودم زود خوابیدم بمنزل در
همانخانه است موسوم به زیال مثل و متعلق به پیشتر که سابقاً مذکور شد

سیستینه دهم

امروز عید عید اضحی کی از اعیاد متبرکه است صبح بعد از شست و شوی بدن موقت
معمول مسلمانان چند کوسفند قربانی آورده فوج نمودند بعد علی الرسم هندوستان چای
ادای می کردند و مبارکباد و تهنیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با صحبت ایشان
روزی را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب کرم در دستخالی که چند
سال قبل در بایع پیدا شده بود و اطباء چند دفعه معالجه کردند و باز عود نمود کی رفع شد

چهار شنبه یازدهم

امروز صبح باز بخام آب کرم رفتم تفرقه رفتم دیدم درد پا استیام یافت بعد از چند
روز بظلی رفع دروشد فهمیدم که این آب کرم خالی از خاصیت مثبتیت چند نفر از طبای
حاذق آب را تجزیه کرده دواهای نافع مخرج به این آب یافته اند جز و بیشتر نکست

و شوره خلاصه تا روز شنبه هفدهم از منزل سیر و نرفتم تازه که قابل تکار باشد

روی روز شنبه هفدهم مذا

بعد از نماز رفته به درستر انواع اقسام چینی های خوب و مرغوب در کارخانه جات
اینجا ساخته میشود اول رفته به چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی
ابتدا مثل ظروف کلی خام است کین جا میرد یکجا قالب می کنند یکجا لعاب می نهند
و یکجا رنگ آمیزی می کنند خیلی تماشا داشت قیثان بهم بسیار مناسب بعد رفته
به کلیسا زیرا که دم البانی این جا آمده در این کلیسا میخوانند امروز بهترین خواننده های
فرنگستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک از صبح
و شریف حضور داشتند و متجا و از رسیدن فقر خواننده و نوازنده بودند کاهنیه
همه با هم میخوانند و کاهنیه دم البانی به تنهایی میخواند اما صوت دم البانی در آن
و غرائی را بری میکرد با او تمام این سیصد نفر واقعا بسیار خوب میخواند صدایش
مثل زنگ در کلیسا می پیچید چهار ساعت از ظهر که شنبه مجلس برهم خورد و منم منزل

معاودت روز چهارشنبه هجدهم کردم

امروز نماز را همان پیشرو و رت شریف پر منکام ستم ساعت موافقه با کاهن
بخار مخصوص راه افتادم سحران همه بودند بیت و پنج دقیقه راه بود بعد از
ظهر رسیدم به پیشین نماز و نمازخانه که جنب پیشین است صرف شد جناب
شرطاس مور لوجا کم پر منکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نماز
بواسطه مشغله که داشتند شریف بردند صحبتی از پیشین و غیرتیک با ایشان است

نذا و این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و مداد و منقول و لوله های برنجی
 و غیره بعد از بنا را اول رفتم بتاشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عیال کار
 میکردند بهر جزه تفنگ از یک و ستمگاه علیحده بیرون می آید مثلاً یک دستگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند بجائی خانه را بیند یکجا پرداخت
 می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند و نگاه و دیگر چنان و دیگر
 بنامک و در دیگری قذاق می سازند و قش علی تها بسیار قابل تماشا بود و قشیکه
 خورشتم بیرون بیایم کبابی آورده نام خود را در آن نوشتم همراهان منند اسم خود را
 درج کردند روزی دویست قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بیست و
 چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم بکارخانه برنج سازی اوایل
 منقول های باریک و کلفت چرخ های برنجی سح و مهره و لوله های برنجی و مس و غیره
 همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخ های بنجار بیرون می آیند از آنجا رفتم بکارخانه
 سر قلم سازی تمام عجایب دخترهای جوان بودند محدودی مرد در پائین مستطیل صحن
 بنجار بودند کار آنها مختصر این است که نخه های آهن نازک به عجایب برسانند
 قریب دویست منگنه بود و در هر منگنه یک دخته یا دست کاری کرده در منگنه
 اول لشکل سر قلم با مسطح و پس بریده میشد در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 جای دیگر مقعر میشد و جای دیگر قطع میرفت در کمال چالاک و زرنگی خسته تماشای
 پس از تماشا بیرون آمدم در کارخانه که زن مفره بود و چند قلم بطور یادگار

تعارف کردیم منت قبول کردم از این جا باز رفتم همان خانه چای صرفه کرده بظلمت رفتم
 و رستم که شب را بیدارم تا شاخانه بعد از ورود به درستر رفتم به همان خانه موسوم به ستاره
 مثل تغییر لباس داده رفتم تا شاخانه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه و کشتی و موج
 و طوفان و بار و زون ملاحان و صدای آب دریا که بمال میخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبیعی اندام مصنوعی تا نصف شب طول کشید
 بعد منزل آدم چشمتبه نوز و بهم سوپه خوردم و نوشیدیم
 امروز در شهر و رسته توقف کردیم بعد از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت دم البانی امروز
 روز آخر است که میخواند فردا خواهد رفت سه روز است این جا است زنی است شمره
 و کوتاه قد بهترین آوازه خوانان فرنگت محبوب میشود تمام ممالک فرنگت و نیکی دنیا کثر
 مشار الیه را دعوت می کنند بلا عرف آهنگی که از حجرش بیرون می آید روح را قوی
 علیحد می بخشد قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتم همان خانه چای خورده
 بطرف در تیر حرکت کردم در راه جنبی سرد بود هوای این جا خنک تر است از لندن
 امشب را در خانه میستراوردم همان شمع هر چند زیاد حشمه بود ولی بلا حمله دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم با این حال به محض ورود بورتیر شیر تغییر
 لباس داده راه افتادیم همراهان نینمده خوب بودند هفت میل مسافت داشتند تا
 از یک ساعت در راه بودیم هوا هم سرد بود خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و با عمو و
 البیت بسیار با سلیقه دارند شام مفصلی صرف شد بعد از شام صبحای می نریزید
 قدری پیانوز و نذیلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر و یک پسر

که بر خفته و بنده ساله بنظر آمدند بسیار با کمال بار آمده اند و هم ساز و ورقص خوب میدهند
و هم دست خیاطی بسیار قابل دارند و هم صاحب دوسته زمانند قاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب که نشست مجلس طول کشید یعنی چندین ساعت
ساز قدری صحبت و قدری بازی بسیار مشغول شدیم خدا حافظ کرده منزل آمدیم
روز جمعه بیستم شهر ذیحجه الحرام

بر حسب معمول امروز بنوشتن خطوط و جواب کاغذجات هند روز را گذراندم
تا زه رخ نمود از بعد از ظهر هوا ابر شد بنا کرد بسیاریدن

شنبه بیست و یکم و شنبه بیست و دوم
بواسطه باران و رطوبت هوا از سنبل بیرون زفتم بجا آمدن و صحبت این دو روز را گذراندم
و شنبه بیست و سوم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کار خانجات دیگر باز رفتم بر بنگاه یک ساعت
راه بود و همراهان همه بودند اول فتمیم بکارخانه سباج ساز می فریب صد و بیست و شش
کوچک بود و همه با چرخ بخار در حرکت بودند و پهلوی هر دستگاهی یک حلقه منقول الطول
سی چرخ می گداشته بودند و منقول از میان سوراخی داخل دستگاه میشد و فوراً
یک چکش کوچکی بر منقول خورده و درش میگردید این چنین آمد دیگر قطعش میکرد و هر دقیقه
از هر دستگاهی قریب دو لیتر سباج بیرون می آید و بعد از یک ربع کار لازم بود سباج بار را
از این جا حمل کرده بکارخانه دیگر برد آنجا دختران متعدده را مرتب بکار گذاشته طویل
نصب کرده در قوطی با جای میدادند نه اینکه سباج را یکت یکت بکار غدفرو کنند

وزع نژادی

بلکه توسط دست کا می که با چرخ بنجای چرخید کنفر با یک آله مثل پل دریا و دان مانند می بر سخت
 دیگری با آله بهمان ترکیب پیش می کشید کاغذ خالی زیر دست سکا میرفت از طرف دیگر پر از
 بنجای میرونی می آمدند تا شاد داشت از آنجا میرونی آمده رفتم بکارخانه زرگری بنجای بنجای
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب و دیگر زرگری میسازند و خزان خور و سال در این کارخانه
 زیاد بود و اکثر زرگری های ریز و بسیار نازک از زیر دست اینها میرونی می آید و خاصه که
 ریز را در کمال مهارت و تدرستی آلات دیگر جوش میدادند یا دم میدادند و قوه برقیه از
 چراغ میرونی میآید و با دست کار میکردند و کنفر و و کار میکرد و دیگر لازم نبود و یکی دم میداد دیگر
 کار بکند حتی خوب و جلد کار می کنند از آنجا میرونی آمده رفتم بکارخانه که جمیع آلات کوچک است
 از قبیل چرخ و مهره و منج و حلقه و چرخ های برنجی و آهنی کوچک و قطاب و سنگ و غیره
 میسازند در تمام این کارخانه آلات و اسباب از زیر چرخ بنجای میرونی می آید
 خیلی کم احتیاج بود دست نادان دارند از این جا میرونی آمده رفتم به مکانی برای صرف
 غذا و حاضر بود صرف شد یک ساعت بعد از نهار باز سوار کالسکه شده رفتم بکارخانه آلات
 و دیگر اول رفتم بکارخانه بلور سازی و منفرغ و برنج زرگری و این کارخانه چهل چراغ و شمعدان
 و دیوار کوب و کلدان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و منقش و قوطی های سیکا
 و اسباب چای خوری و کار و و چکال و سپینی و غیره میسازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با نمک میسازند مثلاً یک سخته آهن سطح زیر نمک می گذارند متعمر میشود و دیگری
 منقش میکند بعد در جوش میریزند منقش میگرد و در این کارخانه بلور هم میسازند بعضی ساده اند
 و برخی را تیرا شدند در تراشیدن بلور استناد می لازم است چرخ شیشه چرخ الماس و ش

بنوعی بخار میخورد و بلور ترشش بر فم که میخورد بلور را بچسبند و گذارد و در کشتن
 قریب دو ساعت چرخ الکاس ترش در کار بود و قدری سیاب بلور و فله از این
 کار خانه خردید و فیم بخار خانه آهنگری در این جا کشته ای آهن سطح درست می کنند بری
 پشت یا همان بخاری و ناودان و دودکش و غیره اولاً یک کده آهن بی شکل و بی
 از کوره بیرون آورده میگذارند روی یک سنگند آن بزرگی یکش سیار بزرگی متصل
 بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یکفر عمیق لازم است آهن را با کار این رو و آن رو بچند
 تا شکل مربع مستطیل شود بعد آن را زیر سنگند دیگر میگذارند مستطیل ترش میکنند همین طو
 از این سنگند سنگند دیگر میگذارند تا باز کی کاغذ کفشی شود یعنی آن قطعه آهن خجری میشود
 و در دوازده ساعته آهن سطح کی روی دیگری بندند با کار از یکدیگر جدا گونا کرده میان
 یک صندوق بزرگ چدن روی بهم می بندند با ضد خروار آهن در صندوق بزرگ
 سیکنه آتوق صندوق را تا محبت و چوب ساعت در کوره گد میگذارند و در
 کوره این سخته ای آهن سخت را مثل بوم نرم می کنند که بهر شمی بخار دهند تا کنند بهر شمی
 بجای که در وضای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر بروه شجر
 می کنند بعد بعضی را بحال خود میگذارند و برخی را مثل ناودان که در رسته
 می کنند خیلی تا شش داشت آن صندوق آهن و زین را در و فله با حالت
 بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر چه در صرح بخار بودی می خیمد و نرم می کنند
 آنرا از جای خود حرکت بدهند از آنجا بیرون آورده رستم به سطح روزنامه و وضع
 با سکه جدید با قدیم لغاوست کلی دارد اولاً یک سخته سفوای برای راجه و بی که بخار

قالب می کنند بعد از آن روی منگنه گذارده قلع که آخته روی آن میریزند قالب قلعی
 درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه یک طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میریزند
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود و میریزد و روی زمین ساعتی جای
 ده هزار نسخه چاپ میشود و در روزنامه میگفت برای شب شش تا ده هزار نسخه طبع میگفت
 برای نقدش ساعت وقت فلان لازم است ازین جا که چاپ میشد کثیر عمده میگفت
 و منگنه دیگر انجا همه تامل میشد و جای دیگر بهر جهت جهت آدمی هیچ لازم نیست خبر نگاره
 هر چه چاپ شود از دستکامی به دستگاه دیگری برود و واقع این دار الطبع بیشتر از همه جا
 تا شاد داشت همانجا چنانی نزدیک است به این جا است همین طور پیاده رفتم منزل شب
 رفتم تماشاخانه قصه ورقی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 و خمرهای خوشگل میان بازیکران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
 منزل رجعت کرده سه شب به بیت چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رفتم تماشای موزه اشیاء قدیمه از قبیل صنی آلات و آجرهای شکسته کاشی و
 ساده و اسلحه مختلفه و تماشیل جدیدی و سنگی و گچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
 کار نقاشان قدیم و جدید نیز زیاد دیده شد آنجا بیرون آمده رفتم به کارهای علمی
 تصویرخانه تصاویر پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار راسته و آن این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه معظمه را سوار کشیدند
 بودند قیامش را پرسیدم دوازده هزار لیره کلیمسی میخاستند خیلی خوب کشیده بودند

این بود که مجتمعت است خلاصه چند پرده خرید و بیرون آمدن چون جانی که نزدیک قابل
 باشد و بیکر نبود تا شام از منزل بیرون رفت شب رفتم به کنسرت یعنی مجلس رقص و سنا
 و آواز زن بلند بالایی حسینه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اتمام منزل چهارشنبه عیبت و پنجشنبه آمده خوب بیدم
 در روز آذرمان جاکن عالم و لور با مپتن رفته بمبستر رک نوشته خواش کرده بود
 امر و همرا را با ایشان صرف کرده بعد از نماز بعضی کارخانجات قابل را به پیغم
 لند این ساعت بظهر مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم و از دوی میل مسافت
 داشت طرفین راه تا بهر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد تلال خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی بهم پشته
 کرده بودند حسنه عیبت که روی زمین را دینیز سبز و گیاه زیاد روئیده بودند
 آتش منقل از دوی کس های کارخانجات بالامیرفت از دوی مثل این بود که تمام این
 امتداد در اشتهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
 در این امتداد زیاد است بی قیمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک روی زمین میفرستند از چرخ بخار و اینجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهر وارد استامبول
 شدیم حاکم شهر رئیس مجلس را با سه کالسکه بوقف کالسکه بخار فرستاده بودند پس او
 شده اول رفتم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان جبرای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از قدری صحبت و شستن سر و صورت سدرنار فریتم سارخوبی حرف شد سار را در بالا
 خانه چیده بودند پائین بالا خانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کسیر و غیر
 جمع شده آنگاه ما هورا می کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 مینمودند بعد از سار با حاکم جلوه بالا خانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمودند من بطنق مختصر
 کرده گفتم ای برادران و دوستان از دیدار شما فقط خرم و خوشنودم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به ورسیر فرستم شخص روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر حکومتان سار
 دست بدست هم بدهند کدام دولت یا ملتی زمره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه مایکند منم باروستانی مذکور متفق الرای و متحد القول هستم انشاء الله اتفاق
 و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب نظمی به آواز بلند کرده بشنید
 برتینیت و رود من و اظهار یکپارگی و واد بعد پائین آمده حاکم و من در یکت در شکر
 و باقی همراهان در کاههای متعدد و عقب سر آمده فریتم اول بکارخانه آشپزی این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پیر شگام دیده شد اما خیلی مفصل تر و چرخهای این جا
 بزرگتر و عدد و دستگاهها بیشتر است آهن که در خسته را از کوره با بیرون آورده مثل
 آب در قالبها میرنجیستند تمام عملیات کفش و چکمه های آهین و کشتند زمین کارخانه
 نیز از آهن بود از بر کوشه و کنار آهن های که در خسته بود که از یکت کوره بکوره دیگر می رانند
 یک مشکته بکوشه دیگر برده میشد مثل جنم کارخانه کرم بود خیلی تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده رفتم به کاری نصاب و پرده های بسیارنا در دیوار بالضب کرده
 بودند در عین کاری نیز سوزه بهم است که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتم
 به مثل چای خورده توقفگاه راه آهن شتافتم حاکم شهر نیز محبت نموده پستاسیون
 برای گردش ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه راه افتاد با حاکم و دیگران
 خدا حافظ کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
 روز پنجشنبه طبیعت و ششم شهر و کج

امروز هوا بسیار مرطوب بود باران هم گاه گاهی می بارید بعضی از مسافرتی که چندی
 بود در همانخانه برای رفع امراض خود منسدل کرده بودند در فتنه خلی خلوت شدند
 از منزل بیرون رفتم چون چای بطرف هندوستان میروم و انب و انهم کار را از
 پیش برداشته امروز نوشجائی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
 بلندن مر حبت کتم و میرسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم
 تازه که قابل تذکار جمیع طبیعت و هفتم باشد روی نداد
 صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسکه بخارج از
 دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدیم کسوفور که در حقیقت
 تحصیلگاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
 سر راه بود چای را در استاسیون آنجا صرف کردیم یکماعت نظهر مانده وارو
 شهر لندن شدیم زمین بهید پارک قبل از رفتن به دروایت وچ خشک و بی طراوت
 بود بواسطه چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود و دو ساعت از ظهر گذشته

پرفیور کسمویر و غیره آمده با ایشان نماز صرف شد بعد از غذا صحبتی تفریق نشد
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منم با طاق تحریر رفته
بقیه نوشته جانی که بایست هندوستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه شبیت و ششم

امروز صبح در هوا غلیظ بود کم کم بقدری تاریک شد که در اطراف و راه رو با
چراغ روشن کردن از طرفی بوی کازهارا خیلی بدبو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدت تاریک می شود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند
تا طر تاریک نبوده یک شنبه شبیت و نهم بتدریج روشن شد
از منزل بیرون نمانده هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد
دو شنبه سی ام

تجاشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است اما از بار و اشجاریرا که
باز رحمت زیاده از اطراف و اکناف عالم جمع کرده در کلدانها و کرم خانه های این جا
کشته اند همه در صحاری و جبال هندوستان و ایران خود میروند بعضی از نباتات
که با وجود رحمت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و بلخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متحد و جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگر چه در آن
و برج و بارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کالین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوچکم عرض است اگر از یک طرف کوچک باشد و خل شود از طرف
مقابل بهم یکی دیگر بیاید یکی از عقب لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچک خارج شوند
چشم تجارت معتبر و بانگها و ادارات همه همه در خود شمرند است

روز شنبه غره ششم محرم الحرام

شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غزالباس نام پوشیده نوحه ولایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و خیال
در راه شیعیان خویش داد و هزار سال گذشت از حکایت مجنون بنوز مرم
صحرانشین سه پوشنده اگر چه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطه اقامت در لندن
و عدم سبب نتوانستیم غذا و اوری نمائیم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نشستن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکی بعضی اشخاصی را که لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تماشخانه موسوم به پرینس تماشای بسیار خوبی در آوردم قصه دختری بود که از
پرورش زیاده بدور رسیده بود چون صغیره بود و مال و کجایت نفر تا جری بودی سپرده بودند
که پس از قد بلوغ بوی ارزانی دارد و طمع بیودی بواسطه کثرت مال بکثرت آمده بود
و دیگری آنرا بدربار انداختند اتفاقا دختر را شخصی پیدا کرده بعد از آنکه کج بلوغ
رسید از تفصیل خویش آگاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از بیودی کمیش
ادعا نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشنا داشت پرده های بسیار اعلان نشان

بخصوص پروه که صورت دریا و جوار است و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی مجسم شده
بودند نصف شب طول کشید بعد نزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی همان بودند عبارت از چندری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان بدرم در یکجا جمع شده باشیم
بمجلسه کاپیتان کلارک و زوجه اش کاپیتان سوتر لاند و زوجه اش سیرک و زوجه
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بجز الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعین رفتند منم نزل رفته خوابیدم امروز عصر سیرزا محمد علی خان منشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتاب سیرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت بهتیه ایران بکوت جلدکاستان و دوشه جلدک تب دیگر که بخروف
مقطعه مخمره خودشان بطبع رسیده بود بطور یاد کار تعارف آورده بودند منم یک
دول قبول کرده اظهار استنمان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انست از خطوط معموله موجه اشاء الله و ارج کلتی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل دروغی دست داد فرستادم طبیبی حاضر کردند خیلی قابل بود بکوت خبرتی
دوا دفع شد اما سینه در دوسره که از یکما قبل عارض شده بود هنوز بانی هست انواع
واقسام صفوف و جبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب هوا
رفع شود تا زو که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاده و اکثر صابون جی مؤلف روزنامه آنجلسه

برای نماره عجب بودند آدم بسیار خوبی هستند بسیار و بنا عربست چندین زبان حرف میزنند
 منجمله انگلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود رفته یک شنبه چهار دهم با نور لازم میبرد ختم
 صبح از خواب برخاسته صرفه نمودم بعد لباس پوشیده و مستعد حرکت شدم نیمیست
 نیم به ظهر مانده سوار شده راندم نیم بهمت تو فلکاه کالسکه بخار میروم به و بکتور یا نیم ساعت
 راه بود جیسع بندیان متوقف شدند که برای تحصیل آمده بودند سرستیش حاضر بودند
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جا بنر و غرم بود از شهرهای چتر
 و جام که مخزن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کلیسای متینش معروفست
 که ششم میگویند کانتربری اول شهری است که آنجل حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام
 برای خلق و عطا کرده مذہب عیسوی را رواج دادند کیامت از نظر گذشته رسیدیم
 به بندر و در کشتی حاضر بود شسته راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
 چهارات در معرض خطرند و کاحی شدنی تهاوارامه بگیرد که مسافرین کشتی میگیران می
 البته در چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست ممکن است به تل یا تپه خورده خور و شود اما
 آنقدرند امر و از سعادت بخت هم هواروشن بود و هم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است که کشتی ششم قدری متوج داشت اما بعد خیلی آرام شد و دو ساعت
 نیم از نظر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
 یکدفعه زنگت و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد و عالمی شد جداگانه
 همانا خوب بود غذا صرف شد بعد از نیم ساعت کالسکه بخار حرکت کرد و طرفین راه

تمام پراز حاصل بود بعضی از غلات شور و سبز بود و برخی را در و کرده بودند از این بندر
 ناپاریس کمتر جانی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
 حاصل خیز است اگر چه اغلب خاک فرانسه همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
 امتداد کشت و فرغ زیاده میشود ساعت شش شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ بکان
 و بازار از کثرت الکتریسیته و کارنالی روز روشن بود همراهم همه بودند با ششای ستر
 فرون که روز چشنبه متصل خواهد شد میتران همراهی کرد تا این جا بجا مستقیم خستیم پستل
 گشتیم پستل بزم میاری بهترین همانا نمای پاریس است تمام نیم گت و سندی از محل و پردا
 همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
 روز کیشنبه تمام تماشا خانها نبود و یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه یازدهم

پس از صرف نماز رفتم به تماشای دورنمایی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
 اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابدانها و
 مزار و آب بنفوس چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است جای پرده بود منظر شهر
 پاریس در حقیقت که شکی نیست که در دشت کلوله بدیواری خورده خراب کرده بود
 و اطراف آن را دود احاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی بجه خود را
 بغل گرفته فرامیکرد و بکفر کالسه چی متحیرانه نگاه می کرد بسایر آتش که کلوله خورده و
 خون سیر نخیت همان بخاری که از خون کرم برنجیز پیدا بود پس از تماشا و خطا بسیار رفتم
 بخایان و جنگلی که مونسوم است بر بوا و بولن آبشار خوش نمائی آنجا است مقابل آبشار

فوه خانه با صفائی است چای صرف شد و ضحیکه چای صرف می شد دیدم جمعیت
 کثیری در کالسه های متعدد می آیند معلوم شد شرفیات عروسی یکی از اهل شهر است
 عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تقارنی بروس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و به
 دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار تشکر نمودند با
 آنها تعارف رسمی عمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل نماندم خوردم و بعد
 از غذا رفتم تا شاخه گرانند بر اگر چه از زبان فرانسه با اطلاع بودم اما تشکر کرده با
 و بانی و رقص مندی و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشیخ و بیان
 نمی آید احوال بهترین تاشائی بود که در ممالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز شنبه شانزدهم

امروز از جانب کنت پرتوی که پارسال هندوستان آمده بود شخصی آمده استحضار
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفت روز شنبه او کنت مغزی البیه که
 سیلاق رفته بود تکرار کرد ایشان سینه محبت نموده طرف عصر بدین من
 آمدند شب با مغزی البیه و برادرشان بسیر بروم بسیار مردمان شریف و بکلی هستند
 می گفتند ماه آتیه برای شکار به هندوستان میرود تا زو که قابل باشد روی نهاد
 روز چهارشنبه هفدهم

امروز عالم برهم خورده نتوانستم هیچ از منزل بیرون بروم تمام شب بیدار بودم

همان سینه در دستنوزائی است بکلی رفع نشده سرفه بقدری است که شبها نینوا بچشم

روز چشمنه هجدهم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیره فضل است اکثر یاری به سیاق است رفته اند چند
هوا خشک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مر حبت کردن
آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر مر حبت می کنند افسوس است که من قشنگ
و باید زود به هندوستان بر گردم بچنبال قبل که بفکر نکشان آدم تمام اما کنی را که قبل
تا شای بود از قبیل مقبره ناپلیون قول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت
دیدم ام همزمان را کفتم بروند تا شاکستند خود در منزل ماندم امروز میسر فرو ن
لندن بیرون آمدم روز جمعه نوزدهم بود شب رسید
بعد از نماز سوار کالسکه شده قدری در شهر و جوی و خوش گردش کردم غلبه های
شهر بخصوص در هر چهار راه چین و باغ و حوض فواره دار است شهر پائین از حیث
جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی است تر است اما از بابت نظافت و عمارت
و خوبی منظر و تعداد چراغهای کار و برقیه بهترین شهرها محسوب میشود شبها اکثر
قنادیل کار و الکتریک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر کافینا طلوع
فجر بازند اغلب فرانسوی برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضمیمه
دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند
پس اگر دشمنی مفضل به همان خانه معاودت شد ساعت شش و نیم شام خورد
سوار شده رفتم بطرف استامینون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خواہیم ہوتا رکبت بود چیزی دیدہ نشد

روز ششم بیستم

تا ظهر در خاک فرانسمیر اندیم طرفین راہ سبز و خرم بود نیم ساعت از ظهر گذشتہ دخل
تلی شدیم کہ اہول غارای مصنوعی عالم است بجا و زار نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوہ گذشتیم در او اخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی بقیہ
کردہ اند از میان آب قلل جمال پوشیدہ از برف یکی بعد دیگری دیدہ شد مثل نوری
بود کہ کادہای در ظلمت پیدا شود عالم حبلی غریبی داشت از قرآن قبول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسمہ و یک نفر ایتالی از سمت ایتالیا بنا کردند بہ
شکافتن و سوراخ کردن وقتی کہ ہر دو مهندس مبرک کوہ رسیدند نوک مشہ شان یک
وجوب با یکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شد ہر دو دست یکدیگر دادہ مبارک
گفتہ معلوم میشود ہر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و مامری بودند دو ساعت
نیم از ظهر گذشتہ وار و شہر تورین شدیم این جا کالسکہ بخار چار ساعت و نیم توقف
می کنند اجزای کرک احوال و ائصال مسافرت را می بینند کہ ہر کدام کرک داوئی است
حق خاک بکیر زمین چون چستہ و کسل بودم در کالسکہ خواہیم ہمراہان فرستند بجا
شہر می گفتند اگر چہ کوچک است اما نسبت بکجائی کہ دارد شک و پاکیزہ است
جلو تمام دکا کین ایوانہای مسقف است کہ ہم اراقاب و ہم از باران محفوظ می ماند
در اکثر جابای شہر تاشیل چدنی و نسکی مال سلاطین و بہادران معرفت بعضی عمار
خوش منظر نیکو دیدہ شد تمام دیوار کستونہا از شک مرمر بود روی در دیوار اکثر

عمارات مجتبه های مردم دیده شد بسیار خوب تجارتی کرده بودند جمعیت شهر سیصد نفر است بعضی کوچه یا برای کاری کم عرض است شوارع عریض نیستند زیاد دارد که دو سه کالسکه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در میان است که نه استماینون است صرف شد یک ساعت بعد کالسکه نشسته راه افتادیم چون شب بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیادی و پلهای متعدد گذشتیم ساعت یازده در آن کشیدم این قطار کالسکه خیلی تکان داشت درست خوابم نبود

روز یکشنبه شب و یکم

صبح که از خواب بخواستم دیدم دست چپ دریای آوریاتیک است معلوم شد سه چهار ساعت است از کناران می گذریم دست راست اکثر باغستان و تاکستان بود خانه های دهاتی زیاد در این است داد دیده شد بسیار است و بد نما گویا اهل اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استماینون کوچک و بی سقف بودند هزار ماکولی پیدا شد یک استماینونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری مرغ بچته و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسکه خواهی نخواهی صرف شد شب نیز چندان غذای ماکولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خاک ایتالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه ای شده رفتم به اسکله شستی پنج ذرعی ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی نمی آید جمعی کثیر در کشتی بودند برخی بمبصری به بندرستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیر کولی صرف شده بود این جا به ثورا و میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافری تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لشکر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه شب و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شست و شوی بدن بالایی عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام روز سه شنبه شب و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراندا البتة در چنین جایی که بخر آب و مسافرین چیزی
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کا ندیا که متعلق به یونان است گذشتیم سه چهار مایل از جزیره در کشتی پروانه نمودیم
هر چند این جزیره تا مثل کوهستان است ولی از دور بسوزشاداب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است سبیش معلوم نشد احتمال دارد از شاداب و کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسر و ست هوار و بکرمیت دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کولی جلوه تابستان است شب را از شدت گرما نشد در حجره بخوابم
کفتم رخت خواب به عرشه کشی بردم یک ساعت از نصف شب گذشته که کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد و خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از کرما خیلی کله کردند علاوه بر کرما از طلوع فجر مکنس زیادی پیدا شده بآب آویخته

روز چهارشنبه بیت چهارم

امروز از دیروز کمتر است ممکن است بالای عرشه رفت و نه می‌تواند در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق جنس شدم اصح من بشقوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با دزن بکشند همین طور کردم فی الحکله تغییری در من
پیدا شد والا اگر مازدکایت بود هلاک شوم خلاصه سر دار و زری است که باید
به اسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را پیش
برد این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هشتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو ساعت و هشتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دو ساعت و ششاد و شش میل این چند
روز که در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که بسیرعت کشتی بفرایند و نه باد مخالفی دیدم
که از سرعت آن بجا به بنان می‌زدانی که معین شده است رفت کامیاب گشته
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می‌پاید ولی ساعتی دویست بلکه کمتر بیشتر رفت غذا
که در این کشتی دادند بخوش مری همان غذائی است که در چهار پیشاور دادند بعضی
از مسافرین ز مریه میگردند که پیشیخت از زنگ و چاکبختند ولی حق بدستند
زیرا که عدد پیشیختشان معدود و عدد مسافرین متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این هاستر صد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت مثبت و
پنج یاسی نفر را بکند مگر بتدریج و به نوبه با الحکله امروز را چون روز قبل بسر بردم
روز پنجمه بیت پنجم

یکساعت و نیم ظهر مانده بخنگلی رسیدیم کالسه بخار حاضر بود بعد از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس راندم طرفین راه تا مسافت زیاده بجز کرد و بخار و سیاهان شوره
 زار چیز دیگر دیده نشدیم بطور سیر فتم دو ساعت از ظهر گذشته از روی و بیل
 عبور شد آبش بسیار گل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از ظهر رفته وارد کاکا
 زیت که یکی از منازل سمرقند است شده نماز خوبی صرف شد بعد از آن سوار باز
 سوار کالسه شده راندم در بعضی جاها کتکت بزنه و حاصل بنظر می آمد دوستان
 نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود حجیت کشی نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته راندم بطرف کشتی میونسو
 به ویکتوریا که در دو مایل لنگر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جہاز سیاه و کپانی است و اول قصبه است
 که بطرف هندوستان میرود تمام اطراف را هر و با و بالا و پائین کل با چراغ
 برقی روشن میشود سفره خانه تا از چوب شمشاد و منبت است اطراف سیاه کشتی
 اطراف بقره اطراف تحریر اطراف رحمت اطراف ساز و آواز کر خوانه و غیره هر کدام
 دو دو در کمال نظافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت سلوکانه شگفتی است
 طویش ۴۸۳ عرض ۵۲ و عمق ۱۵ است با است قوت هفت هزار اسب
 دارد و ساعتی بعد میل مسافت طی می کند علیجات کشتی از کاپیتان گرفته تا کمان
 انداز و دیت و شخصت و نفره چند و قبل که از اسکندران حرکت کرد داخل
 نصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرستاد بود با اینکه یکساعت از

نصف شب گذشته راه افتاد و دریا مثل کف دست صاف و صبح باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا به خط چتر که باعث کسالت مسافرین شده و ای حار بجزا حرم بود و پس
جمعه شبیت و هشتم

امروز هم هوای مثل دیروز گرم است تا ظهر ۵۸ میل مسافت طی شد

شنبه شبیت و نهم

و شب هوا بشدنی گرم شد که مافوق آن تصور نبودی شب بالای عرشه خوابیدیم
تا امروز ظهر ۵۸ میل راه پیوده شد و ساعت ظهر مانده چهارم رسیدیم دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این چهارده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی بان
رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابتدا حرکتی محسوس نشد مثل این بود که در خانه مکانی
نشسته

یکشنبه شبیت و دهم
امروز نیز بخار آب و کشتی چیز دیگر دیده نشد تا ظهر ۵۸ میل راه پیودیم
دوشنبه شبیت و یازدهم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشته و در دلتا گاه عدن شدیم کشتی نگران داشت
بعضی از مسافرین کنار گرفته شهر را تماشا کنند منقول است و دور یا چه مصنوعی در
این شهر است یکی بالایی دیگر کتی تارنج بناشان معلوم احدی نیست از قریبه میگویند
متجاوز از هزار سال می بایست تارنج بنای حبش باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون همین این جا پیاده شدیم میل نکردم دوباره بخنجی بروم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان آبی هم شهر عدن ندارد که قایما

زیست و تماشا باشد امر و اتفاق عجیبی شنیدم مددکار میخانه کشتی بواسطه کثرت محتاج
و قلت مدخل از ابو الجحیی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های نکل
مرا که با او زیاده مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجیه نموده بتوسط کاپیتان کشتی موسوم به
کاپیتان جورج فردریت کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی است
و شخصی است بسیار ماهر و عمل ملاحی برای باز ماندگان دی فرستادیم از میر و ز نظر تا
نصف پهنه نارموز رسید و پنجاه و چهار میل مسافت پیوده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت مژده کشتی قدری کاسته شد

روز شنبه سی ام

دیشب چون یالی گذشتم که گرم نبود چونکه داخل اقیانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امر و ز نظر کلیتا ۴۵ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود بروند و در یک غروب آفتاب ماههای
متعد در یک قطار از آب بیرون جسته بقاصد یک یاد و ذرع باز در آب غوطه خوردند
یکی بعد دیگری همه مفید نقره متصل از دور برق میزدند خیلی تماشا داشت

روز چهارشنبه غره شهر صفر المصفر

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امر و ز نظر رسید و شام و
چهار میل راه طی شد مسافرین جازا مشب مجلس نقی فراهم آورده بودند تمام خوابین
اسبه لطیف پوشیده آرایش زیاده بخوابسته بودند و دو ساعت مجلس طالع کشی خیلی خوش گذشت

شده و تمام بهمان خانه گشت و بهترین که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بهتر و بزرگتر
و پاکیزه تر ساخته اند این جا را همانخانه کردند علی ای حال بعضی از بهرامان و نوکران
که مدتی بود آنخانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده بچیدرآباد رفتند
بجای تفت دیگران از چیدرآباد آمدند بمحض یک هفته از آنجا قامت نموده بعد پیروم
چیدرآباد انشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی چند روز قبل خشک بود ولی هر
وقت که زمین آلوده میگردد و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه هوا را گرم یافته
بنوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با بهرامان و گردش
کنار دریا روز چهارشنبه

شب منزل جوج علی قاضی عدالتخانه بمینی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
شب آنجا بودم بعد جمعه و بهم منزل معاودت شد
شب سحر افراغت سورتین پس بمینی و سیرتلی بنده منزل آمده شام با هم صرف
نمودیم تازه که قابل شنبه یازدهم تخریب باشد روی نداشت
مرحوم قدری بریم خورد از منزل بیرون نرفتیم.

یکشنبه و یازدهم

نهار را منزل سحر افراغت سوژه موجود بودم خانه بسیار غالی دارند از نو و طرف
بشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام کرد شست کف ایوانها مفروش است
باشکات مردم بسیار مصفا و شکست طرف عصر اظهار نمودند بر دیم دهنه زر و دوشنبه
را به پیغمبر اگر چه من یکدفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم و ملاقات

و حنمه بسیار جامی مرفوع با صفاتی است در حقیقت قابل منیت اینجا را عمارت دولتی
 بسازند در این مخطوطه که با غنی است خوشنویس برج است همه شبیه یکدیگر شرح کی از بنا
 مجمل برای اینکه آنگاه بدست بیاید کفایت می کند و الا قریب سیصد پا محیط داخلی هر
 برج است و همه فرو شده باشند با ششم سنگهای عظیم لغت می در زیر می کرده اند که ابد افطره است
 زمین فرو میرود و دور تا دور قطار جاها ساخته اند که هر یک معر و فست بنامی بنا
 بندهب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور و بیم مال اناث سیم مال اطفال است و قتی که جسد مرده را در یکی از حنمه
 های مذکور جا میدهند و را بجای برهنه می کنند سینه باین معنی که چون ابرهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کفش
 منفر و شش است از سنگ عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خورها کوشته اند میخیزد
 میریزند و قتی که جسد آدم را در یکی از حنمه یا جای میدهند بفاصله یک یا دو ساعت
 لاش خورهای متعدد که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و میخیزد
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج میسوزند بواسطه هوا و باران به درج خاک
 میشوند تمام عظام اجساد ضعیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور باید مخلوط
 شوند که استخوانها را اختصاصی فیما بین غنی و فقیر یا قوی نماید در کف چاه چهار زیر لقیب
 چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شش و ذغال ریخته اند آب باران اول
 روی استخوانهای گرد شده ریخته از آنجا داخل لقیب میشود و تصفیه میشود و بعد زمین فرو
 میرود بنا بقصد زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین لوث نشود و منیت

که ابتدا تصفیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین کرم و حشرات الارض
جمع شده آنها را بپنج و بنانی میخورند اینکه لاش خور ما را انتخاب کردیم از این باب است
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را هم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از عناصر برتر که میدانستند محض اینکه غیبه غصه
مذکور ملوث نشوند چون مسلمانان دفن مینمایند و نه چون هندو میوزانند و نه چون یهودیان
در آب رود می اندازند حتی الامکان دهنه باشان را در قفل لالایوس حبال میبندند که
آب باران که از روی چاه و مردگان میگذرد بهسولت داخل زمین نشود من گفتم تمام این
رحمات و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خورها که گوشت مرده
میخورند فضلاشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که جنوب میخورند پس نجس
علاوه بر اینکه زمین را ملوث ترمی کنند نباتات را هم که از آنها آقا باست نجس
می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشجار بنشینند و دهنه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه بهمن مقصودند از منظره و مکالمه
کنیم بر کس رالی دارد علاوه و نهی جداگانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های پائیز آفتاب

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود که کاه کالسه که بخار موسوم به ویکتوریا استمائیون که
بهترین و بزرگترین استمائیون های عالم است رفیق سوار کالسه شده بطرف پونیه
کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم بهم چیز حاضر بود بود و منسل شست و شو کرده شام خوردیم چون

خسته بودم روز شنبه چهاردهم زود خوابیدم

الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشت بطرف حیدرآباد فرخنده
بنیاد و کن راه افتاده شنبه عصر بسلامتی وارد شد و شکر خدای تبارک و تعالی

بجای آوردم

و السلام

کتاب مسافرت نامه شکیب جاسه جناب است طاب عظمت و جلال
انتساب صدر افرازی عزت و جلال سند نشین عقل و کمال براننده مسند
وزارت و فرزانده مصدر صدارت که برایش سرشته هنر و از تمامت
علم با خبر است بکالات ظاهری و باطنی مسلم چنانچه بعلوم حالات مثال
و اقران مقدم تا برسد عوارف احکام شست بنیاد زخارف اعمال
از میان برخاست چنین چین کمال و جویبار اقبال مکر ملک نجواب با فکات
در آب بیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامد اشفاق و علوب
و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی استنمان و مدارج کمال و معارج
جلال طریقه مواسست و شیوه مجالست و عقل و کیاست هوش و قدرت
کسی را با وی طاقت همسری و یاقوت برابری نیست باین طبعندی درت
و ارتفاع مترکب چنان با غنی و درویش و بیکانه و خویش سلوک و رفقای
نمیاید و آنان را بداد و دوش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت آنرا که چشم
امیدی است بروی باز باید و هر گرا دست تمنا نیست نبوی او دراز آید

اعنی اجل اکرم افخم نواب مختار الملک عماد السلطنه مدظلہ العالی کہ فنون
ادب برادار و صنوف لطایف را بہار عالم آرا این کوہر عظیم از شرف
ہمت انوارین در تہیم از حدیث طہنت پوست کہ رشک چشمہ حیوان و غیر
خور فلکان است طراوت الفاظ و جلالت معانی شین قوت رہا نہر اجل
و جوامہر عمان را منفعل دار و بنا شد ذوالبحلال و یمن اقبال سرکارشان این
دولت خواہ میرزا محمد ملک الکتاب بزبور طبع در آورده

و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش آشتہ

امید کہ ظل عاظمی شمس مدو د با د حرہ

فی شہر رمضان المبارک ۱۲۵۵ھ

بجہ اقلندگان میرزا

محمد علی شیراز

نمذ

११७

DATE DUE

११८

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

१८८१

